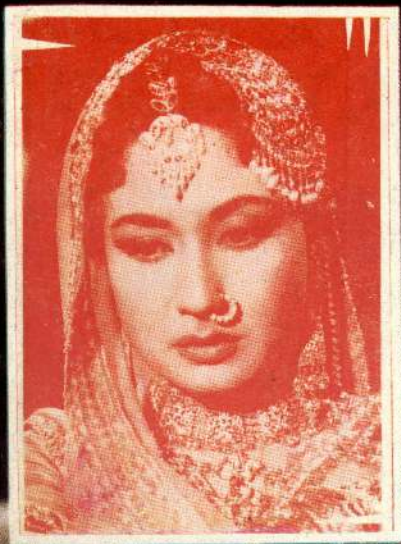


# سپاروون

شماره ششم ماه سنبله ۱۳۲۰ - مطابق بهمن الاول ۱۴۱۴  
مطابق سپتمبر ۱۹۹۱ سال چهارم شماره مسلسل ۴۹



Ketabton.com



# سلسله و روایت

در تنظیم شماره های سلسل شماره (۴۶) فراموش شده بود لطفاً  
آنرا تصحیح بدارید لذا تکرار شماره (۴۶) نا درستی شماره هلی  
قبلی را مرفوع مینماید .

شماره ششم ، ماه منبله ۱۳۲۰ سال چهارم شماره سلسل ۴۶

## بناسبت میلاد حضرت محمد

اوه آنکه دنیا را تسخیر  
می کند ، می آید ، آواز " حرا "  
می آید و در کعبه نماز می گذارد  
اوه آنحضرت آن گرامی بزرگوار  
که در قلب ما حادثه ای می -  
آید تا بشریت را به سوی خدا  
جتمایی کند .

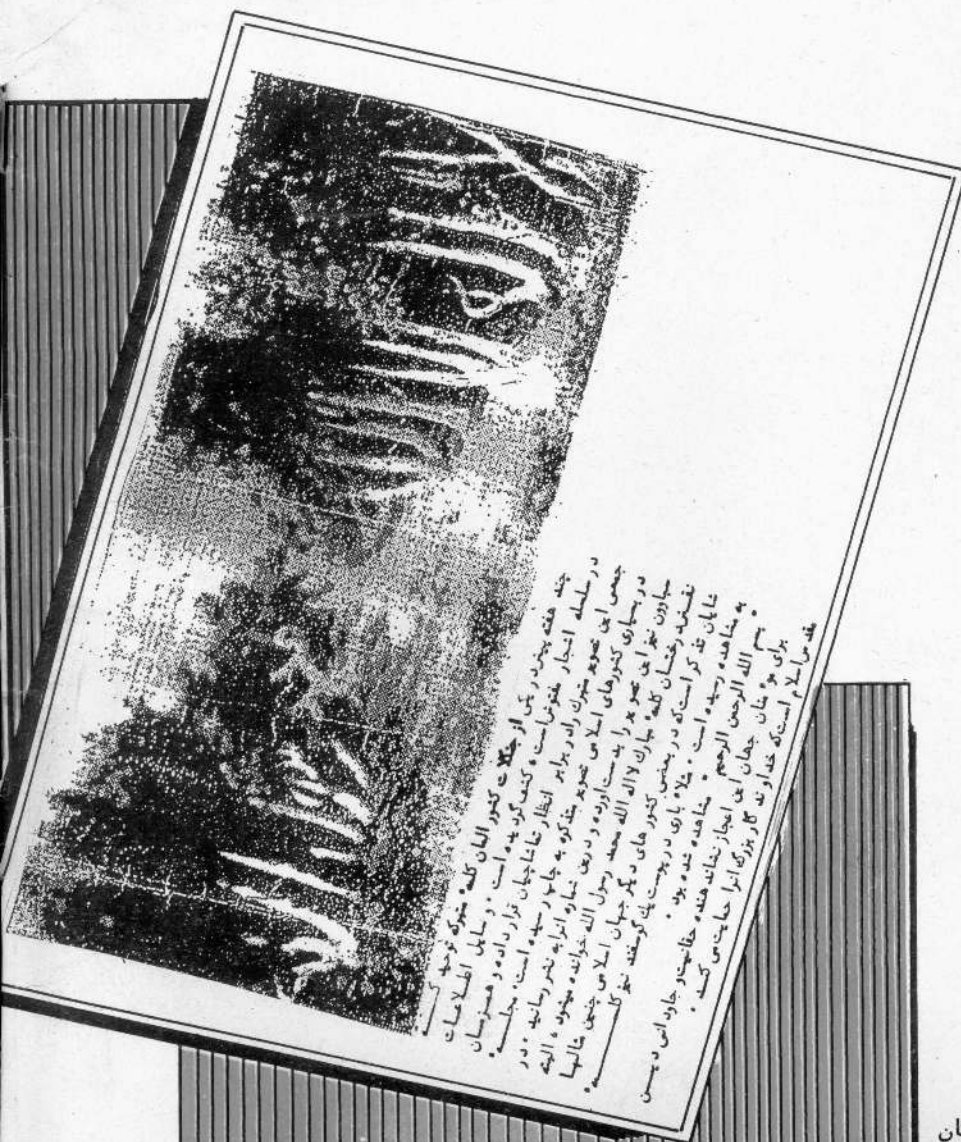
آدم حاری و دما صدای  
محمد در هنگام تولد هر کوه  
سلطان با تکرار کلمه " تو حید "  
تکرار میشود ، چرا که محمد پیا -  
میر همیشه حادثه آن است .  
آنحضرت فرموده است :

کسی که اند و می راز برادر -  
موشش بزداید و عفتار  
اندوه از کند و در تمام آخرت  
بر می دارد و با آنحضرت می -  
گویند :

هیچ خانه بی نزد خدا  
مورد غضب واقع نشود جز خانه  
بی که با طلاق و پیران گردد .  
محمد ( ص ) برگزیده باری گفته  
است :

بهترین خیریکه در دل قرار  
می گیرد یقین است ، و باز گفته  
باین سو مشورت مکن که راه را -  
برایت تنگ می گرداند .

آیا این توصیه ها در س های  
اوپرای همیشه برای ما موثران  
در مرزنده کی نیست ؟



نظریات به نویسنده کان  
متعلق است مطالب رسیده  
مسترد نمیشود

# فشارهای عصبی چیست

صفحه ۲۰۰

## در شهر مولانای عشق راپورتاژی از ولایت بلخ

صفحه ۱۰۰

# دستی جبینی مرست

مخ ۲۶

کشتزار سوخته

صفحه ۴۴

## سریال دکوندی زوی را دیدیم و ...

صفحه ۱۸۱



هدیه های

# سینمای

# سینما



صفحه ۱۴

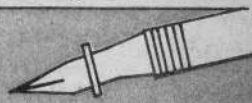
## در شماره آینده مطالب ذیل را بخوانید

- سلسله اختصاصی نظریات درباره آزادی و دموکراسی -
- ظاهر هویدا به شناخت دیگر که چگونه است .
- مصاحبه باهما و اکبر نیکزاد .
- تست جالب روانشناسی .
- وده ها مطلب جالب و خواندنی دیگر .



## خدایا! دعایم را مستجاب کن

صفحه ۳۲



# گلزار

مصاحبه گلزاره  
رفاقت معروف و هنرمند تاجکستان  
را در این شماره بخوانید

صفحه ۲۳

**SABAWOON**  
Monthly Magazine of  
Journalists Union of  
Afghanistan  
Editor-in-Chief  
Dr. Z. Tanin  
Assistant  
M. A. Maroof  
Add:  
Block 106, 3rd Microrian  
Kabul — Afghanistan

مدیرمسئول: دکتر زاهد رفیقین  
تألیف: ۲۵۱۰۰  
تألیف: محمد آصف معروف  
تألیف: ۶۲۷۵۲  
سرگزشت: ضیاء عبیدی  
نشریه اتحادیه قور نالستان  
خطاب: کبریا میر و محمدنعم  
نیکزاد  
گرافیک: نورمحمد ورفیه  
عکاس: شمیم گل  
تألیف: محمدجبهه، خواجیه  
مرزا محمد و زلمی، یوزل،  
همکاران چاپ: محمد ظفر  
(نظری)، عبدالله و عبدالله  
آدرس: مکتب ویران سوم،  
بلاک (۱۰۶)  
۸۰۰۰۰۰۰۰ افغانستان  
بانک  
کابل - افغانستان



صنایع دستی ما  
در چرخ حال است  
صفحه ۳۶



# ارزمینه

## • ارزمان

مبارزین ضد  
مداخ دین  
اسلام را  
پذیرفتند



### آب بحیره کسین روبه افزایش است

سطح آب بحیره کسین بطور  
دایمی سالانه از ۱۰-۱۵ سانتی  
متر رو به افزایش است.  
این افزایش آب به مناطق  
ساحلی ایران خساره وارد میکند.  
قنچه در ولایت گیلان،  
ایران بیش از سه هزار خانه  
و هزاران هکتار زمین زراعتی  
مورد تعدید فروزفتن به نهر  
آب قرار دارد.

از سال ۱۹۷۹ به این طرف  
سطح آب بحیره کسین ۱۷۲  
سانتی متر بالا رفته است.  
دانشندان به این عقیده  
اند که امکان دارد سطح آب  
بحیره میک تهدیدکننده افزایش یابد.  
چندی قبل هنگام وقوع  
طوفان در بحیره کسین به پنج  
هزاره ایران خسارات زیادی وارد  
گردید و ۸۴۵۰۰ فامیل از خانه  
های شان به محلات موزن نقل  
مکان نمودند.

به اساس گزارش آژانس  
مطبوعات نووشتی آنگونه که  
تحقیقات دانشمندان ایرانی  
نشان داده ارتقای دایمی آب  
بحیره کسین ناشی از آب شدن  
برف در سایهها، زلزله ها،  
تغییر شرایط اقلیمی و سطح نهر  
آب بحیره می باشد.

## آرزوهای من

پردازد • در این نزدیکی ها کتابی  
تحت عنوان ( آرزوهای من ) اثر -  
رئسه گرباچف از طرف مؤسسه نشر -  
اتی نووشتی باتمراز نهاد از چاپ  
برآمد که از پر فروش ترین کتاب -  
های شوروی پیشین بشمار میشود.

رئسه گرباچف که اینک بعد  
از شکست یک کودتا در شوروی  
دوباره در کنار شوهرش ایستاده  
رئیس جمهور شوروی را صمیمانه  
در کارهایش یاری می رساند بر -  
علاوه اوبه نوشتن کتاب نیز می -

پنجصد نفر از مشهورترین  
نظامی امریکا و کشورهای اروپا،  
پای غربی که در ترکیب نیروهای  
چندین ملت در خلیج فارس  
شامل بودند دین اسلام را  
پذیرفته اند.  
آنها چندی قبل بعد از آنکه  
مراسم حج را از تلویزیون مشا -  
هده کردند، به این کار اقدام  
نمودند.

مطابق اصول دین اسلام  
بالای آنها نامهای جدید اسلام  
می گذاشته شد که اکثریت آنها  
نام حضرت محمد ( ص ) را -  
انتخاب کرده اند.  
این خبر در روزنامه ( اسلام )  
که در پاکستان چاپ می رسد،  
منتشر گردیده است.





# حزب رستاخیز اسلامی

هائی محلی از جمله اشخاص با -  
انورته درخش دین انتخاب  
می گردد . در ترکیب این شورا  
هفده نفر شامل اند .

دعائیت می نماید . فعال ترین  
بخش های این حزب در آسیای  
میانه و مناطق قفقاز وجود دارند  
در سکو ارگان مرکزی این  
حزب روزنامه «ال وحدت» را  
منتشر می کند .

ستراتژی حزب رستاخیز  
اسلامی را شورای علما طرح می -  
نماید . این شورا توسط سازمان

در سال ۱۹۹۰ در شوروی  
حزب رستاخیز اسلامی به نعل -  
یت آغاز نمود . این نخستین  
حزب سراسری اسلامی در شوروی  
می باشد که مرکز آن در سکو و  
ساختمان های سازمانی آن در  
آسیای میانه ، قزاقستان ،  
بخش اروپایی شوروی و سایر -

## ایران و شوروی خط السیر قطار

از هن جدید رافائل می سازند

به زودی خط السیر  
جدید قطار آهن باکو - تبریز و  
باکو - تهران افتتاح خواهد  
شد . این مطلب را امر خطوط  
آهن آذربایجان به خبرنگار  
آوانس - اطلاعاتی نوشتی اسرار  
داشته است . موافقه میسرت  
به خط السیر جدید قطار آهن  
مان شوروی و ایران قبالا به امضا  
رسیده بود .

## ایران ملکه

## زنبور عسل

## خریداری نمود

ایران ۴۰ الی ۱۰۰ هزار  
ملکه زنبور عسل را از شوروی غرب  
بخراری نموده است . این اولین  
بار است که شوروی چنین مقدار  
زنبور عسل را به خارج کشور صادر  
می کند .

ایران در گذشته دین زمینه  
از خدمات شرکت های اروپایی  
مستفید میگرفته ، اما این -  
نوعی نهاده از حد زنبور های  
عسل اروپایی باعث آن گردید تا  
از خریداری آن صرف نظر نماید  
به اساس گزارش آوانس نوی  
وستی ، یکی از علل توجه به  
سوی ملکه های زنبور عسل شور  
زوی این است که آنها برای -  
شرایط که ها آماده اند .

## خسارات اقتصادی کشورهای عربی از جنگ خلیج فارس

خسارات اقتصادی تمام کشور  
های عربی در نتیجه جنگ خلیج  
فارس بالغ به ۴۳۸ میلیارد دلار  
گردیده است .

این رقم توسط کارشناسان  
عربی افشا گردیده است . دو -  
صد و چهل میلیارد دلار به  
کویت ، یکصد و بیست میلیارد  
دلار به عراق ، شصت و چهار  
میلیارد به عربستان سعودی  
۲۱۵ میلیارد به مصر ، دو میلیارد  
به اردن و ۵۰۰ میلیارد  
به یمن اسباب رسیده است .



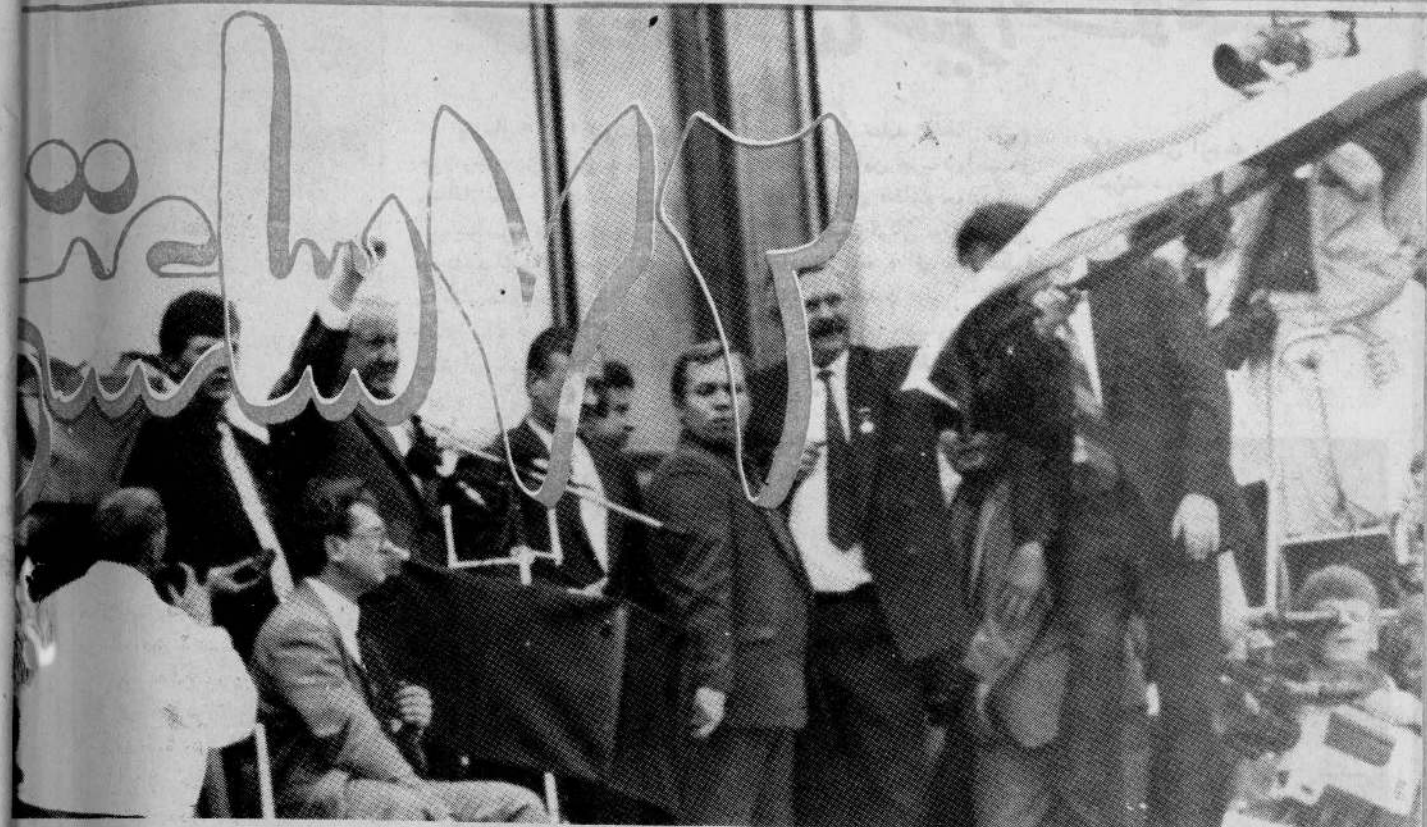
## مافیایباندونیز با طاقمندی نشان میدهد

کوکار در مناطق شمالی و بعداً  
در ولایات جنوبی کشور و سعت  
یافته است . در دو سال اخیر در  
اندونیزیا (۲۰۰) هکتار زمین  
تحت زرع بوته های جاد مخدره  
کشف و مقدار ۱۲ تن چرسید -  
ست آمده است .

پانزده سال اخیر تعداد  
دین مواد مخدره در اندونیزیا  
نه تنها پانزده بار افزایش یافته  
و بالغ بر (۸۰۰۰۰) نفر گردیده  
است .  
به عقیده مقامات اندونیزیا  
در آغاز سال های ۱۹۸۰ مزارع



# کدام جهان را انتخاب کنیم؟



یلتسین، جسونان رهبری مقاومت در برابر سوسیالیست ها را به عهد نگرفته.

هنگامی که میخائیل گربا -  
چف رهبر نجات یافته شوروی  
ساعت ۳ صبح از پله های هواپیما  
در میدان هوایی نوکوپا -  
نشین میشد آثار خسته گی عمیق  
از سهوا پیش پیدابود. در تاریخ  
شوروی این اولین بار بود که  
"رهبر برکنار شده با معاذیر  
صحی" باتکبه برادره مردم  
صلاحیت قانونی خود را دوباره  
بدست می آورد. اما گربا چف  
را آتانی عهد تاء "نجات"  
دادند که دستاثر تلقی  
نمیشدند. همان رقیبای سابق  
که نه به او بلکه به رئیس جمهور  
یلتسین باور داشته و در میا رزه  
دشوار علیه کمونیست های محال  
فقطه کار راه درازی را یکجا طوسی  
نموده بودند.

دموکرات ها با برگشت رئیس  
جمهور بهشترازا و موقف خود را در  
افکار عامه تحکم بخشیدند. آنها  
به مردم خالی می کردند که:-  
یاران گربا چف علیه او توطئه  
کردند و ماتوطئه را سرکوب  
نمودیم. نه برای آن که قدر  
ارابدست آوریم، بل برای آن که  
دموکراسی را نجات دهیم...  
پیروزی همیشه سرور نشاط  
و بالا خره احساسات را به بار می  
آورد. دموکرات ها روز ۳۱-  
اخذ ۲۲ اگست را با شور بزرگ  
آغاز نمودند. پیروزندگان در  
میان امواج احساسات خوا -  
ستهای شان را یکی پی دیگر

پیش می کشیدند. ۱۰ جلسه پار -  
لمان روسیه و روز بعد میتینگ  
یک صد هزار نفری در ماسکو  
به محل تبارز این خواستها  
پیدل شده بود. پرچم سرخ  
کمونیستی باید از فراز قصر سپهبد  
روسیه پاه آورده شود و به  
جای آن بیروق سه رنگ روسیه  
تزاری به اهتزاز درآید (ایسن  
نهاد در پارلمان روسیه پذیر -  
فتشد و چند لحظه بعد همه  
شاهد برافراختن بیروق روسیه  
تزاری بر فراز ارثان عالی قدر  
در این جمهوری بودند. ایسن

نه یک اکت ساده و نه یک هیجان  
پیروز مندان. بلکه یک حرکت  
تاریخی بود. بدینگونه روسیه  
بر ارثان عظیم قدرتی که با انقلاب  
اکتبر در ۱۹۱۷ پدید آمده  
خط بطلان کشید و به یک عصر  
خاتمه داد. عصر انقلاب سرخ  
کمونیستی که به وسوله بلشویک  
هاتهد ابگداشته بود. دمو -  
کرات ها به ترتیب خواستار انحلال  
حزب کمونیست ملی نمودن دا -  
رای های آن و قطع نشریات  
روز نامه آن پر اودا که طی نزدیک

به یک قرن مشعلداران پشه های  
این حزب بوده است شدند. ظا -  
هرا از عقب مانده ترین تلویزیون ابراز  
این خواست ها چیزی بیش از امواج  
احساسات چند نماینده لیبرال  
تلقی نمیشد. بعضی ها فکر  
می کردند که "نه" حزب کمو -  
نیست آنقدر رها ضعیف نیست  
که آن را بتوان با چند پیشنهاد  
مخالفین از صحنه برداشت (حزب  
با ۱۵ میلیون عضو و با نفوذ  
وسیع در تمام دستگاهها -  
کمیتا) بعقا صفحه برگردانید



یک روزنامه انگلیسی گفت:  
یک بختی گد با چف در حال حاضر این است  
که مردم ارزش او را نمی دانند.

نوشته دو کتورف هر طنین

همزمان کودتای ناکام در اتحاد شوروی و پیروزی بر آن (۱۹) تا  
۲۵ اگست - ۱۹۹۱) مدیرمسئول مجله سیاوون همراه با  
یک عده ژورنالیست افغانی در ماسکو اقامت داشت. وی در باز -  
گشت به وطن گزارش و تحلیل جریان کودتا و انقلاب ۲۲ اگست  
را که به پیروزی دموکراسی در شوروی انجامید. گام به گام از راه اخبار  
منفته به نشر میرد.  
از آن جا که مجله سیاوون خواننده گان ویژه خود را دارد و نیز  
به خاضران که این مطلب جالب و مهم به وسعت و فراختای بیشتر  
به دسترس خواننده گان و علاقه مندان فرار گرفته باشد. اینک قسمت دوم  
گزارشهای مذکور را بدون هیچ تزئید و تصرفی به نشر میسپارد.





# ۷۲ ساعتی که جهان را تکان داد

در مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گرباچف عصر همان روز از تلویزیون شوروی پخش شد. نیز این حدس و گمان تعویض گریه‌کننده گرباچف از حزب کمونیست نیست. گرباچف از "صداقت صفوف کمونیست‌ها" سخن گفت و در حلقه ریزی هم صرف به دو عضو شورای سیاسی اشاره کرد که به طرفداری از کودتا اعلامیه بی‌فایده نموده بودند. در تفرانس مطبوعاتی میخائیل گرباچف به مثابه یگانه شخصیت صحنه حاضر سیاست شوروی از وفاداری به ایدئولوژی‌های سوسیالیستی سخن گفت. اما فردا وقتی گرباچف در تریبون پارلمان روسیه در برابر نمایندگان جمهور روسیه قرار گرفت، با تصمیم رئیس جمهور یلتسن در مورد معطل قرار دادن فعالیت‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و قطع نشریات روزنامه پرودا اوسا پرورز نامه‌های وابسته به کمونیست‌ها مواجه شد. در این حال گرباچف بی‌آنکه آهی بکشد به شاهد پاسف چنین تصامیم پرخشس مبدل گردید. به نغمه رسید که دیگر صفحه‌نامه روز خورده است طی چند ساعت به دفتر کمیته مرکزی حزب که از کودتا پشتیبانی نموده بود، مهر زده شد. پرودا اجازه نشر شماره فردا را نیافت و گرباچف اعلامیه بی‌راد مورد استعفا از مقامش به حث منشی عمومی و عضو کمیته مرکزی حزب به آگاهی عام رساند. قابل تصور نبود که حاکمیت هفتاد و چهار ساله کمونیستی طی چند ساعتی درهم بشکند.

پرویز مندانه که در دفتر دموکراسی راد رست داشتند مردمان عادی بودند که از خانه‌های شان به جاده‌ها ریختند و با دستهای خالی در برابر تانک‌ها ایستادند. حزب کمونیست

است. پیروان که گرباچف پایه کرملین بگذارد مرکز قدرت با مقاومت دموکرات‌ها علیه کودتا به قصر سپید روسیه انتقال یافته بود. اکنون گرباچف صرف یک انتخاب داشت: چون حق

یستهای مانند شوارتس ناسازی ویا کوفلیف این جاوان جاعلیه او ایراد نمودند و حتی ویرا به خاطر اثباته کمونیست‌ها مفسر کودتا شناختند. به گفته یک ژورنالیست



را اشتباهات خود تریه ورطه انداخت. پشتیبانی خاموشانه از کودتا سکوت سه روزه در برابر اعمال پوچست‌ها و عدم درک واقعیت‌های زمان اینها همه به رئیس جمهور یلتسن ویران‌ها و امکان داد تا در صورت فراموشی شان برای انحلال حزب و نشریات آن لحظه بی‌تدبیر به خود راه ندهند.

با پیروزی ماندان است پس نیست های کلیدی را باید به کسانسی سپرد که "مرکز قدرت" برایش توصیه میکند و به همین گونه صدراعظم روسیه سرپرستی صدارت شوروی را به عهده گرفت و کاندیدهای یلتسن یکی پس دیگری اداره ماشین نظامی شوروی مانند ارد و یو-لین را به عهده گرفتند. گرباچف چون رئیس جمهور تنها ماند و شاید هم با دلسردی و خشم به سخنان گوش فرا داد که دوستان دیروزی اش یعنی سنسور

اشوروی میخائیل گرباچف در بوم قیمت دوگانه قرار گرفت. اولاً در جای پرویز ماندان در کنار یلتسن و دیگران، زیرا اگر گرباچف نمی‌بود و به خواست کودتا چنان در مورد استعفا نامه خود تن در می‌داد پرویز دموکرات‌ها کاراشکلی بود. ثانیاً در موقعیت کسانی که به خاطر شور و شتابی‌ها باید جوابده باشند. خود را اعتماد گذشته به کودتاچیان اکنون از تقصیر خویش سخن می‌گوید. ولی طرف نظرات بین عوامل زنده‌گی این شانس را از رئیس جمهور

گرباچف گرفت تا در تصامیم خویش امروز آزاده عمل نماید. دموکرات‌ها نیز سیاستگران بدی از کار در نیامدند. آن‌ها به خوبی محاسبه نمودند که گرفتاری کودتاچیان کافی نیست. در اولین فرصت باید عقب‌گاه آن را ضربه زد: حزب کمونیست نشریات آن و ک. ج. ب. اعتراض علیه ک. ج. ب. باز همان شام ۳۱ اسدیا ۲۲ اگست آغاز شد. هزاران تن در میدان در ژینسکی به عمارت سازمان جاسوسی شوروی که یکی از مخوف‌ترین سازمانهای جاسوسی جهان به شمار می‌رفت حمله بردند. در برابر عمارت ک. ج. ب. مجسمه فلپ در ژینسکی بنیان گذار سازمان جاسوسی شوروی بنام چکوست‌ها که بالاخره نام ک. ج. ب. کمیته دولتی امنیت را بخود گرفت. با بلند و زهابه زمین زده شد. روز ۲۳ اگست هنگامیکه از میدا در ژینسکی - میدانکه مردم شو روی زمانی از ترس ک. ج. ب. باز آن عبور نمی‌توانستند و حتی هم‌نان خارجی‌ها پس‌تر جاناتا می‌فهمیدند که در برابر شان مرکز چه سازمان ترسناکی قرار دارد، دیدن نمودیم تنها ستون سنگی را که مجسمه تادیش بران ایستاده بود تماشا کردیم. در سنگپایه مجسمه بنیان گذار ک. ج. ب. نوشته بود: جلال فلپ‌کم شری این همان فلپ‌کم در ژینسکی است که پدر جاسوسی سن خوانده می‌شود. فقط مجسمه در ژینسکی پارچه پارچه نشد. مردم به تاریخ سازمان



امنیتی شوروی که پشت سنگین آن از هر قلب و از هر خانه می‌گذشت چله پای صاه می‌کشیدند. ک. ج. ب. یلاردوی مجسمه جنگی در اختیار داشت. قوای سرحدی را کنترل می‌نمود و تعداد کارمندان رسمی آن به ۷۰۰ هزار نفر می‌رسید. از ک. ج. ب. حالا عمدتاً یک نام ماند است. دموکرات‌ها پیش از همه برکناری رهبران و سازماندهی مجدد آن را به مثابه یک اداره امنیت که حاضر بر سر همه و کنترل تمام زنده‌گی نباشد تقاضا نمودند. چیزی که امروز آغاز یافته است. ملت شوروی با پیروزی دموکراسی شمشیر دموکراسی سازمان امنیت را از فراز سر خود به دور افکند. ک. ج. ب. رفت و ترس از آن دایل شد. یک ژورنالیست شو روی گفت: "ضربه به ک. ج. ب. بزرگترین دستاورد انقلاب ۱۲ اگست

است رهبران ک. ج. ب. عمده ترین سازمانده کودتای ۱۹ اگست بودند. طی دهه‌های قدرت شوروی قهرمان سازی با هنر مجسمه سازی پیوند نزدیکی داشت. هزاران مجسمه کوچک و بزرگ پیرامون انقلاب اکتوبر چهره‌های انقلاب کمونیستی و جنگ میهنی را در ذهنیت عامه جاگزین می‌نمود. اما اکنون جنبش مردم راه ناپدید کردن بسیاری از این مجسمه‌ها را در پیش گرفته است. همزمان با برداشتن مجسمه در ژینسکی گروه‌های مردم میخواستند تا سایر مجسمه‌های رهبران اکتوبر را برادرهای سکوئی پی دیگر فرو افکند اما اشاراتی ماسکواز شهریان تقاضا نمود تا خونسر دی‌شان داده و کاری نکنند که آثار با ارزش هنری قربانی

احساسات سیاسی گردد. بر عهده مردم شروع نمودند تا در پای مجسمه خاشاک‌های مظلوم خود را بنویسند. د.های یک مجسمه کارل مارکس نوشته شده بود: "مارکس! مرا ببخشید! یلتسن و طرفداران وی همزمان با هجوم به حزب کمونیست سازمان امنیتی و مقامات عالی‌ار و در کنار بستن دروازه‌های نشریات وابسته به حزب کمونیست دو ارگان عمده نفوذ کمونیست‌ها پرافکارنامه یعنی تلویزیون مرکزی و آژانس تاس حمله نموده و روسای آن را برنار ساختند. آنها همچنان در نخستین روز پیروزی، رئیس جمهور گرباچف را از اقتصاد به وزیرخارجه آقای بسمورتنخ که به نشر دموکرات‌ها خاموشانه با کودتاچیان همکاری داشت، برخدار داشتند. بدینگونه پیروزی ماندان دموکرات طی سه روز بعد از پیروزی (۲۲ تا ۲۴ اگست) سه هر عمده قدرت یعنی نیروهای مسلح، وسایل اطلاعات جمعی و ارگان سیاست خارجی از دست کمونیست‌ها خارج شده و هنگام اقامت در ماسکو در جریان سه روز بعد از پیروزی برکودتا چنین به نظر می‌رسد که کشمکش نو بر سر قدرت وضع راد رهبر بسیار مهم قرار داده است. در یک میز مد و تلویزیونی نمایندگی از روزنامه دموکرات‌ها بنام "کوران" صاف و ساده پیشنهاد کرد که در برابر گرباچف دروازه‌های قی‌مانده است: استعفا یا مبدل بقیه در صفحه (۹۰)



امروز صفر یا پوسنگ ۷۲۲ هـ  
فاصله یک ماهه راه پیاده میدان  
پایتخت و بلخ را تا چهل دقیقه  
کوتاه ساخته و انسان مسافر  
را به پرنده می مانند می سازد  
که مجبور نیست حد اقل یک پام  
تا شام با عبور از ارتفاع سالنگه  
سفر کند. وقتی هوا پیمایال  
گرفت پایتخت از هوا پیمای  
تجای خاص داشت. شهر و  
خیلی به هم چسبیده و خانه  
های به هم بغل داده حکایت  
قدیمی صمیمیت مردمان قدیم را  
به یاد می آورد که خانه های  
شان را همسود و دروازه می می  
ورود داشت همسایگی و همپربانی  
بود. آنان همدیگر را نمی گشتند  
اگر ضرورت میشد بخاطر هم تا  
حد کشتن قربانی میدادند اما  
حالا ؟

نشت

پسودن پل هوایی در چهل  
دقیقه و خیلی هم ساده میسر  
نمیشود. زور زور لایم دارد  
تا پس از زحمت فراوان تکست  
بدست آوری و سپس لا اهل برای  
پروازی که ساعت یک بعد از ظهر  
صورت میگیرد. صبح وقت به  
۷ بجه در برابر سپاهان تلا  
شی دست به ادب و احترام  
ایستاده باشی و فقط فاصله  
پوسته اینشتی و ترنیل که کمتر  
از یک کیلو متر است و دو ساعته  
راه است. اگر بار و بسته باشد  
مبلغی هم به همراه و تا آنکه به  
شهر مزار شریف میرسی و معجزه  
را تماشا می کنی که یک هواپیمای  
مسافر در یک بین ۳۰۳ با مال  
و آل باید به شهر بروند. به کسی  
چی که مسافر چی حال را از  
سرمی گذراند و اما برای مسو  
لین و مقامات و تیز رفتاران اما ده

در شهر دعا

سیر وسیل عاشقانه شهر و  
دل را به نیاز و دست را به دعا  
میخواند. بارگاه مولای (رض)  
مزدحم است. مویان به دعا  
آماده اند و گنبد بلند و سینه  
بزرگ برای شنیدن فریاد هادا  
رد. قرآن میخوانند دعا میکنند

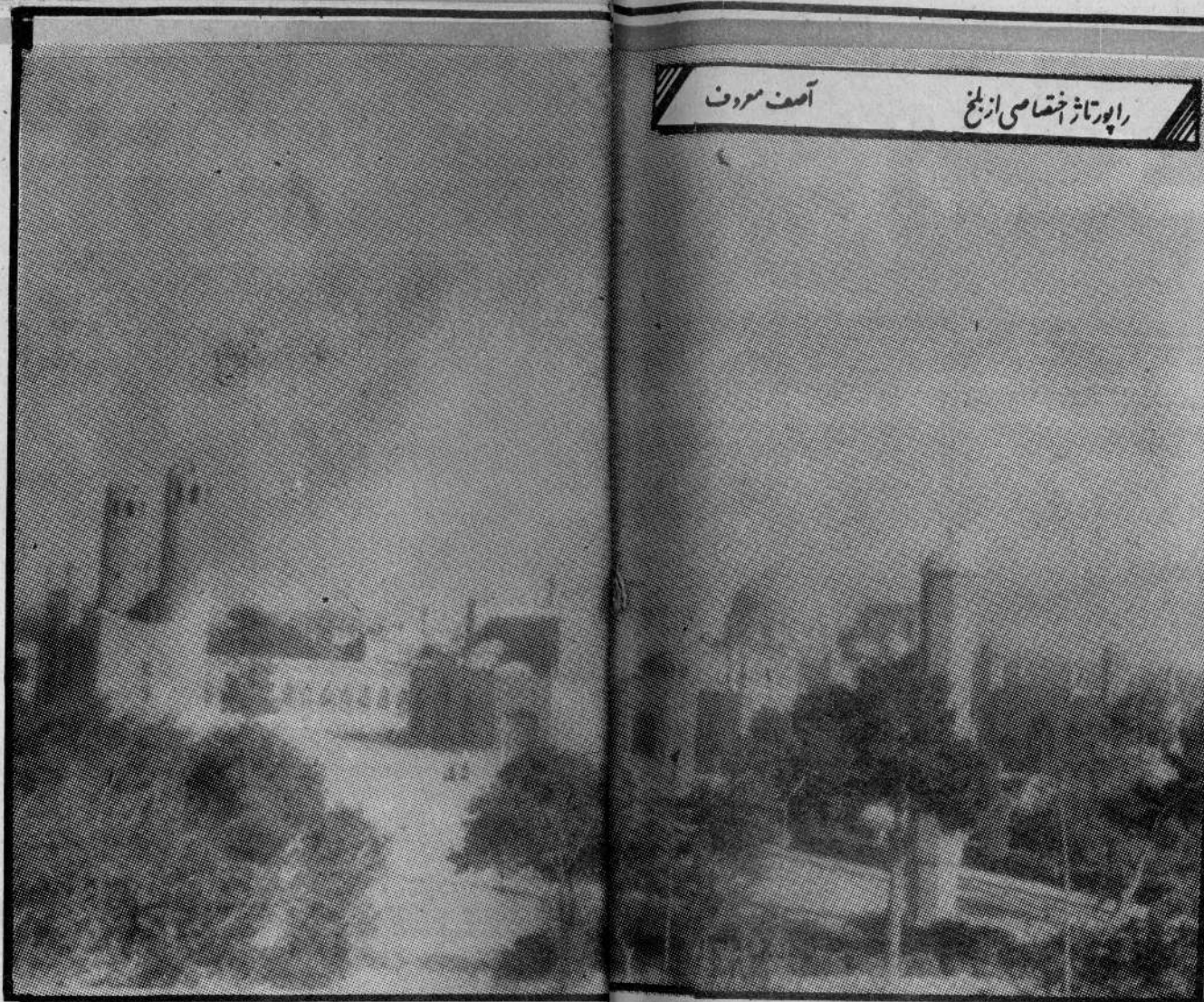
وسنه هیواری سازند تا خدا  
مگر صمیمیت را دور کند و همپربانی  
را جاری. خدا بزرگ است  
(الله اکبر) و مومن به نیاز  
فراخواند و اینجا همیشه دعا  
ست و اینجا همیشه به دعا می  
آیند و مردم را که جنگ اند و  
هکین ساخته و اینجا می آیند و  
در مسجد و مزار و ستان خدا و  
تا در حضور خدا ایستاده  
بگذارند و تو به.

مردم دیروز و امروز

دیروز اینجا مثل هر جای  
دیگر بود. مردم بودند و فکری  
سهاست بودند و کاری چند نفر  
داشتند که کی در دولت و حکومت  
است و لقب نانی میخوردند و  
خدا را شکر میکردند. جنایت  
کم اتفاق می افتاد و مردم از سفر  
های خود یک عمر قصه و خاطره  
داشتند و گاهی ناپ تین خا  
طره میخورد با سارقان و رهنمان  
مسلح بود ارباب و دهقان نظم  
درا مقرر میکردند و عده ای در  
شهر در سایه قانون مدنی  
زنده گی داشتند و عالم و مظلوم  
بود و اما مشهور نبود و کمتر  
کسی جرئت داشت کسی را بتر  
ساند و اگر دستی به قتل آلوده  
میشد و در سراسر کشور خبرش  
میرسید و او منفور و مقهور می  
گشت مصری ها در حقینده گان  
آمیزیده یاد داشت داشتند  
"من کسی را ترساندم".  
اما امروز کمتر کسی خواهد بود  
که روز جزا از زیر آمیزیده گان  
به حساب آیند. حرمت و رفعت  
زنده گی را و موی از سخنان  
مردم قریب و همچون مقوله  
"حمله و دفاع" در نبردهای  
مشکوک و مغفوب و لکه دار  
ساخته است و آیا امروز تعداد  
سارقان همانقدر است که باید  
از آن بخاطر می حکایه شود ؟  
امروز ارباب وجود ندارد و  
یعنی فرغ می کنیم ظالمی  
وجود ندارد اما در عوض فکری  
داران زیاد اربابان و حاکمان  
جدید اند. مالکان ایدئالوژی  
آنها این که خود را حق داد و  
اند به جرم زنده گی و نفس  
آدمی دست دراز کنند و مقام  
قضاوت بی عدالت تکیه زندماند.

راپرتاژ خفا می از بلخ

آصف مرادوف



روانم را حثایت دختری که در  
حومه شهر قطعه قطعه  
شده بود و کوچک ساخت  
بلی و ترسیدم. آیا آنجا خدا  
مفسوند است تا آنها می ترسند  
اینجا و آنجا :

مردم را جنگ سرد رگزیان  
کرده و شهر و آن از حمام  
هشماره سودا زده و بزرگ بود  
کوبی مردم خندیدن را سالها  
ست که فراموش کرده اند و هنوز  
حکایت تلخ از اژدهای هفت  
سردارند که هر سال دو شهزاده  
بخت شهر را به قربانگاه میخورد  
ست و حالا جوانترین مرد را  
هر خانه مسافری و هر سینه  
شبهیدی دارد و گرچه جنگ از  
نفس مانده اما بجالی برای تنفس  
مردم نیز نمائند است. اعتماد  
ویران است و کسی مسوول نیست  
چیزی را نمیتواند بگیرد و همه  
چیز را باید از نو ساخت و گفتند  
والی ها و مقامات حقش گذشته  
نداده و آیا مقامات موجود قادر  
خواهند بود و کاری انجام  
دهند ؟

چس نیست ؟

اگر همه نبود ها و کبود را  
نگویم و لا اقل اگر نگویم که  
امسال در تابستان سوزان و شهر  
خیلی تشنه ماند و دین بزرگ  
برد و شم باقی خواهد ماند  
تشنگی تابستان زمین بلخ را  
تلخ ساخته و مردم را به  
جستجوی آب کوزه بردوش  
آب در شهر نیست. چاه  
های عمیق که با حسن نیست  
حفر شدند و متأسفانه در برخی  
نقاط نتیجه منفی داد و چون  
چاه های منازل را خشکانند  
در شهر ۱۷ حلقه چاه عمیق  
فعال است که کم است. بخش  
مطلب متحد و ده همکاری داده  
است اما مشروط به همکاری  
حکومت نواز است. به یاد مردم  
قدیم که نهی از آب آورده  
بودند و پامپ لاین آب را تا  
دروازه شهر رسانند اما پیش  
از بیست ساعت جان نداد و  
گفتند برای آوردن آب به نسل  
ضرورت است و اما مردم میگفتند  
اگر تیل باشد همان بهتر است

به آب کاری نداریم و ولی هردو  
نمود  
امروز که شهر مزار به وکی  
از با آینده ترن شهر های  
کشور و چهره عوض می کند  
حکومت باید در حال این مشکل  
هر چه ضرورتی اگر اقدام کند هم  
ثواب است و هم خرابا.

و وضعیت موجود میهای شهر  
که سالها پیش آنرا بدست ام  
خیلی کم تغییر کرد و است یعنی  
در شهری که جنگ جدی وجود  
نداشته و نیز کاری نشده که  
حساب شود و مردم به رهبری  
جدید در ولایت و شایرالی امید  
فراوان بسته بودند و که اگر  
آنان کاری را که دیگران انجام  
نداده اند و انجام بدهند  
کم کم در باره قاطعیت و جدیت  
صحت میشد. یکتن از قشود  
وندان که از کود و برق آمده بود  
گفت ( مادر گشته به مسوولین  
میگفتم: رشوت بگیرند  
اما کار هم کنید اما آنان چور کردند  
و کار نکردند و حالا اگر راست را  
بگیریم اینست که باور کم شده و  
ولی باز هم امیدوارم مسوولین  
جدید کاری کنند که گذشته  
تلخ کار نکردن ها جبران شود.  
شخص دیگری که میگفت و شاعر  
ست و در گذشته عضو حزب (حزب  
حاکم بعد از ۷ شور) بوده است  
گفت و "چون مقام در اینجا برای  
یک قرن یک خانواده را تا بهمن  
می کرد و در بلخ جز بیانی  
انقلابی و چیزی دیگر خاطر  
نداریم که از جانب مسوولین انجام  
یافته باشد و کو آن عمارت رسا  
ختمان عام المنفعه و یا فابریکه  
جدید و زمین بایر که آباد شده  
باشد و کی که معلوم میشد خیلی  
از مقامات حاکم در محل ناراحت  
است گفت و والی ولایت و در  
صفحات شمال) در فابریکه بی در  
تازه گشته شریک است در کابل و مزار  
نزدیکی اما مقام بلند رتبه حکومت  
"سابق" هیچ اطلاع در مورد او  
را جدی نگرفتند.

شهر وند و میگفت: "مسوول  
لین امرا که خودشان موجب  
بلند رفتن قیمت های شدند و  
مثلا اگر بر آورد یک پروژه دو صد  
میلیون تخمین میشد و چه  
لنگاه صدمه بر گردانند



رادیو شنیده اند، هاگر  
د ر عوض با همان مصارف پر-  
نامه های هنری و تفریحی داده  
شود خیلی مؤثر است و انتظار  
بود د رین مورد د مرکز تجدید  
نظر نمایند و دادن خبرها  
ر تبصره ها از مرکز به شیوه فعلی  
بمعنای ادامه همان کارهای  
سیاسی گذشته است که نه به  
د ر سیاست میخورد و نه بعد د  
ر آن

فراوانش نغمه نغمه های مرکز  
نه آهسته نه هیول و نه چنگ آم  
حتی تا یکماه هم به مزارش رفت  
نمیرونه \*

و یلا غره

پرسش های زیادی در شهر  
و حومه آن وجود دارد که اگر  
جنگه ختم میشود، چگونه  
مشکلات اقتصادی حل خواهد  
شد؟ مساله پروژه های آب-  
ساز - ساختمانی نمرات مسکن  
آبادی زمین های با پرتوسه  
تجارت و زراعت را شخص و اسی  
و شاروال که جدیداً تو وظیف  
شده اند چه طور حل خواهند  
نمود. این در میان صحبت های  
مردم بعضی نام ها را زیاد می-  
شنیدم که می گفتند اینها کاری  
کنند و جدی هستند.

به فرماندان اوراتنی شمال  
رئیس امنیت معاون سراسر  
خاندوی، خازنوال و  
معاون اول شاروالی شاه در  
بازار والی و شاروال چشمه  
زیاد بود.

گفته شد، و بیش از سه ماهون  
تورپست از تاجکستان و ازبکستان  
فصد سفر و زیارت برای حد-  
اقل صفات چهارشنبه شهر مزار  
شریف را دارند اما میز برای این  
مهمانان عجالتاً ممکن نیست زیرا  
هوتل و میهمانخانه های شهر  
اندک و نامناسب اند، حتی دفتر  
ولایت و شاروالی در تعمیر یک  
هوتل جابجا ست و طی سال  
های گذشته کس به فکر تعمیر  
تعمیر برای این دو ارگان ننش  
نموده است. آیا ممکن است این  
پررژه که میتواند اسعار زیاد  
جلب کند مورد توجه قرار گیرد؟

تالوون یگانہ نفر

در دفتر تلویزیون بهیار از  
شمار انگشتان دست، کارها -  
وجود ندارند، اما خطی با  
دلسوزی مواد برای نشرات تهیه  
می کنند، حتی، امکانات  
شخصی فلم ها را ترجمه نموده و  
با کمره های غیر رسمی مواد نشر -  
اتی جمع آوری می کنند، مردم به  
عنوان یکانه محل تفریح و سرگرمی  
شبهان فقط تلویزیون را دارند.  
مقام - فانه بنابر توصیه مرکز  
خبرها و تبصره های با مصرف خیر  
بلند از طریق دستگاه شمشاد  
برایشان داد، میشود، درجا -  
لیکن آن خبر را مردم قبلاً از

می آیند قدرت خرید بلند را -  
 رند ، بعضی از قطعات قومی نیز  
 از پیر شروندان به شمار می  
 آمدند عده ای از ماورین ملکی  
 و نظامی که در مقامات آب و نان  
 دار کاری می کنند نیز مانند  
 تاجران قدرت بلند خرید را -  
 شتند ااعده دیگر پریشان  
 بودند و شتند برخی از آنان  
 بعد از وقت رسمی به کارهای روز  
 مزدی می پردازند و شتند می  
 زنند و این قبل ۰۰۰ هزارماد  
 کوپونی شان نیز بموقع مهر -  
 بدین

د رمورد تېل مشکلات وجود  
داشت ه هر گیلن تېل تا اخیږ  
ماه سېله په ۷۰۰۰ افغانسی  
تغوز فروش د امارت افغیک مزد حسم  
د ایه داشت معلوم نیود از کد امار  
چشمه دور از چشم تېل بدست  
میاورند .

پرداختن به این مسأله مجال  
مناسبی یابد، به همین علت  
در مناسبات و روایات و تالیفات  
انحکام نظریات بازنهنگام  
تند ممکن است هم برای نویسنده  
گان و هم برای مورخین در رد  
باید ایجاد کند \*

خبر بازار

بازار همیشه مزد هم به نظر  
می‌رسد فقط مارکیت‌های جدید  
اعمار تجاران کمی شهر را رنگ  
می‌بخشد وضع حاصلات پس  
نبود<sup>۵</sup> خر بوزه فراوان و ارزان  
می‌رسد بود معادل يك سیران  
تا سصد افغانی فروش می‌شد گندم  
گرانتر بود گوشت حد و ده ۱۵۰  
افغانی فی کلو و ورنج تا  
۳۲۰۰ افغانی يك سیر عرضه  
می‌شد دید<sup>۵</sup> می‌شد مردمانی  
که از روستاهای حومه شهر

پوهنتون دوشنبه در تاجکستان  
ایجاد نموده بود اما رکورد که  
نتایج خوب داشته است. فعلاً  
در پنج ۱۵۰۰ محصل در پوهنگی  
های ادبیات و تاریخ و اقتصاد  
وزارت درس میخوانند.

بامحصلان دراد يتورهم  
ملاقاتي تنظيم نمود و همراهم  
ضرورت نشر مجله سببون كه  
چهار سال پيش آغاز شد و نيز  
در مورد وظائف بعدى مجله  
اهميت ازادى بهمان درشرائط  
دموكراسى صحبت نمود و انتظار  
داشتن يك بحث راه اقتضاى  
مظريات در حدود صراحت مفادات  
بخنكى مطرح شد. اساساً  
به نظر رسيد كه سخن گفتن  
از آزادى بهمان ودموكراسى  
درشرائط امروز درواز مركز همنوز  
يك پديده غريب است چراكه  
آنگاه درميان دويمله تفنگ

های بزرگه روشنفکری اند. بفرم  
آنکه ایجاد پوهنتون های  
متعدد در ولایت مختلف کشوره  
سودی از انکشاف رتو سعه تعلم  
و تربیه است اما مشکلات موجود  
پوهنتون ها منجمله در کابل  
از نظر امکانات تخنیکي و کادر-  
ها سوال بزرگست. در بلخ  
سه سال پیش پوهنتونی افتتاح  
کرده اند و فعلاً در ترمینار لایله  
تخنیک نفت و گاز و شب روزی-  
گذراند. گفته شد زمینی راکه  
شخص مدد اعظم آنجا در بهار  
امسال تهادب گذاشته و دیواره  
از ملکوت پوهنتون بیرون کرده  
و در دشت علی چو پان زمین  
دیگری بدسترس قرار داده اند.  
محترم شهباز آقا جرئت رئیس  
پوهنتون بادلسوی خاص -  
نسبت به آینده پوهنتون سخن  
میگفت. وی به رابطی که به

ندست دولت و مجاهد ، گروگان  
 انداخته است " معمولاً در مقابل  
 جان این دوه گروگان هاقربانی  
 میگردند ؟ آیا کاپیت نمیکند ؟  
 کنیم ملهون کشته چه قدر است ؟  
 حکم فلان نظریه فلسفی  
 باقی نبود ، جز اینکه همه  
 انسان آن بهجان و کور و کروشوند  
 حالا مگر امکانی نیست که در  
 بین بزرگ و آسمان بلند خدا  
 و من بنامم ، فرزندان خود را  
 بزرگ سازیم و خانه خراب را آباد  
 زمان و زنده گی چانس را به  
 سببی می سپارد که از بند تفنگ  
 بدر آید ، بفاهیم کشتن و کشته  
 شدن یکجا با ماله تفنگ پیر شده  
 دراز نخواهد داشت .

کسی دیگر که با هم ملاقات  
اشتم گفت: "بہتر است کارہ  
ہل کار سپردہ شود ، نہ بسہ  
ہل بہت"

**ملاقات در پوہنتون:**

پوہنتون داد رجہان کانون

میکردند و قرارداد ای آنها به  
چهارصد ملیون تخمین کند  
اگر قطعه قومی پنجاهد سراسر  
فهرست میکرد و میگفتند (نخستو  
یکهزار سرباز دارد) ...  
شهر وند دیگری که محاسب یک  
تجار ملی بود گفت "پروسه فعلی  
تشویق برنامه مشیون خصوصی  
یک پروسه سیاه است و زیرا هیچ  
قاعده و اصولی وجود ندارد  
یک تاجر در یکسال نهماد ر  
میشود و در مقابل ملیون ها  
نفر گرسنه و در بدر طور مثال  
تاجر یک شیشه لیمه را به ۲  
افغانی و ۲۵۰ پول خریداری کرده  
اما آترابه ۲۵۰ افغانی بفروش  
پرساند ..."

یہ گونہ میں دیکھو

جنگ مردم را در فاصله  
دو نقطه آتش و دفاعه دو -  
انفجار دچار حادثه و وحشت  
گردانیده است. زندگی در -  
فاصله دو انفجار به قول یکی  
از شهر وندان "مردم در -

در شهر مولای عشق





بودند. دیگر در فیلمهای شعلی  
امر-اکبر- انتونی و شمار دیگر  
از فیلمهای سه تاییها تبدیل  
شدند.

از آنجا که کرکترهای فیلم  
ایجاد تصورات مرد هاست  
کتاب اصلی هنرپیشه هاد رسنمای  
خند عبارت از آغاز استفاده از نقش  
آنها به مثابه وسیله آشنا شدن  
نشر و تالیف برای زنده گی کردن  
توسط تمثيل میباشد. اکسرا و  
چنین میکند. این مساله در  
مجموع ناممکن بودن عشق را  
در جامعه هند برای یکسوف  
میسازد. چنانچه تمایلات جنسی  
در درون اجتماع اجتماعی ماقصا-  
دی مافراد دارد. همین موضوع  
باعث تبااهی یک تن از هنرپیشه  
های خدایی با استعداد ماکردید  
که خداوند آن را برای ماحفصه  
داده بود. این هنرپیشد و ن  
شک میثاکما رست. اکنون تقریبا  
تراثی او در عصر جدید جو-  
ادت در زنده گی یک هنرپیشه  
دیگر تکرار میشود. بلی ریکا  
میکوید:

همیشه در احساسات عظم را  
از دست داد. به آنچه پا-  
یان عشقی داشته باشد، معتقد  
نمستم.

بقیه در صفحه ۸۲

شان با هم پیوند ناگسستی دا-  
رند. با احترام حرف زده ام.  
دلپ- ماد هو بالا راج کیسور  
سرکس، گردت- و خیده.

دیوانند و نریا هنوز هم در  
خاطره های مانقش بسته اند.  
البته این مساله با فیلمهای که در  
سالهای قبل از هفتاد ساخته  
شده متفاوت است. چنین  
فیلمهای عبارت اند از: زنجیره  
دان، قربانی و نقد رکاستدر  
که در آنها مکس به گونه یی  
اجتناب ناپذیر با حوادث و چار-  
جنبالها (مردانه گی) پیوند  
دارد و بیشترینه درامه ها و جو-  
ادت از تفوق و تسلط یک جنس  
بر جنس دیگر منشا میگیرد. به  
این ترتیب قهرمان در دفاع عام  
و نام از جوانین جامعه و دولت  
میراید. سمبولهای قدرت نا-  
برابر در چنین فیلمها یاد تئانه  
آشدار شکسته ها و شهید هاد ر  
جهت پیشرفت بالقوه تجار و زها-  
شد و یا شاید هدف استفاده  
نادرست از برهنه گی دختران  
و یا نگاههای دزدانه آنها  
باشد.

هیچ کدام از فیلمهای نوع بالا  
جای شک را در مالکیت مرد باقی  
نمیگذارد. یک جوهر پیسر-  
دختر که بشتابه بیت تراشید شده

خاطره های اخیر از هنر-  
پیشه های فیلم را صاف و ساده به  
خاطر دارم. ماد جو بالا ر-  
کس، نمیه، نریا و بیثا رای  
شمه یی شان زیبا رویان بی-  
همتا یی بودند که فقط حماسه-  
های عشقی و تراژید یهای زمان  
را آفریدند. آنها ستاره های  
بودند که به انسان، خداوند،  
گلها و کودکان عشق میورزیدند.  
شور و هیجان پیرای آنها را میتو-  
ان در عقب موسیقی پر شکوه  
شان مشاهده کرد.

تابه سالهای شصت فیلم-  
سازان ماعلاقه مند تجسم عشق  
دختران بودند. برای آنها  
دختران منبع فرو نشاندن عطش  
شهوانی به شمار میرفتند. این  
مساله روابط متقابل را بهین-  
شقان ایجاد میکرد. آنها یکد-  
یگرشان را میشناختند، برای عشق  
میزبستند و برای عشق میوردند.  
قهرمان، بدون احساس خوا-  
ر و زار شدن نمیتوانست با اعتقاد  
تمام خود را به معشوقه اثر را-  
کدار و معشر اش نیز با همان  
گرمی پاسخ متقابل بگوید.

درستایش او واژه فیلم آئینه یی  
میشد که با عظمت و شکوه عشق  
خود را در آن میدید.  
ماد رمورد آنها یی که نامهای



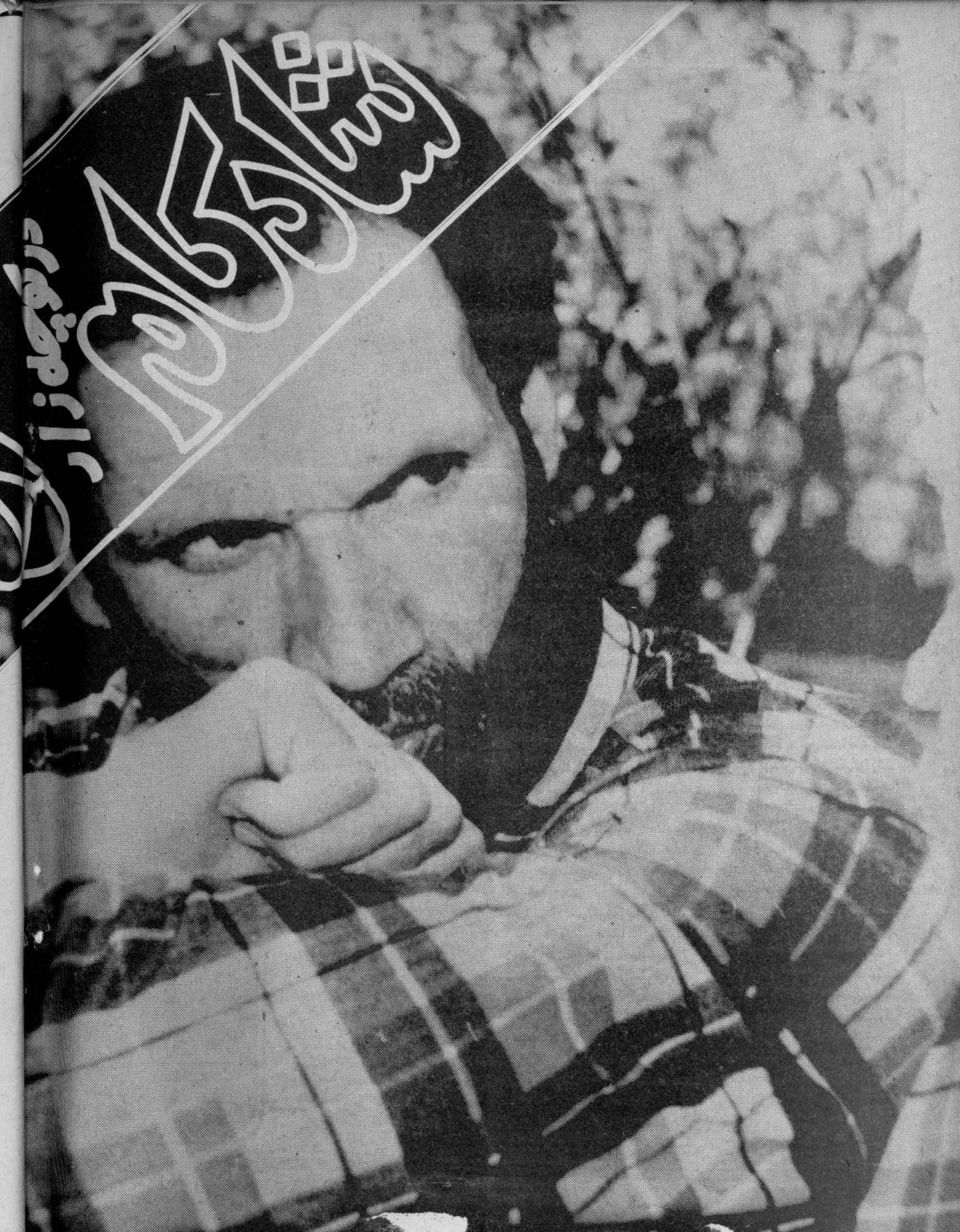
برای یک فرد  
عشق شمع  
از زنده گی آزاد  
مگر برای یک زن سفید  
زنده گی او است

هدیه های

شعلی  
مشتک







بیان این نکته گریه است که  
روح و مایه تخیلات آدمی  
به ویژه هنرمند از کدام  
سرزمین های تجربه اندیشه  
و برداشت جان میگردد ؟  
شاید و به گمان اغلب که دست  
یافتن به چنین خواستی نه از  
خود در یک لحافه راز پنهانده  
مانده است  
به گفته بانوی هنر منج  
همروزگارمان دکتر سیمین

ضمیمه تالیات و تخیلات خویش  
بهشت راز یک درچه بکشایند  
آنانی که استعداد خویش را

مکن! - آدمیان به گناهان  
شان اعتراف نکنند اما به  
تخیلات شان هرگز و شاید  
دیگر اینکه تخیلات اصیل و  
حقیقی همواره در ماله رازها  
نگهداشته میشوند

هنر تجسم و مظهر جادوانه  
گی آرزوهای آدمیست - روا -  
شناسی هنر با تمام قوای خود  
تا غیبت و نقیض خواستهها و آرزو  
های روزنی انسان را بشکافد  
تا به رزق هنری آن راه برسد و  
زیرا یافتن کلید در همین جابه  
در میخورد  
باری برگردیم به توانمند  
یهای پویانگرا و روح پیقرار  
آفرینشگرانه شمار آفرینشگر  
اندکی که قادرند برای نهانخانه

در چند رشته هنر به آزمون  
گذاشته اند  
عبدالله نوایی هنرمند بیست  
که چهل بار شاهد شکوفه گرفتن  
ناخفته در باغ زنده گی و دیار  
قزوین و آنجا به کسره خان  
بود ماست اما گویند غنوغها  
دایی چهره اش از حسرت  
روزهای رفته نشانه هایی به دل  
ندارد  
او که بهای عمر را با باندگی  
و بارمندی تمام پیوسته در هکذا  
دشوار گذار هنر برداشته و نقش  
بسته است انگار صمیمیت بیان  
ناپذیر جوهر هنر او را از خسان  
در دستهای ایام به نام عدا  
زده و نبرد خویش فراخوانده است  
از کودکی به علاقه و گرایش زیادی  
به نقاشی و رسم داشت و به جای  
مشاغل در کتابچه خط گل  
و درخت میکاشت و عشق به ترسیم  
خط های درهم و برهم در واقع  
ینی - و شاید هم نخستین -  
علاقه را هداری و چراغداري -  
برای او به سوی اقلیم های ناسا -  
شناخته هنر و ادب بود

آهسته آهسته آواز پویه آرزو  
نمایند پیش گرفت در راه پیمون  
سالهای مکتب شور و حال شاعری  
به دلش شرف افکند و برای اولین  
بار با قریحه آزمایی های خویش  
تخیلات شاعرانه اشرا تحویل قلم  
و کاغذ داد و تا اکنون در حدود  
دو صد قطعه غزل و دو صد  
و پنجاه رباعی و هشتاد و پنج  
شعر به اوزان آزاد دارد  
آن سالها به الهامیای  
شیدایی و وابسته گی روحی -  
عبدالله نوایی به طرز کلام عارفانه  
عاشقترین شاعر زمانه هامو لانا  
جلال الدین محمد بلخی بود  
او پیوسته میخواند و مینوشت  
و میسرود  
سرانجام به علاقه مندی و نوب  
افتندی تمام لیسه حبیبیه را سر  
افزانه به پایان رساند و آن سان  
که میخواست شامل پوهنشی  
زبان و ادبیات پوهنتون کابل  
گردد  
او آرزو داشت در فاکولته  
ادبیات رشته نقاشی و رسمی

را ادامه بدهد اما اتفاقاً در  
ست در همان سان بود که دیبا  
رسمت رسمی و نقاشی از برنامه  
فاکولته نامبرده به چارچوب  
دیگری انتقال یافت و آرزو گرچه  
ظاهراً در هاله آرزو باقی ماند  
اما خان نشد  
عبدالله نوایی باتکیه به  
استعداد و پشتکار خودی  
و به کمک پیشکسوتان این عرصه  
به زودی چارده اثر نقاشی  
خطاطی و رسمی خود را به معرض  
نقد و نمایش گذاشت که از آن  
میان تابلوی "گو شواره" بر  
نده جایزه مقام اول گردید  
او مدت چهارده سال به سر

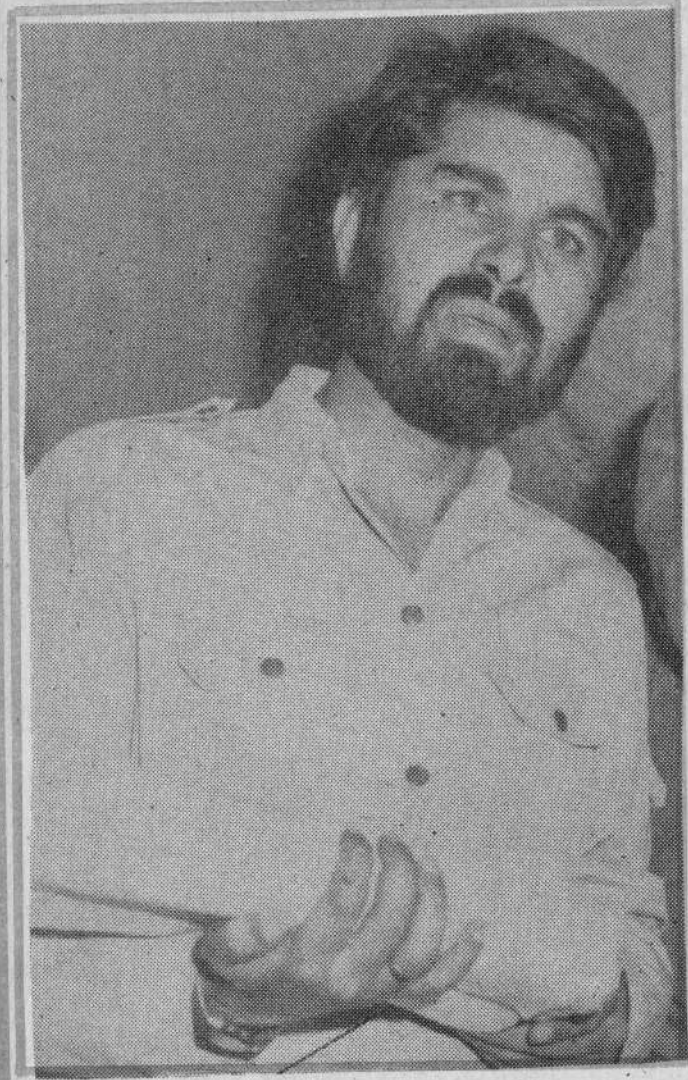
از ختم تحصیلات به حیث معلم  
ادبیات در لیسه حبیبیه  
ایفای وظیفه نمود اما روان پو  
یشگر تر او را به سوی دیار ان راز  
ناک و نارفته سازها و آهنگها و هنر  
نی میکرد و به این ترتیب  
عبدالله نوایی شادکام شد و  
به آواز خوانی روی آورد در آغاز  
کار آهنگهای ساز ساخته های  
نوسازی بود اما بعد ها خود  
تصنیف پردازی را دنبال نمود  
شادکام طی یک دهه پس  
اندکی بیشتر که به آواز خوانی  
پرداخته است در حدود صد  
پارچه آهنگ را دیوین و سی و  
پنج پارچه آهنگ تلویزیونی  
را پیشکش هنر پذیران و همراخوا  
چنان هنر نموده است

برخورد شادکام با موسیقی  
از نوجوانی دیگر است او میگوید  
من در هنرم عرفان را جستجو  
میکم و میخواهم دهر تاسر  
زنده گیم قدسیت و صداقت  
موسیقی پرتو افکن باشد من  
تالا مکان عشق و احساس در  
موسیقی میجو سباحت میگویم  
تا آنجا که در هاله اندوهی  
شهرین از خویش خود بهره  
می آیم  
چنان که از شخصیت این  
هنرمند ستودنی پیداست در  
باره اش گفتنی می آید که نمیتوان  
پرده بی را میان خودش و شایل  
هنریش دریافت نمود او حقیقتاً



# نکته‌های سربال که باید دید

نوشته: گورگشج



چون هرگز مختص برای شهر کابل نبوده است. - آنگونه که قبلاً نیز گفته شد انتخاب کرکترها در موارد بسیار خاص دقیق و مناسب نبود. مثلاً نباید جهت اجرای نقش پدر یک خانواده مدون چهره‌ی بدون اندکترین پیشینه شریک شریک بود. - جاداد دشنامها با آنکه از متن زنده گی گرفته شده باشد، مطابق نورمهای هنری سناریو نویسی نیست، چه در متن زنده گی هزاران نوع کلمات زشت و دشنامهای گوناگون وجود دارد - که نمیتوان توسط آنها به پیکر رپالیزم زینت بخشید. - محنت و تلاش همه دست اندرکاران سربال که نمایانگر پیکرانه گی محبت و احساس آنها در برابر هنر و جامعه میباشد، از هرگاه ستودنی و پایسته ای جز گزاری است. - امیدواریم آفرینندگان و هنرمندان خود ما همواره باتهمیه همچو نمونه ها هنر اصیل خویش را در انبوهه آشفته بازار هنر بیگانه و بازاری که به سوی سوادت مبرود به هنر پذیران به باز شناساند.

نه از تشبیل باز یکران " به - ویژه شادگل " - نشان دادن تفاوت شسروده نه تنها در برخی از فلمهای صد آغاز بلکه تقریباً در تمام کشور هایک شگرد سینمایی شده است. اما شادگل را مبرر تقلید زدن از صد آغاز بسیار زیاد دور از انصاف خواهد بود. - بهمورد نخواهد بود اگر از توانمندی نری مننون مقصودی در نقش شاد گل روستایی به مثابه یکی از ویژه گهای منحصر به فرد ایمن سربال یاد شود. ( بدون شك تگانه درونی حرکت پیشرونده این سربال در هماهنگی کامل هنرمندان نهفته میباشد. ) - با در نظر داشت بضاعت جامعه فرهنگی ما و امکانات تشد کونپدی زوی اولین سربال افغانی است که توانسته است از دهان عامه رابه خود مسطوف سازد. - نیازی از کاستی ها: - در سربال قسمتی از صحنه ها زاید و فرعی اند که میشد از آنها صرف نظر شود؛ طو ر مثال برای یک روستایی مداری را کرد هایش تازه گی ندارد

## نکته‌های سربال که باید دید

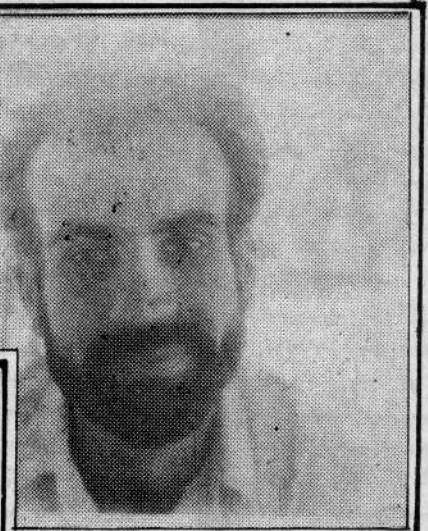
- یکی از موزنه های غیر قابل انکار سربال د کونپدی زوی داد. شتن جلوه های هنری اصیل و ژرف افغانی است؛ مثلاً از انتخاب کرکترها که تقریباً همه به جای خویش مناسب و یگانه اند، تا طرز صحبت کردن افراد هرکس به زبان معیار و دقیق خود حرف میزند (حتی لاله - هندوی فالهین در نقش فرعی اثر). - سربال یک محصول پسره اصطلاح پرستاره است. تعدد قسمت زیادی از هنرمندان نیز در سنگینی آن نمیتواند بی تاثر باشد. - این پرداخته کمیدی افزون بر وظایف سه گانه اجتماعی هنر، در هر بخش فراهم آورنده اسباب خوشی تماشا چایان بوده و با تمام قوت خنده را - پیشکش نموده است، که به هیچ وجه قابل فرو گذاشت نیست. - سربال در تمام ابعاد جاری خوش به دور از هر نوع تاثیر پذیری و تقلید گرایی است اگر به عمق افواغات مبنی بر تحت الشعاع "صد آغاز" - دن توجه نماییم، روشن میشود که این وجه اشتراک قسمی از یگانه گی محتوی منشاء میگیرد

فقدیه مسوری سربال د کو - ندی زوی که تمام صحنه ها و حالات به گونه مستقیم یا غیر مستقیم به دورادور آن میچرخند عروج و ارتقای تمایز و تضاد الف میان زنده گی شهری و روستایی به سوی یک آوج است؛ که بر - خلاف شماری از تیوریهایی - جامعه شناسانه سخن به تضاد و آشتی ناپذیری جانب هانمیر - سد. - روستایی اندیشه گرفته، با دنیایی از امید و آرزوی برای به شدن زنده گی به شهر می آید. - بقیه سرا پا قصه - قصه ساده دلی روستایی است که در هر جلوه اثر رنگ دگری دارد. - به گفته پیشکسوتان، هنر سر - منحیت یک پدیده واحد القاء شونده با روستا و روستاییان همان انس و الفتی را دارد که روستا و روستازاده کان با - سیر. - انشاء میگویند که هیچ آدمی تا این حد ساده بوده میتواند چنانچه شادگل " کرکتر مرکزی - سربال " نمایانده شده است. - خوب صرف نظر از این که یک اثر طنزی کمیدی، مبالغه و فانتیژی نقش تهادی دارد، حرف بین خودمان باشد، مگر همین اکنون افرادی از همین قماش را در جامعه "خویش سراغ نداریم اگر از نمونه گز - ینی بنا بگذریم، ناگزیر از اضا - ره به چند نکته زیرین میا - شیم: - برخی از ویژه گها:



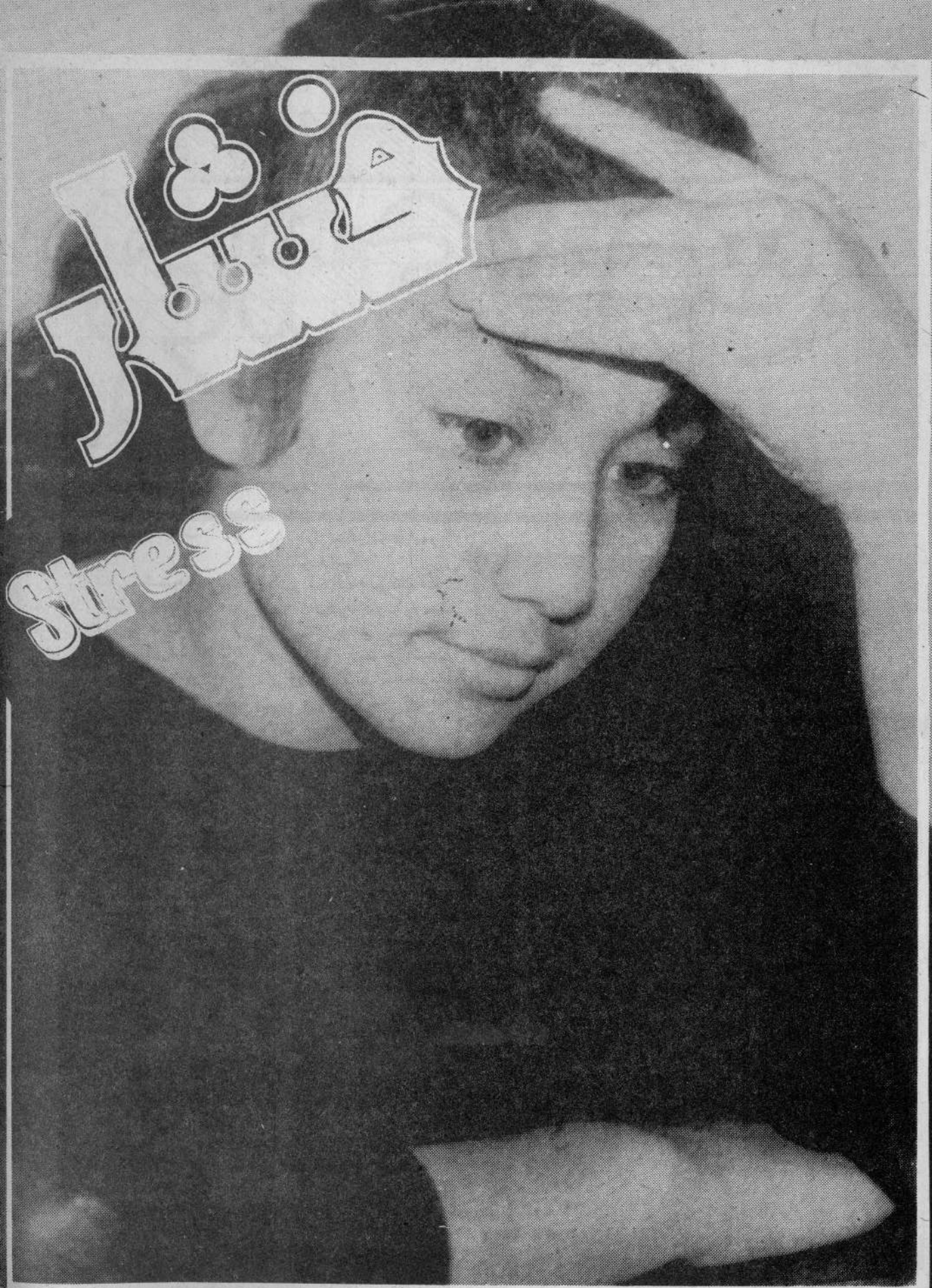
محصول عالی و ستودنی که هرگز نظیر آن تاکنون دیده نشد. - هیچ، هیچ، هیچ. - اینها بودند نخستین جملا تی که فردا و فرداهای نما - یشر اولین سربال تلویزیونی د کونپدی زوی در میان محافل

- سربال زوی نه یک پدیده هنری بلکه سرا پا پرخند و ابتذال بود. - در این سربال هم شهری ها و هم دهاتی ها تو همین و تحقیر شده بودند. - سربال د کونپدی زوی یگانه و اصیل ترین پرداخته واقع - بهمانه جامعه افغانی بود که در آن حقیقت های انکارنا - پذیر زنده گی خود ماروی پر - ده تلویزیون انعکاس داده شده بود. - سربال هر به بود صد بار جالبتر از فلمهای بازاری و تجا - رتی است که تماشا چایان افغا - نی خوش را از لحاظ ذوقی بدآموز کرده اند. - سربال به دختران کابل اهانت صریح کرده بود. - سربال یک تمسخر بهیو ده بود. - اولین سربال افغانی به هر نوع استقبال می ارزد، به خاطر اینکه واقعا یک پدیده هنری بود. - سربال به هیچ چیز نی ارزد. -



یک محصول عالی و ستودنی که هرگز نظیر آن تاکنون دیده نشد. - هیچ، هیچ، هیچ. - اینها بودند نخستین جملا تی که فردا و فرداهای نما - یشر اولین سربال تلویزیونی د کونپدی زوی در میان محافل





قلب ما، جنگلی می‌کند. حالت فرسوده و اذیت کننده روانی با تنه‌ها نامعلوم و ناراحتی های مجهول غسته کی می‌رسد. آری بروز انواع خاطره های ناامید کننده و ...

آیا این حالتها نشانه های کداهماری پنهانی اند؟ آیا در دهه پنجم تعداد همچو وقعات بسیار زیاد چشمگیر نشده است؟ چرا با چنین حالتها بی دست و کمرهای می‌شویم؟ راه پسر و رفت چیست؟

باری بهتر خواهد بود پیشتر از پاسخ به این پرسش‌ها بدانیم که مجموعه این روند ها چی نامیده

# استرس ما کی تظاهر درونی بدن را متحمل می‌شود

می‌شوند و چی گونه عمل میکنند.

با وجود آنکه برای بهمان چنین حالت نام فضا رهای عصبی زیاد مناسبت دقیق ندارد با آنهم آنرا در برابر واژه stress سترون برگزیده اند.

سترس به مفهوم امروز من آن تقریباً در حدود هفتاد سال قبل شناخته شد و تاکنون تعریفها و تعبیرهای گوناگونی

بارها دید و شنیده ایم که دوستان و نزدیکان ما گفته اند: امروز دلم بسیار تنگ است. امروز خدایی خسته است. هیچ کاری نکرده ام اما بسیار زیاد ذله و مانده استم. دلم به هیچ کار نمیشود. نمیدانم مرا چی شد. کجا گاهی به خود مانع جا. لات مشابه دست انداخته و یک نوع احساس ناآرامی گسکه و یک ثقل غیر قابل تحمل که روی

از آن صورت گرفته است. آنچه که اینک در محافل علمی پذیرفته تر آمده است و بهمانست که دکتور هلمن ناگانی ستون پسر روانشناس بر آوازه ایالات متحده آمریکا در مورد اظهار داشت است.

stress عبارت از نیروی مغلوبه سیستم متعارفی معیاری عضویت انسانست. یاد زبیر داشت دستگاه منسجم فزونی لوزیک با تمام مکانیسم های دفاعی بدن در مقابل فاکتور های اذیت کننده و مزاحم و آزار دهنده محیط پیرامون از قبیل: ۱- سنا به سامانی روند های معاشرتی: ترس، شکجه، تهدید، ید، تجاوز و فحش و ...

۲- نابه هنجاری های غیر معمول زنده گی: گرسنگی، تشنه گی، خسته گی، فقدان امنیت، ظلم، اقبال، تحقیر و توهین و ... ۳- عوامل برهم زننده تما: دل روانی، صحن: برخی از بیمایهای ناگهانی، تروما، پناه، اشتباهات کاری، دستورهای تحمیلی.

۴- فضا و تنفس غیر عادی زنده گی اجتماعی: بحرانیها، جنگ، قحطی، آفات و مجسمیت های طبیعی سیلابها، زلزله ها.

که عوامل فوق پراز برهم زدن روال معمولی صحنه عصبی یت به تدبیر و آهسته گی ویا در برخی موارد به گونه نا گهانی منجر به پیدایش هیجان می‌گردد و اما هیجان چیست؟

هیجان عبارت است از برهم خورده گی اعتدالهای روانی تا شی از دیسچارج غریزادی انرژی مراکز حیاتی کنترل کننده دماغ و روان که منتج به دگر گونی فعالیتهای صحن تا مرجع شد می‌گردد. این حالت تمام با تغییرات و تحولات بسیار قابل درنگ از قبیل لرزش اندام، پریده گی رنگ، خشکی دهان و گلو، بی اشتها، بی اختلا لات هورمونی بوده و عکس العمل های ثابت و اجباری را به روی مکانیزم های دفاعی و فرسودگی لوزیک عضویت انسانی تحمیل و ایجاد میکند.

در حقیقت میتوان گفت که هیجان تبار و تظاهر بیرونی حالت پیشرفته آزرده گی روانی عاطفی و نوعی سرخورده گی منفعله است و که در آن انرژیهای ذخیره ی بدن و سمها به مصرف رسیده و لذا اشد پدیدار به سستی و خسته گی جسمی منجر میگردد.

چنانکه اشارت رفت سترون نظم درونی بدن را به درجات مختلفی مختل می‌سازد. شماری از عوارض عضوی ناشی از سترون در رقصهای مختلف بدن قرار ذیل بر شمرده میشوند:

۱- تند گی نبض، کم و یا زیاد شدن فضا ر خون، اختلال ریتم قلبی، و دردهای قریب القلبی.

۲- سوزناضه، پسر، اشتها بی، پرخوری، دلبدی، استفراغ، زخم معده، قیضیت مزمن، اسهالات و کولیت.

۳- سردرد، بیاض، احساس فضا ر در سر، احساس شدید خسته گی واضطراب.

۴- تند تند نفس زدن، نفس تنگی، استمنا و تشنج پیرانش ها (قصبات تنفسی).

۵- سرخ شدن صورت و پریده گی رنگ چهره، سبب شدن موها، عرق کردن غما، رش، ریزش مو، اکزیما.

پایداری در برابر فشار روحی، مقاومت در برابر فشارهای روحی، پیش از همه وابسته به دو عامل است:

۱- درجه شدت و کثرت وقوعات تسلسل و سرعت هجوم سترون ها.

۲- ویژه گی های مختلفه فرد و از قبیل سن، جنس، وضع جسمانی، پیشه، وضع اقتصادی، پیشینه زنده گی، فردی و خانوادگی، ارشیت عادات و سایر خصوصیات فردی (ممکن است نوع معنی از فشار برای يك شخص نهایت فرمایند و متکانه دهند و در حالیکه برای شخص دیگر دارای کتیه اهمیت و ارزش باشد).

بقیه از صفحه (۸۲)



است که آن را می‌شود خامی تنهایی‌های  
د رزنده گی بخوانم.  
\* در کدام حالات بهتر و بیشتر برای رقص  
آماده می‌باشید؟  
دستش را زیر زنج گذاشته چنین می‌افزاید:  
- رقص را که ما می‌آموزیم اگر منظم و شمار-  
دهه کار شود می‌شود در حالات نا آرامی  
هم همان حرکات را اجرا نمود اما باید  
گفت زمانی که روی صحنه یا استیو می‌روم همه  
نا آرامی‌ها را فراموش می‌کنم. در آن زمان  
تنها من می‌باشم و رقص و تماشاگران.  
\* درباره رقص کلاسیک چی می‌دانید؟  
نگاهش را به صفحات کاغذی که به دستم است  
دوخته می‌گوید:

با رقص کلاسیک چندان آشنایی کامل ندارم  
اما بیشتر رقص محلی تاجیکستان را آموخته  
ام و خوش دارم.  
مهرم چگونه رقص را می‌پسندی؟  
تجسم نموده می‌گوید:  
- با آن که تاجیکم اما رقص عربی را دوست  
دارم و می‌توانم به راحتی آن را اجرا-  
کنم گرچه آن رقص مشکلتر از رقصهای تاجیک-  
است.

باز هم می‌پرسم:  
\* چگونه به این هنر رو آوردید؟  
گوی از آرزوهای بر باد رفته اش یاد می‌دهد  
خاطر می‌آورد، آن گاه غمگانه می‌گوید:  
- پدرم مادر و برادرانم همه دکتورا هستند  
آن‌ها آرزو داشتند که یگانه دختر فامیل  
شان نیز دکتور شود اما بخت سفاک باید  
بگویم دست تقدیر سرنوشت را تغییر داد.  
یعنی زمانی که از مکتب فارغ شدم یکی از  
دوستانم به نام "شیر گل قربانو" مرا به کربت  
و پنهانی برد از همان روز عضویت گروه را  
حاصل نموده و شروع کردم به تمرینات  
رقص.

\* آیا در اوقات فراغت برای خود برنامه  
تمرین دارید؟  
گوی فکر میکند تا چگونه کلماتش را ادا نماید  
و می‌افزاید:  
- نه تنها من بلکه تمام اعضای گروه رقص ما  
اوقات معین برای تمرین دارند.  
مهرم چه می‌تواند بپرسد؟  
انگار کسی خاطرش را می‌آزارد و می‌گوید:  
- فقط وقتی دختر کوچکم به یادم می‌آید  
حساب کار را کم می‌کنم و میدانم چه گونه  
مهرقم.  
آیا همیشه چنین اتفاق می‌افتد؟  
- خیر فقط زمانی که به سفر می‌روم و دور  
از دایره رقص تنهایی می‌گذرانم.  
\* شوهرتان چه کار میکند؟  
بانا را شایسته می‌گوید:

نصف دوم صفحه (۸۰)

# زود یاد رقص



صاحبه از فریاد لرزی

با رسوم است که به افغانستان آمده  
است و هر بار توشه‌های برای مردم هنر  
دوست ما آورده است.  
گلناره هنرمند است زیبا، بی تکلف،  
صمیمی و خوش برخورد، زمانی که صحبت  
میکند با حرکات و ژست‌های ویژه خودش  
طرف مقابل را هرچه بیشتر جذب می‌نماید.  
او از سن چهارده کی به این سو به  
هنر رقص روی آورده که "خانم زیبا" همچو  
مأم و معلم کاروان رهنمای خوب در هنر و  
زندگی گلناره بوده است.  
چنانچه خودش گفته است "خانم زیبا  
مادر دوم من است".

گلناره زمانی که روی استیو می‌آید تما-  
شاگر را محو پیچ و تاب و چرخ زدنهای  
خود می‌نماید و وقتی هنوز با ساز می‌چرخد  
گویی کرد باد شاخه گل را می‌چرخاند و شاید  
فکر آن را ندارد که چه تعداد چشمان  
جستجوگر تعقیبش می‌نمایند و با آن که  
شاید پاریزی نیز دارد کف زدنهای تما-  
شاگران را باله‌بند صمیمانه بی پاسخ  
میدهد.

هنر نمایی او و استقبال گرم تماشاگران  
افغانی و گواه آن استند که هنر مرز عرانی-  
شناسد. شاید به خاطراین که هنر زمان  
بیز باینهای بشر است.  
قرار بر این شد تا با او صحبتی دا-  
شته و گفتنی‌هایش را از طریق مجله به علاقه  
مندان و پرسشگران تا صحبت مان پاسخهای  
نیز باشد برای پرسش‌های ایجاد شده  
در ذهن بپوشد. اما علاقه‌مندان رقص او  
او را در هتل آریانا ملاقات نمود. هر-  
چند خسته و نا راحت معدوم میشد با آنهم  
حاشا شد تا به پرسشهایم جواب بگوید.  
خود را جمع و جور نموده در مقابل نشست.  
بدون درنگ به پرسشهایم آغاز کرد.  
\* رقص را چگونه هنری یافته اید و ارتباط  
آن با زندگی شما تا چه حد است؟  
راحتتر نشسته گفت:

- رقص زنده گی من است. بگذار فقط  
هنرمند یک سخن به پاسخ بگویم.  
\* آیا رقص برای شما احساس آرامش را تا-  
مین کرده می‌تواند؟  
با حرکت خاصی شانه‌هایش را بالا اندا-  
خته بعد با انگشتانش بازی نموده ادامه  
داد:  
- آیا گاهی دوست همیشه کی شما باعث  
آزارتان گردیده؟  
می‌گویم شاید هم بلی.  
می‌گوید: پس من و شما در نقطه مخالف  
قرار داریم. گرچه قبلاً هم رقص زنده گی  
من است. اما این بار می‌گویم که رقص  
بارها و لحظاتی تنهایی و نا راحتی‌ها





لطیفه (مهدی)

در همه ممالك جهان تهیه و فروش مرغهای اهلی یکی از مشاغل خیلی دیرین مردم است که این شغل به حالت يك پروژه زودرس مالد ارق در فارمهای دولتی و یا شخصی تحت نظر کارشناسان فن مسرخری پیش برده میشود. حتی در اکثر منازل نیز چند قطعه مرغ به منظور به دست آوردن تخم و گوشت آن نگهداری میگردد. گوشت مرغ يك منبع غنی از مواد پروتئینی بوده خوردن گوشت مرغ در ادوار قدیم مخصوصاً در دوره "هائری چارم" در فرانسه مردم آن کشور را قانع کننده مجبور ساخت که روزهای یکشنبه باید گوشت مرغ صرف نمایند. روزهای سه شنبه مردم تمام دنیا از مزیت پر ارزش آن آگاهی حاصل کرده به خوردن گوشت مرغ عادت گرفتند.

مرغ از نظر منبع غذای انواع مختلف مرغهای گوشتی و مرغهای تخم موجود است. نژاد مرغهای تخم که الی مسدست معینی یعنی حدود یکسال اندازم میبار اعظمی تولید تخم را داشته میباشد بعد از یکسال حتی بعد از سوری شدن هجده ماهه یکبار رد تخم روز به روز کم شده می رود و این عمل از نگاه تولید به ضرر مرغها و تمام می شود. این چنین مرغهای تخم غرض استفاده از گوشت آن نوزادها را میگیرد و يك منبع مواد غذايي قسم گوشتی به شمار رفته به نام مرغهای شور بایی یا "سوپ" یاد می شوند.

"رهنمایی مرغ اری" بنیاید از مرغ و مرغاری در شهر خود باخبر شویم و را ز کمبودی و قحطی تخم و مرغ را بدانیم چرا که قیمت آنها نظریه سالها ن گدشته د بچندافزایش یافته است و یا هم اگر در گوشه یی از شهر فروشنده را میبینیم که تخم میفروشد با چسبی عدالتی ها و خاک راهبه چشم مردم زدن مصر و فروش است که فی بوضه تخم

را مبلغ ۷۰-۸۰ افغانی به فروش میرسانند و یا هم فی قطعه مرغ را بدین در نظر داشت و زود به سه و نیم الی چهار هزار افغانی به فروش میرسانند که این رقم با سالها قبل قابل محاسبه نیست زیرا در سالهای قبل فی بوضه تخم را مبلغ ۱۰ افغانی و در یکی دو سال قبل تازه افغانی خریداری میکردیم اما اکنون با وصف آنکه فارمهای دولتی و شخصی در شهر فعالیت دارند اما قیمت آن چنان بالا گرفته که عده را مفتون خود ساخته تا به ایجاد واحای فارم های کوچک و یا نسبتاً بزرگ بپردازند. زیرا بازار تجارت این غرضه از گرمی خاصی بهره مند است.

به هر حال میخواهم چند فارم دولتی و یا شخصی را از نزدیک مشاهده نمایم و علت گفته های فوق را از نزدیکان آن جو- یا شوم. نخست سری به پروژه بزرگ مرغ اری واقع در رولسوالی بگرام میزنم که در مساحت ۴۴۰۰ جبهب زمین متشکل از ۱۰۰۰۰۰ بلاك نگهداری مرغهای گوشتی و تخم اعمار گردیده است و مجهز بایک کلینیک و دکتوران و متخصصین داخلی و خارجی میباشد. این پروژه که در سال ۱۳۵۰ به همکاری کشور چین تاه سوس شده بود نظر به معالذیری مدتی از فعالیت باز ماند و ماشین های آن بالای یکشنبه از متشبهین خصوصی به فروش رسید. که خوشبختانه فارم مذکور در سال ۱۳۶۲ با گردت سی و دو میلیون افغانی کشور بلقاریا دوباره اعمار و از ماه ژوئن ۱۳۷۰ به فعالیت و بهره برداری آغاز نموده است. پروژه بگرامی يك پروژه تکمیری و تحقیقاتی است و از طریق آن فروش مرغ و تخم صورت نمیگیرد در شروع فعالیت دو پاره خود به یک ملسل متحد بوست و شش هزار و هفت صد و ده قطعه مرغ از کت فارم کشور هند به فارم بگرامی تحویل داده شد که از جمله ۶۰۰۰ استاک تخم و ۸۰۰۰

استاک گوشتی و متباقی مرغهای گوشتی است. عبدالحمات همدرد آمر پروژه بگرامی ضمن ابراز سخنان فوق علاوه نمود که اگر در این قسمت با ما کمک بهشتر صورت گیرد به زودی خواهیم توانست تانهاز شهروندان را از ناحیه غذاي پروتئینی تکافو نمود.

البته آرزوی آمر پروژه مسر -



جمله کسب مرغهای ضایع شده توسط دکتور ذاروف متخصص بلقاریایی

امکانات نگهداری مرغ در فارم ها  
بافتن اما نگهداری  
ادویه و اکسین  
نار و در ضایعات  
جراحی زیاد است

غذای بگرامی را نیک میندازم اما اینکه آیا در آینده چنین خواهد شد یا نه قضاوت نمودن مشکل است زیرا تخم مرغ نباید همان سایر مواد غذایی از دستی به دستی و از شخصی به شخصی منتقل شود چرا که هر قدر مواد بیشتر شود جلابان و مستکران

ماهرانه کنترل آن را به دست میگیرند. اگر دلسوزانند این عرصه کار شود تا تونج آن راهب شل عادلانه يك دستگاه سلامت و معتبر دولتی به دست گیرد مفید خواهد بود و یا هم باید تکاور های مختلف اشخاص فروشنده به خاطر به دست آوردن تخم مرغ جهت عرضه به بازار مدنظر گرفته شود. يك اند از نیازمندی های شهریان را مرفوع خواهد نمود.

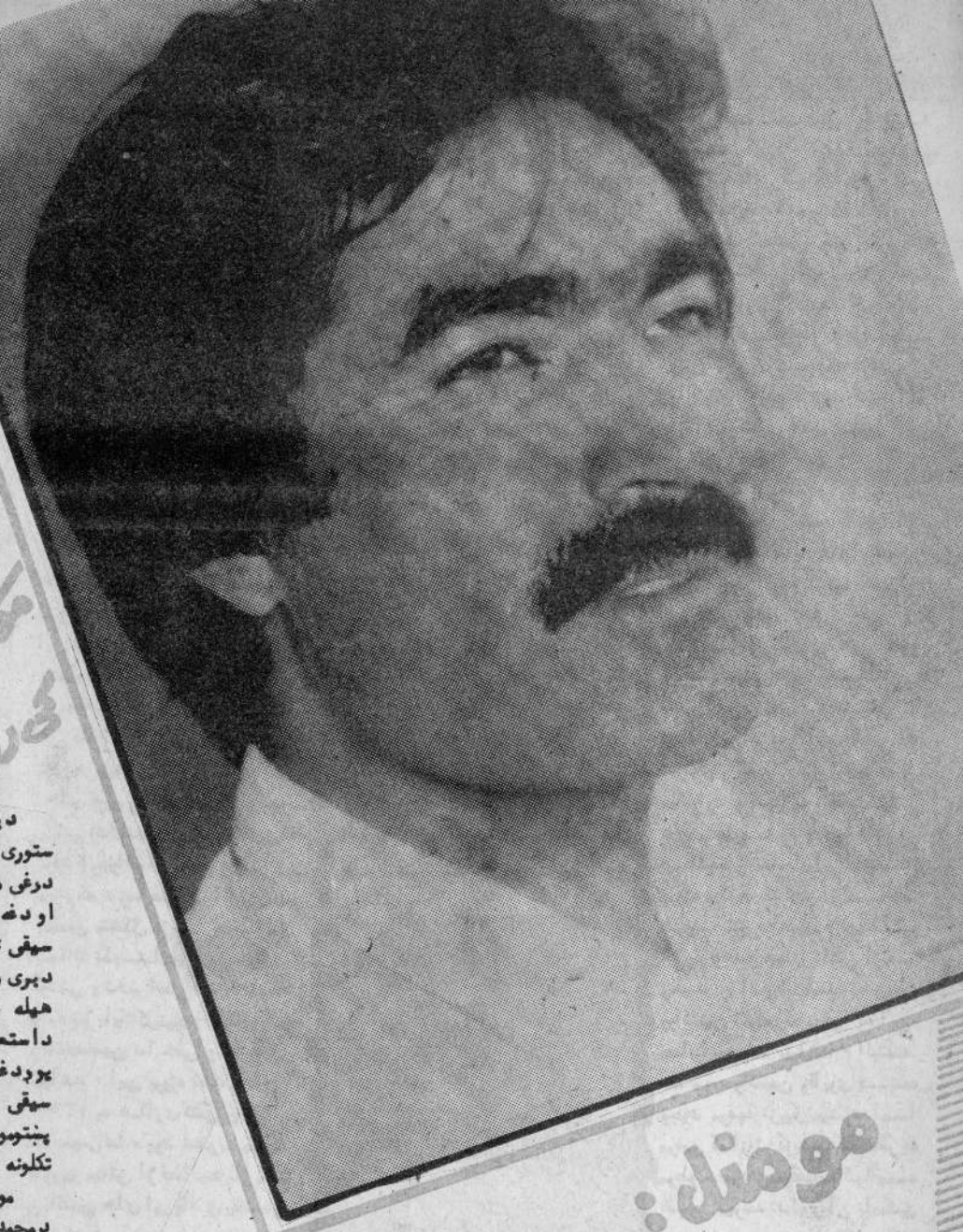
پروژه بزرگ مرغاری بگرامی مشکلات معین خود را نیز دارد و آن اینست که ادویه ها و اکسین های ضد امراض مرغها اصلاً در کشور وجود ندارد. شرکت های واسازی هم گاهی در قسمت تهیه ادویه و اکسین با این پروژه همکاری ننموده است این امر در ذات خود اشتناکیار به فارم مذکور به جا میگردد و منجر به تلفات سنگینی در فارمها میشود. زیرا دکتور عبدالستار ساحل آمر کلینیک پروژه میگوید که حد او سطح هر شب پنج قطعه مرغ سقطی داریم و علت همانا ناشی از نرسیدن ادویه مناسب به مرغها و واکسین امراض مرغها به آن مصاب میشوند. البته سه دوره واکسین و قاپوی به وجود مرغها تزریق میشود اما مرضی که از اثر گردیدن که نظر به مرطوب بودن سقف بلاکها به ظهور میرسد تدای آن ناممکن است ولی در بعضی موارد داکتر ذاروف متخصص کشور بلقاریا مرغها را کنترل میکند استعمال ادویه های انسانی را توصیه میکند. در پهلوی متخصص بلقاریایی خانم چاند را داکتر بخش F.A.O ملل متحد در زمینه تدای و معالجه مرغها همکاری میکند.

بامشاهده داخل بلاکها به این نتیجه رسیدم که کارکنان و دکتوران این پروژه علاقمندی خاصی نسبت به مملک خویش دارند حفظ الصحة محیطی و سایر امکانات پرورش دهی مرغ بقیه در صفحه (۸۷)

یکی از امکانات پرورش مرغهای تخم در پروژه مرغداری بگرامی

نمای از مرغهای گوشتی در پروژه بادام باغ





مومند:

محمد علي حبيبي

مرکز کونکي سهيل حضرت نظمين

کمونې راته  
مناظرې  
کلاسيکه او غزل  
موسيقۍ پښتو موسيقۍ  
کې د راج کړې

د پښتو موسيقۍ په آسان کې داسې ستوري هم نوي په تحليل و راځي چې سړي درغې موسيقۍ راتلونکي ته اميد واره کوي او دغه هيله منځ ته راوړي چې پښتو مو - سيقۍ ته يواځې نه خواخوږي بلکې د هغې د پېر وړانگې به هره خوا خپري شي . دغه هيله د خوانو سند زيارو په تکل اود هغوی داستعداد په غوړيدو سره لا پياوړي کېږي . يورودغو خوانو سند زيارو څخه د پښتو مو - سيقۍ لېوال او هوډ من " مومند " دی چې پښتو موسيقۍ د پېر خټک او شکل لپاره نسوي تکلونه لري .

مومند په ۱۳۴۰ کال د لوگر ولايت د محمد آغې په ولسوالۍ کې زېږېدلی او په لوگر کې پسې له لومړنيو زده کړو سره د کابل تخنیکي پېښور کې دی . خو - کاله په خپله مسلکي دنده بوخت و او د خټک کې يې د موسيقۍ سره هم مينه موه او ښې سندري به يې د دوستانو په مجلسونو کې ويلې ، ترڅو د همدغو دوستانو په غوښتنه او تېنگيا د موسيقۍ رڼاست ته راغی او دلته يې په راديو او تلويزيون کې په سندرو ويلو پيل وکړ . راځي چې په څو خبرو دده له خولې پوه شو .

د موسيقۍ په برخه کې دی له چا سره کار کړی او په علمي توگه دی له چانه زده کړی ؟

خوږه چې زما له موسيقۍ سره مينه به په هماغه اندازه په وځپلې خوښې سندري څارو په مجلسونو کې کينا ستم اود هغو سندري

به مې اورېدلی . يو کال په پېښور کې د خيال محمد سپړه موسيقۍ په پېښور کې کړم . دده سره مې کار کاوه اود هغه سره د موسيقۍ په ښه اجرا کې مرسته کول . څلور کاله مې د هندې کلاسيکې موسيقۍ زده کړه د روښن چتر جي تر لارښوونې لاندې وکړه او د پرخه مې ورڅخه زده کړل .

د طبلي تالونه مې د استاد هاشم تر - لارښوونې لاندې زده کړل اود موسي قاسمي سره مې زموږ خپله کلاسيکه موسيقۍ زده کړه او بالاخره مې د پښتو سرودو داستانون او غزل زده کړي . په خاطر گل زمان ته گوره کېږد او دده تر لارښوونې لاندې سندري وایم .

کلاسيکې موسيقۍ زده کړه د پوه هنرمند يا سندري غاړې له پاره خوږه ضرورت گڼي ؟

کلاسيکه موسيقۍ زموږ د شرقي موسيقۍ پوهنځی ده چې زده کړه يې هر شرقي سندري غاړې ته محتسب برېښي ، پخوانو د سندري غاړې په ذوق پورې اړه لري چې په دغې مو - سيقۍ کې کومه لاره غوره کوي .

د پښتو موسيقۍ په برخه کې ځان په څه شي مکلف گڼي . او کوم کار به پښتو موسيقۍ ته ستره ورسوي ؟

کمزرياد پاره موقع مله ده شي ، غواړم کلا - سيکه او غزل موسيقۍ په پښتو موسيقۍ کې رايج کړم ، که څه هم پښتو موسيقۍ اوس کولای شم په پښتو موسيقۍ کې کلاسيک راگنغا اجرا کړم . خو غواړم د ښه عيوضت وړ کړم او په فعلی ډول يې د موسيقۍ خوږو ونکو ته وړاندې کړم . په پښتو موسيقۍ کې غزل اوس رايج دی خو هغسې چې زما زړه غواړي ، غواړم سينگار يې کړم .

تراوسه دی کوم خاص کار د پښتو موسيقۍ ته کړی دی ؟

په پښتو موسيقۍ کې کس داتې سندري خبرا منلی اوبه زړه پورې دی . اتې په کسورۍ او پاری اجرا کېږي چې دا يې مروج بڼه ده . ما هڅه کړې په بهرنيو راک کې اتې له کلاسيکو سرگمو نو سره گډ کړم چې دا په پوره ډول نوی شی دی . زه هيله من ېچسې پري بهیالی به شم .

د جاز موسيقۍ په هکله ستانظر څه دی ؟ آیا په ځای ده چې زموږ موسيقۍ د جاز له موسيقۍ سره بدله شي ؟

په هېڅ صورت نه ، هره موسيقۍ ځانته خوند لري . دېد لېدو پيلوی يې نه هم خو زموږ په ټولنه کې د نوی پديدې په ډول يې خوښو م .

په موسيقۍ کې مهمه ده چې ستر موجود وي که د هر ډول ضرب سره وي مهمه نه ده ، که دايره وي ، د رهل وي يا طبلي او جاز وي .

زه خپله هم غواړم د جاز موسيقۍ سپړه

هم خو سندري ټپتي کړم ؟ خو چې سړ اولی ولري .

تراوسه دی خو سندري په راديو او تلويزيون کې ويلی ؟

او د سندري - او کو ميوه متاخيله زياته خوښېږي ؟

دغې څان شعره د دوستي جيني نښه ده بېگري د پير مالتوی ښ .

د موسيقۍ په کوم خاص مجلس کې سندري وايي که نه ؟

هو کې دغو شحال څان خټک د فرهنگي شورا ډله موله نورو دوستانو سره يو ځای جوړه کړي او غواړو د پښتو تر ټولو ښکلې غزل په دغه ډله کې ايجاد کړو .

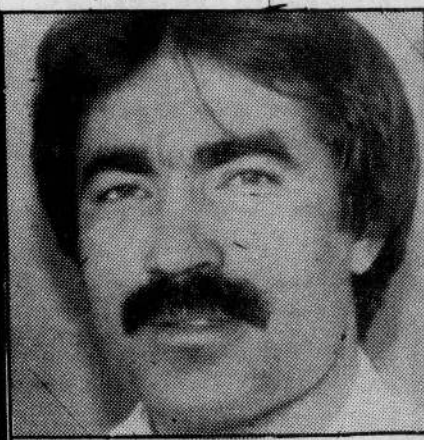
کومه موسيقۍ د رته ښه برېښي ؟

هغه چې په سزاوولي وي او ښه اغېزه ولري .

استاد سر آهنگ به ويل : « موسيقۍ به سرقداي ريج است »

و موسيقۍ يې سر غدا ب ريج است .

د چا غږاوسندري ويل دی خوښېږي ؟



د خيال محمد غږ او د هغه سندري ويل مې زيات خوښېږي .

د شاولي د سندرو په هکله څه نظر لري ؟

شاولي زموږ د محل او سسې سړي او ښه غزل بول دی په موسيقۍ او غزل کې ښه پوه دی خو زموږ په هېواد کې يې قدر کو نه شو . هسې خوز موږ په هېواد کې اوس دارود گرځيدلی ، چې هنرمند موجود او ژوندی وي قدر يې نه وي خو چې نښت شي بهايي په زړو يا دوی ، لکه استاد اولمېر چې ژوندی وو په سختي به يې شپې ورځې سبا کولې اوس چې مړ دی دده په یاد محفلونه جوړېږي او په هر محفل کې شپږاوو لکه افغانی بصره سړی .

تر ټولو لږه هيله دی څه شي ده ؟

دا چې په ملک سوله را منځته شي ، او د سولې په شرايطو کې د پښتو موسيقۍ د غوړيدو هيله من يم .

# انسان اود سندرونو راتلونکي

د دمکې دکري د سطحې (۲۰۰۸) په سلو کې اوونولې ده په حقيقت کې زموږ کورنه پياوړې ده . بهر ته دمکې دکري شکل ورکونکي ، د اقليم معتدل کونکي اود ژوند د پياوړتوبه . زموږ په کور کې څلور بهر ته د پناه سټاک ، هند ، اتلانتيک او شمالي منجمد بحر او هنداسي کوچني اولوي جېلونه او بحري شه . ټول سندرونه (۲۳۰) مليون ميل مکې اوبه لري .

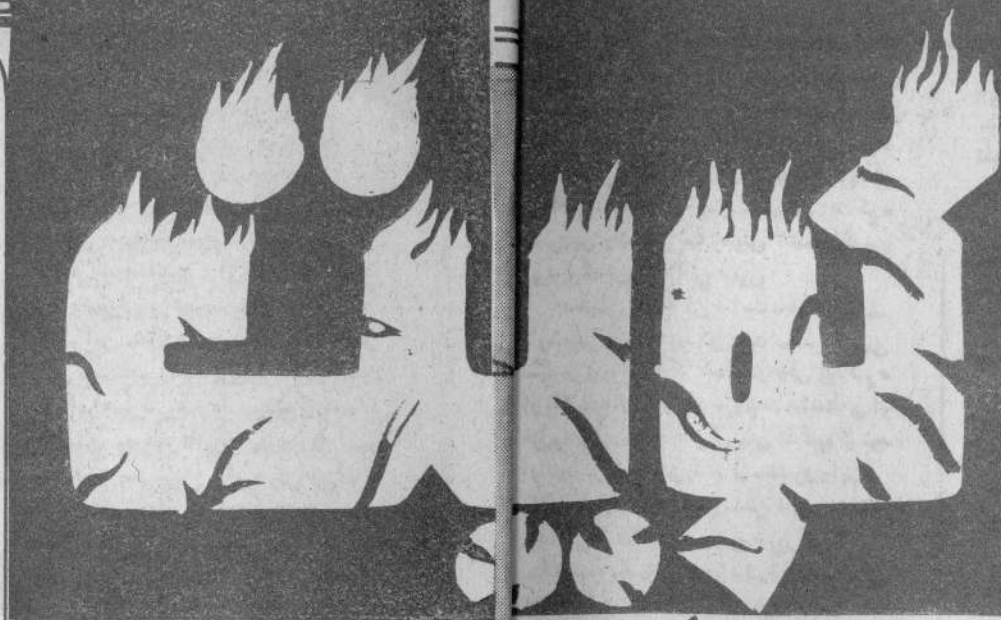
سندرونه لکه دمکې انوسفېر - سطح اکسيجن وکارين داي اکسايډ اونايترو - جن لري چې د سندرونه نباتات او حيوانات له هغو څخه گډه اخلي .

زموږ په سياره کې سندرونه د بشري وروستي سرحد دي چې بايد د ساينس او تکنالوژي په مرسته دهغو داوبو ، خړالو غذايي موادو ، برقي قوې اود اقليم د کنترول د پاره اعطاي گڼي تري واخستل شي د سندرونو څخه هغه رخت د پوره گډه اخستلای شو چې په هغو کې د پرمخ معلومات ولرو او ښايي د انسان بقايه راتلونکي کې په هندي سندرونو پاره ولري .

داوشنورگرافیکو سامان الاتو څخه معلوماتي چې سندرونه دمکې د اقليم کلي اود پېښېښې ضيع ده . بحري طوفانونه په معکې کې د زلزلو د تکانو سبب گرځي . په دي برخه کې اوس هم خبرې روانې دي . پوهان اوس غواړي د قطبونو د پېچ توپي له منځه يو سي . پوښوړي انجينر - د (۴۸) ميلو په اوږدوالي د يوکانال په واسطه د بهرنيک تنگ کې د قطبي يخې او په دپاسنيک د تودو اوبو تمه وړول پيل کړل ، هغه غوښتل د شوروي اتحاد دري زره ميله قطبي سواحل د کنگل نه پاک کړي . همداسې د شوروي اتحاد او امريکا د قطبي يخ د وېلکېدو د پاره هستري بهيونه استعمال کړي دي .

په شگ د بشري راتلونکي د بهرنيو اوسو پاتې په (۸۱) مخ کې

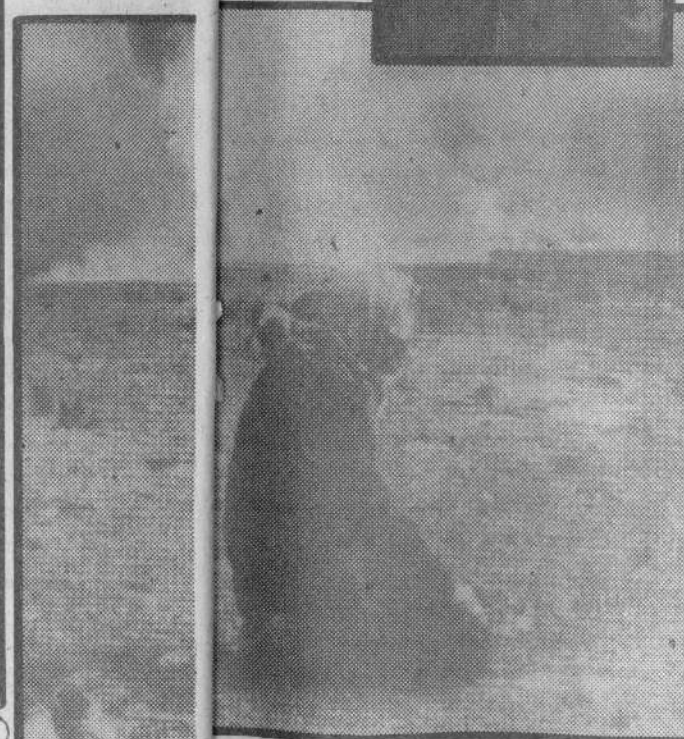




# بیا جوړیږئ

د ذبیح الله اسماعیل ژباړه او تنظیم

مخکې له دې چې  
پیلوونکي نظامي  
مداخله وشي دغه  
هیواد د ورځني  
ټول تولیداتو  
ټول تولیداتو  
ټول تولیداتو



او هوایي ټکرونه او همدغه راز د ٢٧٠٠ ټونو په کورونو، مکتبونو، پوهنتون او ملي مرکزونه جوړول شامل دي.

داسې پتیل شوي دي چې په څو راتلونکو کلونو کې د دفاعي اواغی چارو د لورنیا لپاره پیلوونکي د لږه مصرف وړسېږي. د کورني مقامات تر فشار لاندې دي ترڅو داسې منابع پیدا کړي چې د له منځه وړل شویو تیلو ځای ونیسي.

د هیواد د بانکونو د ساتلو لپاره په پیلوونکو د لږه په مصرف وړسېږي ترڅو د پیلوونکو اوراکري ورکړي چېرې له دېخوا په شان وساتل شي. څېړنې بانکه اړان وایی چې حکومت باید یوازې په ١١٠ کال کې نولس پیلوونه د لږه ولکي په داسې حال کې چې سزکال حکومت په پام کې لري ترڅو هر یو کوش کوره نې ٢٠٠٠ ټون لږه هغه تاوان ورکړي کوم چې د هراتی نونې په وخت کې یې زغلی دی. په همدې ټول د هیواد سوداګرانو هم باید پوښه یسې ورکړي چې ترڅو خپل د کانونو پیلوونکي اوبارېکې پري فعالی کړي. د دې لپاره چې کارونه ځمکنۍ سم شي، د کورني امرشوخ جابر الاحمد الجابر الصباح پرېکړه کړې ده چې لس پیلوونه کوشی دیناره (٣٥٠ پیلوونه د لږه) پور کړي. په هر حال داسې کی مده ایالاتو بانکونه غواړي چې په معاملاتو کې ترټولو د مخه وي. همدغه راز په لندن کې بانکه اړان وایی چې د درې پیلوونو لږه پور په دماشتن تر څو پوره امانه شي.

په کورني د عراق له نظامي مداخلې څخه یو کال تېرېږي او اوس وروسته له یو کال څخه دادي د کورني خلک پوره خپلو کورونو ته راستنېږي. د دوي له راستنېدو سره سم د کورني د پیلوونکي کارمیل کسې اوبه پوره یقین سره باید وپیل شي چې د تیلو د صادراتو کار به له سره پیل شي. هوکې، د کورني د خلکو لپاره خپلو کورونو بېرته راګرځېدل یو ترڅه تجربه ده.

د پیلوونو له مخې داسې معلومېږي چې ټول له شلو تر درېشو پیلوونو د لږه پوري کورني ته تاوان ورووښتی دي. سره له دې چې د پري ستونزې په څېر کې دي خو اوس دا هغه کسې چې د تیلو څاګا نې له سره فعالی نې. د جولای د مياشتې ترنیمایې پوري له دوسو نه د پري څاګا نې وټل شوي اوجا پرمال د کورني په ښار اود احمد په په سیمو کې پاک شوي. همدغه راز د کار د تمې په توګه داسې وپل کسې چې د جون له مياشتې نه تر مې پوري به په تیلو کې له ٢٠٠٠ پور لونه تر ٢٠٠٠ پور لوري زياتوالی راشي. د ادم باید وپیل شي چې د لږه مري بل لپاره د تیلو صادرات د جون په مياشت کې پیل شول.

د امریکې متحد مایالاتو د اوجا پرمالو پیاوړتیا وروسته د ماسین لاس ته راوړلو پیل کړل او د پرمختیا وروسته د کا ر اوجا پرمال وروسته د شپږو مياشتو پلان جوړ کړ. په دغه پلان کې تیلو کونکشن، هوټلونه، بندرونه

مخکې له دې چې په کورني کې نظامي مداخله وشي، دغه هیواد د پورې ٢٠٠٠ پور له پورې چې تیل تولیدول چې نهاتره یې باندینو هیوادو ته صادرېدل؛ خو موده مخکې د تیلو له وړه سره یو مرګ وشو او ده دا خبره په دې ګډه چې د تیلو صادرات د کال تر پایه پوري له سره پیل شي.

د کورني د بندرونو د جملې څخه د شمېره بندر د تراقیو پرمختګ پراختیا د نچ د پراختیا د عرب کسې له خوا ترې د یو استفاده کسې. د شوا یخ او شمېره بندرونه مراعاتو ماین ګډاري کړي اوشته یې هم لوت شوي وو. هېچا هم ګمان نشو کولای چې دغه بندرونه به دومره ژر د استفادې وړ وګرځي. کسان عبدالرحمن التباري په یو صاحب کی وپیل چې مړ د بندرونو د فعالولو په خاطر شپه اوږه کاروګر ترڅو تر هرڅه لومړي د تیلو د جاري کولو کار پیل کړو.

دغه راز د کورني هوایي شرکت په اضطراري عملیاتو کې برخه واخیسته او اوس دې ته چمتو دي چې خپلو کارونو ته پراختیا ورکړي. دا په دې معنی ده چې هوایي شرکت د خپل نوي مرکز جوړول تیرلان لاندې نیولی او الوتې اسيا او اروپا ته له سره پیل کوي. د کورني هوایي شرکت امر په دې هکله وپیل چې نوي مرکز به د ١٩٩٢ کال په نیمایې کې پای ته ورسېږي او په دې توګه الوتکو به په دماکناتو پراېر شي ترڅو د هیواد په بیا ودانولو کې فعاله برخه واخلي. دغه راز د شېخ جابر الاحمد الداهرالامیه ح له هدایت سره سم، دغه کوشان چې د جګړه له لاسه نورو هیوادو ته تللي و د الوتکو په واسطه به له دې چې کرایه ورکړي، بېرته هیواد ته راوستل شول.

په رشتیا سره هم چې کورني ته په جګړه کې مادی او معنوي پرتاوان ور اوښتی وی د معنوي ستړتیا وړ چې کورني ته ورسېدلی دي، هغه د کورني د مونږ لوټېدل اود تانکې اثارو له منځه تلل دي. که څه هم د ملګرو ملتو دا شمېر شورا د تصمیم په بنسټ، عراق مکلف دي چې د مونږ لوټ شوي اثار بېرته کورني ورکړي، خو اوس په کورني کې داسې یوه منځ ته راغلی ده چې ورک شوي اثار به هېڅ کله بېرته ونه موندل شي. د پورته وایی چې د صدام حسین دغه مالونه خپلو جنرالانو او مشرانو ته ورکړي.

پاتې په (٨٤) مخ

څېړنې بانکه اړان داسې پیشنهاد کوي چې کیدای شي تجارتی پورته له کورني سره نهات شي. له دې کبله د متحد ایالاتو د صادراتو او وارداتو بانک په ځانګړې طرحه د کورني لپاره وړاندې کړي ده. په هر حال د کورني تجارتی اوبارګی اچولو بانکونه له دې وروستونو سره مخامخ دي. که څه هم دماجن په مياشت کې د هغو څانګې خلاصی شوي، خو دوي په ترمیماتو چارو اود خپل پرسونل په پوره کولو باندې مصرف وو. ترټولو مهمه داده چې دغه بانکونه باید خپل پلانونه جوړ کړي. د ادم باید وپیل شي چې ټولې دغه هلې ځلې د دې لپاره روانې دي ترڅو د درې سو زو کوشان چې بېرته خپل هیواد راستنېږي له اقتصادي ستونزو سره مخامخ نشي.

په کورني کې د تیلو اړاستن په ځانګړې مایه تعقیبه شوي بڼه، د دغه هیواد د اقتصاد بنسټ شمېرل کېږي. له جګړې نه مخکې هر ورځ کورني ١٧٠٠ پیلوونه بېرته تیل راکیښل، نوکله چې جګړه پیل شوه د ورځنۍ له ٨٠٠ پیلوونه بېرته څخه د پریټل سوځی اوبه د و د تېد پیلوونکي.

که چېرې د پیسو په ژبه وڅېړنو نو پلای شو چې کورني په یوه ساعت کې پنځه پیلوونه د لږه سوځولی دی.

مخکې له جګړې نه د کورني ٩٨٥ د تیلو څاګا نې درلودې چې ټولې فعالی وې.

د کورني پترو لیم کمپنۍ او س وایی چې د وروستۍ پنځه هشت زره پور له خام تیل وایی اواند او یې وڅ په وڅ زیما تېږي. د کورني د خلکو چې مایوونکې جملې څخه یوازې د مینا الاحمدی چې بیا یې لټوړل شوي دي. داسې پترو کسې کسې چې د ستمبر د مياشتې تر پایه پوري به د وروستۍ دوه سو اونیوسو زره پور له خام تیل راوایستل شي اود کمال تر پایه پوري به دغه رقم ترخلوړسوه.

زرو پور له پوري ورسېږي.

په ملګرو ملتو کې د کورني استازی محمد ابولحسن وایی دی چې ټول د تیلو سکور د لږه پیلوونه د لږه تاوان زغلی دی چې په هغه کې څاګا نې پیلوونه د د خپری تانکونو نچن ځایونه او داسې نور شامل دي ترټولو نهات د پور ګان ساحې د پور تاوان زغلی دي. هغه دا چې د ٢٢٩٠ څاګا نې جملې څخه یوازې پنځه یی رښ پاتې دي اوسا حه مین ګډاري شوي هم ده.



با وجود این که در پی جرعه آب و در جستجوی لقمه غذائی به سرزمین وید تانزدیک سنگه های صفار رسید و چون چیزی نیافت تا لان و گریان بازگشت و بسوی منظومه سراسی که از دور در نزدیکی مروه بصورت آب نموده دار بود بشتافت و چون نمیداشت با ر دیگر سراسیمه بسوی صفا رو آورد و باز بسوی مروه بشتافت و تا هفت بار این آمد و شد را تکرار کرد و وقتی بهین صفا مروه که در حرج اسلام تشریح شده برای تجدید این خانه طوره مقدس است.

در همه این احوال طفل با صبحه و ناله خود پیوند دل مادر را پاره میکرد و جگر گاهش را می شکافت.

آه خدایا چه منظومه جانکاه و طاقت فرمائی!

از بنظر کودک بیگانه و گلویش خشکیده و حتی دیگر قدرت برگزیده هم ندارد و از شدت گرسنگی و تشنگی نفسش بشماره افتاده و از طرف دیگر مادر بیگانه یگانه عزیز را با حال جان دادن می بیند و راه چاره از هر سو برایش بسته است نه برای تنها پیش منسی و نه برای تسکین مصیبتش تسلیتی دارد (کودک بیشت و روی زمین افتاده و پاشنه های هر دو پا را بزمین میساید و گویی باینوسله از سنگ و خاک یاری میطلبد تا مگردن سنگ بحالش رمت آورد.

در چنین لحظه و حشمتان همراه امید از هر سو بسته بود و ناگاه چشمه آب زلالی از زیر پایهای کودک بجوشید (آری مگره بارها از دل سخت سنگها نهرهای آب جوشیده است؟)

وقتی چشم هاجر بر آب زلال افتاد و دید که رحمت الهی او را فرا گرفته و چشم رعایت خدا او را منظور داشته بباتنی خسته و رنجور در حالیکه عرق از جبینش فرو میریخت بصراخ جگر گوشه خویشتن آمد و لبها و کامش را از آب تر ساخت و از خوش حالی در پوست نمیگنجید زیرا به چشم خود میدید که برق حیات از چشمانش نمودار میگردد و منج طراوت و نشاط همراهِ آب در رگ و پوستش پدید میآید.

مادر مهربان فرزند عزیز را در آغوش کشید و گویی جانی تازه در کالبدش ریخته بود و بایک دست کودک را نگاه داشت و با دست دیگر گاهی آهسته آهسته پشت او را نوازش میداد و گاهی اشکهایش را پاک میکرد تا جریان تنفس کودک بحال طبیعی بازگشت و دیگر نفس در سینه اش نمی پیچید.

هاجر نیز از آن چشمه سهراب شده و طراوت حیات در رخسارش پدید آمد و آن ابرسها یا من و اندوه که

مدتی بر او سایه افکنده بود بانسیم لطف الهی پراکنده و برطرف شد.

این چشمه همان چشمه زمزم است که تاکنون باقی است و جمعیت حاج گردان ازدحام میکنند و برای استفا ده از حوضش بدانجا میشتابند تا مگر جرعه ای بنوشند یا شربتی از آن همسراه آورند.

وقتی چشمه زمزم پدید آمد پرندگان را از آن صحرا ی سوزان بسوی خود کشید



تا گردان بهر اواز آمدند و بر فرازش سال کشودند و در آن هنگام قوس از جرم خست و نزدیک آن سرزمین میزیستند پس چون انبوهی پرنده گان را دیدند حدس زدند که در آن نزدیکی آبی پدید آمده و ازین رو چند تن را بجستجو فرستادند و فرستاده گان پدید آمدن چشمه را بفرماندها دادند قبیله جرمه با خاطری مسرور و چهره ای خشنود و خندان فرد فرد دسته دسته گرد آمدند چشمه فرود آمدند و جمعی از آن قبیله در آن سرزمین رحل اقامت افکندند و پس هاجر با ایشان انس و اشنائی گرفت و در ده مسایکشان آسوده و مطمئن شد و خدای را سپاس گزارد که دعای ابراهیم را در باره او و فرجه اش مستجاب کرد و در آن گاه که عرصه داشت:

"پروردگارا من یکی از ذریه خویش را در این سرزمین بی آب و علف نزد یک خانه محترمت سکونت داده ام پس چنان

دنبال ابتلائی (پیری فرتوت که عمری دراز با روزگار کشتی گرفته و با حسودات خطرناک زمان پنجه نرم کرده و گردش سال و ماه سرو قاتش را چنبر ساخته روزگاری دراز بامید فرزند ی سر برده تا چون بسن پیری رسیده خدا فرزند یگانه ای پلو بخشیده و آنگاه ماه موره شده تا او را با مادرش از خود جدا سازد و در سرزمینی بی آب و علف بدون یار و مددکاری مسکن دهد و او در همه این احوال فرمان خدا را با ایمان و تسلیم انجام داده پس آنگاه پروردگار از آن مضایق و سختیها راه فرج و نجاتی بر آنها گشود و از جائی که گمان نمی برده اند کالانشان فرمود و آنها پس از تحمل اینهمه رنج و مارت هنوز از لذت قرار و اطمینان کام نگرفته ماه موره شود تا آن فرزند عزیز و یگانه اش را ذبح کند.

کن که دلپایی از مردم بسوی ایشان متبادیل شود.

اسماعیل ذبیح:

ابراهم فرزند عزیزش را از یاد نبرد. گاهگاهی بدیدنش برفت و توشه ای از دیدارش بر میداشت از حالش تفقد میکرد و نیرویش بر نیرویش میافزود روز کاری بر این منوال بگذشت و اسماعیل جوانی بزرگ و سخت پی شد و در این هنگام ابراهیم در خواب دید که خدا او را فرمان میدهد تا فرزند یگانه اش را به دست خویش سربرد و از طرفی هم ابراهیم میدانست که روی پای پیغمبران حق و صدق و از وساوس شیطان پیراسته است امتحانی در پی امتحانی! و ابتلائی

راستی که این محنتی است که کوهها زیر بار گرانش کمر میروشند ولی همیشه خطر برای مردمان خطره و مصیبت عظیمی برای شخصیتها ی عظمی است و از اینسو و امتحان و ابتلاء ابراهیم هم باندازه علو منزلت و ثبات یقین و کمال ایمان اوست.

ابراهم فرمان الهی را امتثال کرد و در راه اجرای آن بشتافت و آهنگ سفر کرد تا پسرا یدا رسد و آن خبر را که از شدت و قعش کوه سرتگون و دل از جای کنده میشود برای پسر چنهن نقل کرد:

"فرزند عزیزم همانا که من در خواب دیدم که تو را سر میبرم پس بنگر تا را می تو چیست؟"

ابراهم خواست باینوسله فرزند رادر جریان امر الهی از روی اراده وارد کند تا مجبور نگردد که او را از روی قهر و جبر بخاک و خون کشد.

اسماعیل چون سخن پدر را بشنید بقدیم اطاعت پیش آمد و درین یافتن فرمان الهی

## شکست ابراهیم

ببشتافت و گفت: ای پدر ما موره است خود را بجای آور که بخواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.

آنگاه اسماعیل که از حال دل پدر خود با خبر بود خواست تا سوز درونش را تخفیف دهد و نزدیکترین راه را برای اجرا قصدش بنماید پس گفت: پدر چنان ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان خدا دست و پا تو زمزم زیرا میترسم که از جرم گناه گشته گرد و جامه ام را از تنم بیرون کن که بخون آلوده نشود زیرا بهیم دارم که چون مادر من آن را ببیند غم و تاءش شدت کند و عنان صبرش از کف بیرون آید چنان دم کارد را تیز کن و با سرعت آن را بر گلویم بگذران تا تحملش بر من آسانتر باشد زیرا که مرگ سخت و دردناک است.

آنگاه گفت: سلام را به مادرم برسان و

اگر ما نمی ندیدی پیرا غم را برایش بمر زیراکه آن باعث تسلی خاطر و تسکین درد های دلش خواهد بود و بسوی فرزندش را از آن خواهد یافت و چون برای من دلتنگ شود آن را در آغوش خواهد فشرد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد.

ابراهم گفت: ای فرزند تو برای اجرا فرمان خدا نیکو مددکاری هستی آنگاه او را در آغوش کشید و بوسه ها از گونه و دهانش برداشت و بی اختیار پدر پیر شکسته و جوان نو خاسته گریه و ناله سر دادند.

پس از آن ابراهیم گونه فرزند را بر خاک نهاد و کارد را بدست گرفت و گاهی تند ی کارد را و گاهی لطافت گلو ی فرزند را منگرفت و از سر رحم و شفقت سیل اشکش بی اختیار میجوشید و آبهای سوزان از دلش بر میخاست عاقبت تنهش را بر گلویش نهاد و روی گردنش بگردش آورد و ولی کارد از بزدن فرو ماند زیرا قدرت الهی تندیش را کاسته و از کارش انداخته بود.

اسماعیل گفت: پدر جان رویم را بر خاک نه تا مرا نبینی زیرا چون چشمت به سمای من میافتد رحم و شفقت بر من هم افزاید و ترا از اجرای فرمان خدا باز میدارد.

ابراهم روی پسر را برخاک نهاد و بار دیگر کارد را شدت بگردش آورد و ولی باز تیغ کارگر نیتاد و رگها را برید و ابراهیم بصورت فرو رفت و اینکار بر او دشوار آمد که مبادا اجراء فرمان خدا بقاء خسر افتد و پس بخدا متوسل شد تا در کارش فرجی کند.

پرو ردگار بر بچار گش رحمت آورد و او را نداداد که ای ابراهیم همانا که مفا د آن رو یا را اجراء کردی و تا همین حد اخلاص و تسلیم خود را باز نمودی.

نور شادی از چشمان ابراهیم بدرخشید و پدر و فرزند بر لطف و رحمت الهی و دفع بلا و برطرف گشتن اندوه و روبرو سفیدی در امتحان و خدای راسپاس بگزارند.

خدا ی تعالی قربانی عظیم بعنوان فدیة اسماعیل پیش ابراهیم فرستاد و ابراهیم بمجرد آنکه کارد را که از بریدن کند ی گرفته بود و بر گلو ی آن قربانی بسوزد و خونش روان شد و از آن تاریخ سنت قربانی واضحه جاری و متبع شد و مسلمان نیز هر سال در آن سنت شرکت میکنند تا خاطره ذبح اسماعیل را بیا یاد آورند و نعمت الهی را شکر گزارند.

اسماعیل و جرمه:

پرنده گان در فدا ی آن سرزمین که چشمه زمزم از آن جوشیده بود بهر اواز آمدند و دسته دسته در اطراف آن چاه آمد و شد میکردند و اگر چه هنوز خبر آن چشمه به اطراف نرسیده بود ولی با وجود این رونق و جان تازه ای در آن مکان پدید آمده بود تا آنگاه که قوس از جرمه که در پائین مکه مسکن گزیده بودند پرنده ای را در گردش و پرواز یافتند پس گفتند: بیگانه این پرنده بر گرد چشمه آبی پرواز میکند ولی ماکه می داندیم در این صحرا ی سوزان آبی وجود ندارد! پس نماینده های با آنجا فرستادند تا چشمه آب را بیافست و بایشان بشارت بوسی ایشان شتافت.

قوم جرمه عذرم و مسرور با طرف آن چشمه کوچ کردند و در کنار آن رحل اقامت افکندند و چون مادر اسماعیل رادر کنار چشمه یافتند از او اذن مجاورت خواستند هاجر ایشان را اجازه داد که به عنوان میهمانی در آنجا با اعزاز و اکرام بمانند ولی قصد غصب مکان و تجاوز و عدوان نکنند.

قوم با راده و حکمش را غرض شدند و سرایر ده های بسیار در آن سرزمین برپا شد و آن صحرا ی خشک رو بآبادی نهاد.

اسماعیل همچنان رشد و نمایم کرد و قامتش افزاخته و عضلاتش پیچیده میشد و اسم و آوازه اش در اطراف منتشر میگشت و او با قوم جرمه معاشرت میکرد تا زبان شان را به ماموخت و طولی نکشید که با دختری از آن قبیله ازدواج کرد و پیوند ارتباط و امتزاجش با ایشان محکم شد.

کم کم داشت آسیاب خوشی و آسوده گی فراهم میشد ولی روزگار بامرک هاجر این بساط خوشی و آسایش را درهم پیچید و مرک هاجر که در حفظ اسماعیل و تربیت او انهمه رنج کشیده بود بسیار بر اسماعیل گران آمد و دلش را بسختی درهم فشرد و میل اشکش را روان ساخت زیرا تنها او بود که در گهواره سرپرستی و نگهداریش کرده و در جوانی از شفقت و تربیت خود بهره مندش ساخته و در هر پیشامدی برای او بازوئی زورمند و مددکاری فداکار بود.

ابراهم اگر چه در سرزمینی دور از اسماعیل بسر میبرد ولی نمیتوانست فرزند عزیزش را فراموش کند و از دوری پاره جگرش بیاساید ازین رو گاه و بیگاه به سراغ اسماعیل میآمد و از حالش تفقد میکرد.

در یکی از سفرها چون بخانه اسماعیل بقیه در صفره (۸۵)



و حق ذات والجلال با-  
توانایی و قدرت لایزال ایشان-  
دیکترین چیزها که جا ن است  
باد و ترسین پدید که جسم است  
نزد یک کرد و با هم آمیخته  
غم و اندوه و خوشبختی و بد-  
بختی و یک قوه فراتر همه چیز  
یعنی سرنوشت و تقدیر را نیز  
با آن همراه ساخت تابنده لذت  
شادمانی را پس از چشمید  
تلخکامیها و قدر بداند.

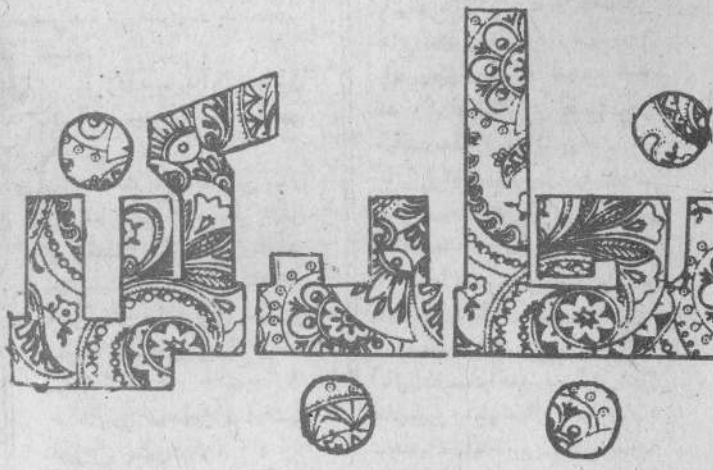
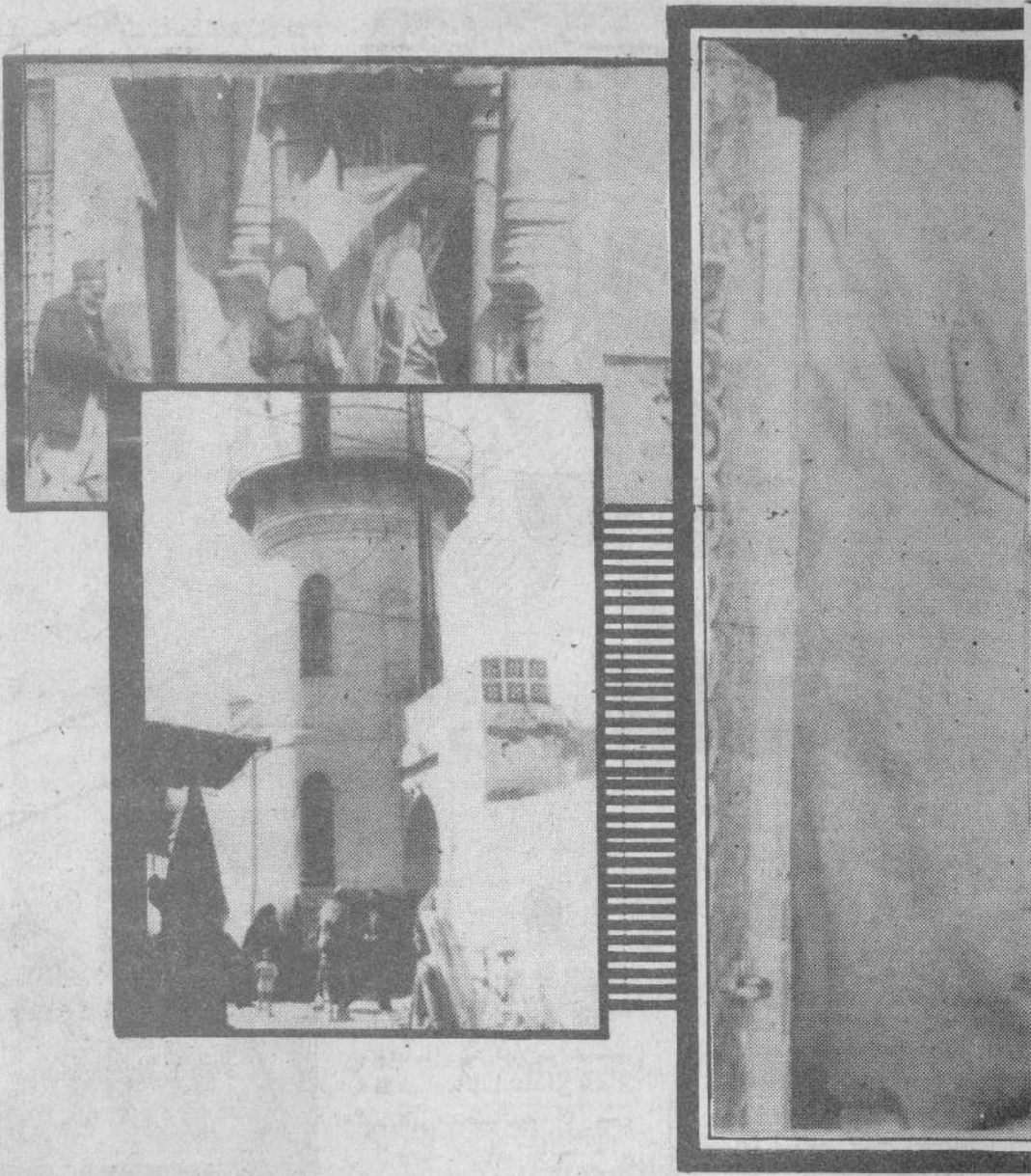
گاهی یک حادثه غم انگیز  
و پردرد مانند قحطی تهریزنده  
رشته آرزوها و سعادت انسان  
را میبرد و او را به گرداب غم و-  
اندوه پرت میکند که ناکرهر  
بایست آن را با تحمل و شکیبایی  
بپذیرد و به خاطر رهایی از  
آن به جهان معنویت پناه ببرده  
به زیارت قبور برود و غمها و دنا له  
و شوم را به راه براندازد و تا  
روح پاک آن ها وسیله نجاتش  
گردد.

یکی از روزهایی که زاینه  
به این منظور برگزیده و فال نیگو  
گرفته اند روز چهارشنبه  
است که گرچه مقرر کردن روزها  
بت خنده و در احادیث شریف  
و روایات فقه و کتب معتبر چار روز  
هفته را یعنی دو شنبه و پنج-  
شنبه و جمعه و شنبه را برای  
زیارت مبارک بهتر دانسته اند  
اما افزون بر این روزها و روز چهار  
شنبه نیز بنا بر عرفی که در کشور  
ماست و شاید انگیزه های دیگر  
تا رخی داشته باشد روز زیارت  
شناخته شده است مردم ما به  
این باور اند که روز چهارشنبه  
روز مراد بخت برگشته گان  
است و روز مبارک است که با رفتن  
به زیارت اولهای کرام هفت چهار  
شنبه روز به هم بایست به زیارت  
رفت و حاجت خود را طلب  
کرد و گویند حاجت دهان  
یعنی هم حاجت بر آورده میشود  
و هم پایدار میماند.

در کتاب معدن الاسرار تالیف  
حضرت شیخ سعدالدین انصاری  
رج " نیز چنین آمده است:  
برای استجابت دعا به  
درگاه حق سه گونه روز را محسن  
کرده اند برای حاجات خیر



ذکره فاجر



روزهای شنبه و پنجشنبه و جمعه  
برای حاجات میانه روز های  
دوشنبه و چهارشنبه و برای  
نجات شر روزهای یکشنبه و سه-  
شنبه که در تمام حرزها و تمویزات  
دعا ها این اصل معمول بود  
است.

در کشور اسلامی ایران  
بهشتراز گذشته ها به این سو  
معمول است تا آخرین چهار-  
شنبه ماه حوت هجری شمسی که  
مصادف با آخر ماه صفر است  
چشم میگردند که آن را چهار-  
شنبه سوری مینامند و اشتیاق  
ترکیب چهارشنبه سوری یعنی

چهارشنبه سوری و عسرت کند  
آداب و رسوم خاص را در آن بر-  
گزار می نمایند و آن را به تمام  
تندیس بی هم یاد میکنند  
در کتاب فرهنگ دهخدا آمده  
است که:

چهارشنبه سوری  
از جشن های باستانی خراسان  
نشان است.

هیچنان شاعران کلاسیک  
نیز اشعار و سروده های زیاده  
در بسته گی با روز چهارشنبه  
داشته اند چنانچه فردوسی  
شاعر بزرگ فارسی زبان میگوید:  
مقاوم همسر گشت بهرام را  
که در چهارشنبه مزین گام را  
یا نظامی گنجوی گوید:

چهارشنبه که از شکوفه مهر  
گشت بهروز گین سوا و سپهر  
یا منوچهری گوید:

چهارشنبه که روز بلاست با ده  
بخور  
به ساتگی بخورتا به عافیت گذرد.

افزون بر آن در یکسی از  
صفحات فرهنگ دهخدا نوشته  
شده است که:

" رب النوع چهارشنبه عطار د  
است " که محتوم علی احمد  
فکوری منجم سرشناس کشور ما از  
دریچه علم نجوم در مورد  
گفتنی های دارند که با هم می-  
خوانیم:

" ارباب دعوات روز چهارشنبه  
را منسوب به رب النوع عطار د  
میدانند و اهل تنجیم ستاره  
عطار د را منسوب به وزیر و احکام  
و قضات و علمای میدانند و از اهل  
رهگذر اهل تنجیم بایل د رب-  
سابق و اهل ادرا و ادعیه  
دیدار با قضات و علمای را مناسب  
و تنگ میدانند و اهل تنجیم  
آغاز کتاب و شمولیت در مکتب  
و شروع در رس و فحش و جستجو  
را در روز چهارشنبه بنا سب و  
خوب دانسته اند و حتی از رب  
النوع عطار د عقاید است  
که از هند یها به بایل رفته و از  
بایل به مصر و از مصر به یونا  
رفته است و بنا این عقاید همه  
مربوط به تنجیم است نه به علم  
نجوم زیرا تنجیم مربوط به فال  
یعنی و پیش بینی حوادث میگردد  
بقیه در صفحه ( ۸۸ )



کپه‌های با عظم محمد آواز خوان جوان

# کاشکی ساقی زلفش



کرد های هنرش چنین گفت:  
چند سال پیش کورس موسیقی  
کلاسیک را نزد استادان هندی  
در کابل تعقیب نمود، ام و پس  
از زحمات فراوان توانسته ام  
موفق به ثبت هشت آهنگم گردم  
که به آنها را توشه هایسی و  
در زنده گی هنری خود محسوب  
می نمایم.

وی در مورد آواز خوانان  
تازه گام و مبتدی موسیقی چنین  
میگوید:

آموزش دانشهای ابتدایی برای  
تازه گامان عرصه موسیقی خیلی  
مهم است. زیرا موسیقی مانند  
بحر است که آواز خوان تازه کار  
با فرا گرفتن دانشهای ابتدایی  
میتواند به موجی از امواج بدل  
شود.

در مورد کمیسیون موسیقی  
تلویزیون چنین میگوید:  
— اعضای کمیسیون موسیقی

تلویزیون در قسمت چک نمودن  
آهنگها داوری و عدالت را در  
نظر نمی گیرند، زیرا به سبب  
دید شده که آهنگهای خیلی  
ضعیف و بدون این که حتی  
شنیده شوند به نشر میرسد  
میشوند. استند کسانی که با  
واسطه ها و شناخت ها، آهنگ  
های مبتدل خود را از طریق  
رادیو و تلویزیون به نشر میرسانند،  
که این کار در حقیقت  
خیانت به موسیقی کشور است.  
آنانی را که آشنایی با اساسات  
ندارند نه باید به رادیو و تلویزیون  
راه دهند.

مقامات مسؤول موسیقی کشور  
باید کورسهای معتبر موسیقی  
را وسعت دهند و حتی برای  
آنانی که میخواهند در رادیو  
و تلویزیون آواز خوان یا نوازنده  
شوند، باید کورس معینی وجود  
داشته باشد.

قسمت نواختن ها رمنوهر همنو  
بوده است.

نخستین آهنگ اود رسال  
۱۳۶۸ با مطلع (کلین و کلیوی  
من) به کوشش محترم ترنس به  
نشر رسید.

عظم محمد نهیب خود در مورد کار

عظم محمد نهیب هم یکی از  
جوانان تازه قدم در عرصه هنر  
موسیقیست. به گفته خودش —  
اساسات موسیقی را نزد استاد  
هاشم هجرچی آموخته است.  
استاد سلیم سیمست وی را در



گفت و شنودی کوتاه با مسعود آصفی پس درم نواز کشور

# پس درم

## سازی از قبایل بومی

— تارهای محترم (پتروم) همیشه مراکت کنند، بوده است و در کشور، جاز نوازی فرها که در گذشته عضو گروه گسرخ بود خیلی خوب است.

\* تهر شما در مورد زیبایییت آهنگ چیست؟

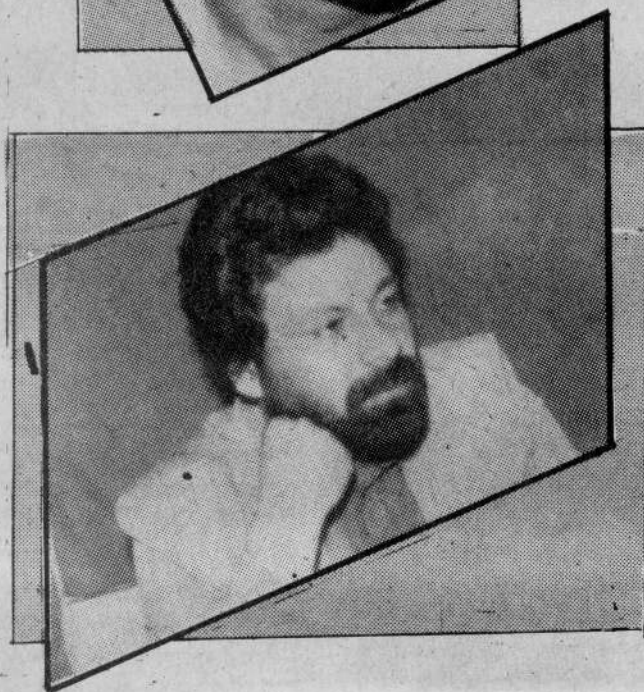
— معیول بودن و نبودن یک آهنگ همانقدر که به آواز متعلق است همان اندازه به موسیقی نیز تعلق دارد، همانقدر که در وزن دار بودن آهنگ آواز خوان سهم دارد به همان اندازه نوازنده ها نیز سهم استند.

خصوص موسیقی جدید هنری یکی از موسیقی شرقی و غربی را به وجود آورده است که من نیز از همان شیوه استفاده میکنیم.

\* در قسمت نواختن پس درم شما را کی یاری رسانده است؟

— در قسمت نواختن پس درم استاد و رهنمای خاصی ندارم اما پارچه های کونگونی را از هنرمندان خارجی و داخلی همیشه میشنوم که همین کار همیشه در قسمت نواختن جاز مراکت نموده است.

\* کار کدام نوازنده پس درم بیشتر مورد توجهتان قرار گرفته؟



منتب بودم آغاز کارم بود و در کنسرت ها اکثر هنرمندان لیسه حبیبیه را که در آن زمان شهرت زیاد نداشتند مثل وحید سابری احمد مرید، تیمور شاه سدوزی و دیگران با نواختن "پس درم" یا نگودرم و کنگه یاری میرساندم که بعداً هنکارای ما را با هنرمندان رادیو تلویزیون آغاز کردم.

در کنسرت ها و فستیوال های که در داخل کشور دایر گردیده — چندین بار توانسته ام مقام اول را به دست بیاورم و همچنین سفری که به منظور اشتراک در فستیوال به کشور آلمان بادو تن همکاران دیگر ما داشتم گروه ما توانست در بین ممالک خوستر بدرخشد و به دریافت مدالی از طرف شهر پوتسدام آلمان نایل گردد.

\* تا کجا ممکن است پس درم را با سازهای شرقی تلفیق بخشید؟

— گرچه پس درم یک آله موسیقی مدرن غربیست اما میشود آن را همراه با آلات موسیقی شرقی یک جاذبه چنانچه همین اکنون در کشور هند وستان به

مسعود آصفی در پهلوی این که محصل پوهنتون کابل است "پس درم" مینوازد بسیار بسیاری گروه های هنری همگاری دارد که کارهایش همیشه مورد توجه قرار گرفته است و به همین سبب ما هم خواستیم با او اندر باب تارهایش صحبتی داشته باشیم.

نخست از همه در مورد خصوصیات و پیشینه تاریخی "پس درم" از وی پرسیدم که در پاسخ چنین گفت: "پس درم" که مردم آنرا به نام جاز میشناسند یک آله ضربی بوده و منشأ آن مربوط میشود به بومی ها در آن زمان اگر جنگ میان قبایل در می گرفت احساسات مردم را توسط این آله "پس درم" به شور میآوردند و بدین لحاظ این آله قبلاً یک آله رزمی بوده است.

\* چه وقت و چگونه به فراگیری نواختن پس درم پرداختید؟ و آیا به آلات دیگری نیز دسترسمی دارید؟

— در سال ۱۳۰۰ یعنی زمانی که متعلم و مسوول بخش موسیقی



# صنایع دستی ما در چرخه تولید است؟

تهیه کننده: ف. آتشی

لیدات دستی خانواده ها و اشخاص انفرادی را که دارای ماهیت پذیرفته شده باشند از طریق امور به فروش می‌رسانند. و با استفاده از فرصت می‌خواهند بگویند که خانواده های محترم و اشخاصی که تولیدات دستی خوب دارند می‌توانند با این اداره در تماس باشند. تولیدات خویش را به دسترس ما قرار دهند.

امروز با مقایسه بعضی اقلام تولیدات صنایع دستی با تولیدات یک دهه گذشته چنین نتیجه به دست آوریم که جنسیت تولیدات امروزی در سطح پایین قرار دارند. به گونه مثال اگر قالی را که امسال تولید گردیده است با قالی پانزده سال پیشتر مقایسه کنیم، جنسیت قالی امروزی درها نقش و غیره را است و وقتی در این مورد از محترم کیفر پرسیدیم در پاسخ چنین گفت:

"این یک حقیقت است که حداکثر تولیدات امروزی صنایع دستی ما با تولیدات گذشته قابل مقایسه نیستند و یگانه علت آن به نظر من عدم دسترسی به مواد خام بهتر میباشد زیرا با محدودیتهای که امروز در سطح تجارت داریم، مواد با کیفیت اعلی به دسترس قرار گرفته نمیتواند و که این خود سبب خرابی جنسیت میگردد. به همین ترتیب از دست دادن کارگران

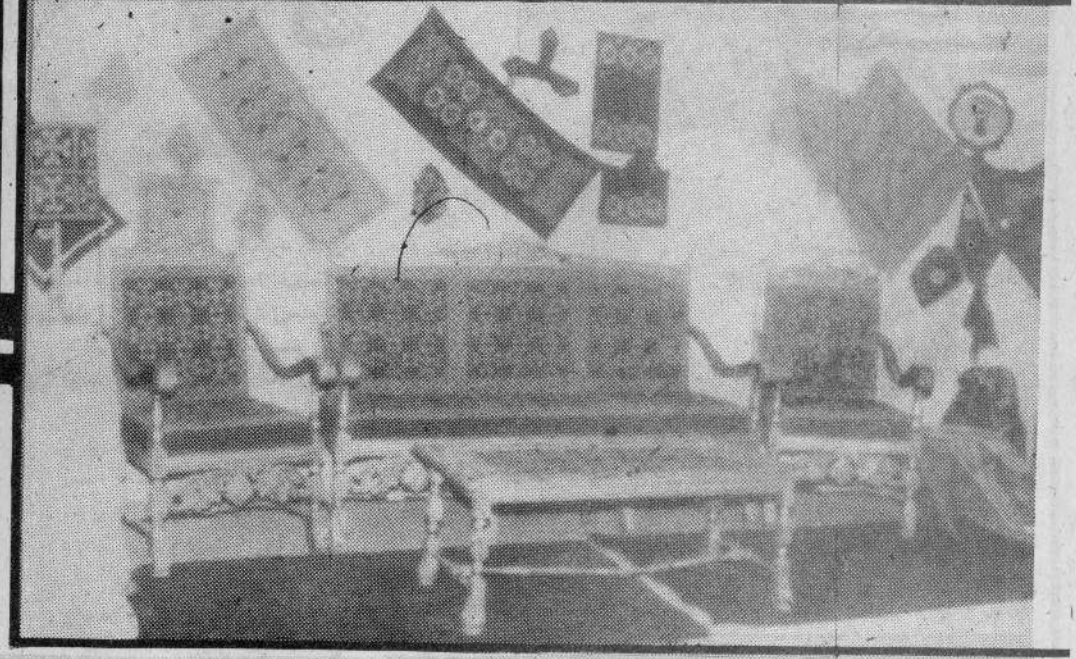
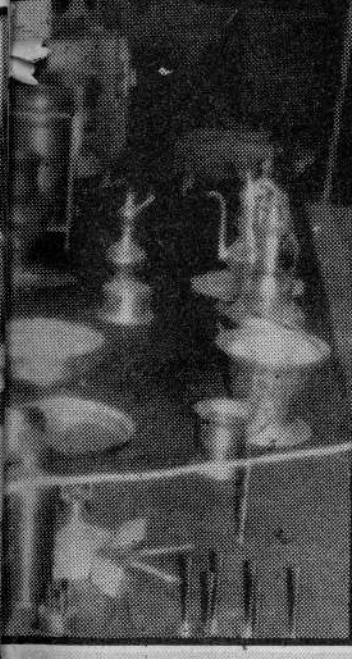
بقیه در صفحه (۸۴)



زنان قالی باف با تهیه و تولید قالی نقش می را در صنایع کشور دارند



ظریفی که با دستا هنر کارگران افغانی تهیه گردیده



تولیدات دستی ماکه در بازارهای خارج شهرت خاص ندارند

داده است. و در بیرون از کشور نیز امکانات عرضه و فروش تسهیلات را میسر نموده است. مهم ترین فروشگاه تولیدات صنایع دستی کشور همین اکنون در مسکو به نام "فروشگاه کابل" موجود است که همه ساله با عقد قرار داد با جانب شوروی، مقدار قابل ملاحظه صنایع دستی کشور را آن جابه فروش می رسد.

نکته دیگری را که باید به آن خیلی توجه داشت این است که این اداره حتی تسهیل

دستی و فروش آنها گفت: "مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در تروپیک انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همین اکنون در هادستگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش می رسانند.

این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق امور به فروش می رانند و صنایع دستی افغانی تسهیل به معر فروش قرار

خود اقلام ذیل را در بر میگیرد: قالی باف، کلم باف، زبورات تولیدات چرمی، البسه چرمی انواع لباس، پوستین، پاپوش ها، دست دو زیبا، تولیدات چوونی، تولیدات سنگی، فرش باف، تولیدات پشمی دست بافی.

این تولیدات به نسبت های متفاوت در داخل و خارج کشور بازار فروش داشته و با قیمت های متفاوت عرضه میگردند.

آقای میر عظیم کیفر مدیر دایمورد وضع صنایع

عمل پیوسته و ما بتوانیم تولیدات صنایع دستی خویش را که در تمامیت خود، در انکشاف اقتصادی کشور رسیم ارزند میسر دارد هر چه بیشتر انکشاف و توسعه بخشیم. همین اکنون اداره زیر نام مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی و در کشور فعالیتهای صنایع دستی را در کشور تنظیم نموده و در عمل به خاطر خدمت مولهان و تجارت صنایع دستی مصرف فعالیت میباشند. صنایع دستی کشور، تمامیت

شده فوق باید گفت که تولیدات صنایع دستی کشور را میتوان با ایجاد یک شرکت تجاری بهتر تنظیم و جمع آوری و به فروش رسانید. در این مورد مسوول تجارتی اداره انکشاف صادرات صنایع دستی گفتند: "همین اکنون مساله تاسیس یک شرکت، به خاطر جمع آوری عرضه و فروش تولیدات صنایع دستی در شوروی محترم وزیران مورد بحث است که امیدواریم با جلب پیشه وران اصلی صنایع دستی این مقصود حاصل

صنایع دستی کشور را نیز متاثر ساخته است. زیرا تولیدات اکثر اقلام صنایع دستی بازرها - شیدن دستگاه ها و منابع مواد خام و نیز با ازدست رفتن کارگران ماهر سقوط نموده و با این که به حداقل رسیده است.

در گذشته ها تولید صنایع دستی و صدوران به خارج در عاید ملی سهم ارزنده ای داشت که با دریغ فراوان از این عرصه، امروز فیصدی ناچیز و اندکی بدست می آید. با در نظر داشت سخنان یاد

در کشورهای کمتر انکشاف یافته، که زمینه ماشینی شدن صنایع کمتر میسر گردیده است، صنایع دستی در بخش های مختلف خصوصاً در تولیدات ملی مصمم مهم و ارزنده می باشد.

قابل یادآوری میباشد که در گذشته ها، صنایع دستی افغانی در داخل و بیرون کشور اهمیت فراوانی یافته بود. اما با دریغ که رویدادهای پسین همان گونه که در سایر عرصه ها تا شهرات منفی به جا گذاشته





ان (۰) درجهان زنان را مر-  
دان بیشتر رهبری میکنند به  
این دلیل همیشه مبارزه بخا-  
صه حقوق خود را فراموش نکنید  
۴- بار بار او را زود (هنرپیشه)  
سما (بهترین مشوره) من  
اینست که از ایام جوانی بیشتر  
و بهتر استفاده کنید. این عالی  
ترین ایام زنده گی شماست.  
۵- نینا مایکو (ژورنالیست).  
در ایام جوانی مایه حرف هیچ  
کس گویند. این مساله  
آندره وحشتناک نیست. به فرایز  
خود اعتماد بیشتر کنید. اگر در  
زنده گی کدام استباهی را مرتکب  
بگیرید در صفحه (۸۷)

مستقیم خواهد داشت.  
۲- لوند الوساردی (مدل عکا-  
سی مجلات مود)، از همه اولتر  
بگوید که مرگ به مواد مخدره  
در مسایل عشق و احساسات  
خیلی با حوصله و در ضمن محتاط  
باشید. در این موارد بیشتر  
خواست قلبتان را مراجه کنید.  
همیشه دست بکاری بزنید که  
خود شما به آن اطمینان دارید.  
مشوره ها را وقتی بشنوید که  
سرور دانید اما همیشه  
تلاش کنید که تحت تاثیر  
اشخاص نروید.  
۳- ژولیت سمرنفل (گردا-  
ننده کمپنی تلویزیونی آی تی

ما از چند زن شریفمند  
و مشهور جهان خواستیم تا به  
دختران و زنانی که میخواهند  
موقف خود را در زنده گی در-  
یابند مشوره های لازم بدهند  
آنها چنین گفتند:  
۱- کوین همنت (طراح  
لباس)، مکتب را فراموش نکنید.  
مواظب خوراک خود باشید. بیشتر  
ورزش نمایید. در مسایل جنسی  
خیلی محتاط باشید. از خود  
زیاد راضی نباشید. لسان  
خارجی را حتماً بهاموزید و هیچ  
گاهی فراموش نکنید که هر  
حرکت و عمل شما در زنده گی  
آینده شما تاثير جدی و



# دانشگاه جهان

## به شما مشوره میدهد



ریشه هایش را از زمین برد  
- ترقی روزافزون و نهنگیستی  
زیاد همیشه اخلاق را فاسد  
میکند  
- بین شانه و ریش فاصله  
کوتاه است  
- بهترین دوست انسان  
مک است که حتی بهتر  
از زن انسان است  
- باید رحم کرد بر آن مردی  
که هرگز محسوس واقع نمیشود  
- هر مرد در خانه خود شراب  
است  
- شرف سرمایه فقیرانه ای است  
- عشق بعد از ازدواج مایه  
- شب زود خوابیدن و صبح  
زود برخاستن فایده ای نخواهد  
داشت چنانچه اعلان نشکنی  
- ما از افرادی که به نصایح  
ما گوش نمیکند نفرت داریم  
و با افرادی که نصایحمان را  
گوش میدهند بیچشم حقارت  
نگاه میکنیم

برق زده صدای رعد رانسی  
شوند  
- حتی سوسن سفید مایه  
سماه از خود میاندازد  
- در روزهای عشق هیچ چیز  
امکان ناپذیر نیست  
- مادام که هنوز میتوانی عشق  
بورزی بگذار هیچ چیز دیگر  
ترا ندیده گین سازد  
- پول حرف میزند، مک ها  
عوض میکنند  
- اگر میخواهی از شر دوست  
خلاص شوی به او مبلغی پول  
قرض بده  
- کسی که نمیتواند اطاعت  
کند نمیتواند فرمان دهد  
- تفرقه انداز و خکوت کن  
- اگرها می برند حتی ازین  
کوره کوچک  
- حتی خورشید لکه های سی  
دارد  
- باد میتواند درخت بلوط  
را بر زمین اندازد ولی نمیتواند

هر کس به یاد تف کند بروی و  
چهرهای خود شرف کرد ما ست  
- دزد های بزرگ دزدان  
کوچک را بیدار می آورند  
- درخت پوسیده خود بخود  
مهافتد  
- سایه تمام درخت های  
بلند طولانی است  
- دهکده را از جاده ها پش  
واریاب را از نوک های میتوان  
شناخت  
- شراب خوب به کیفیت صدمه  
میزند و شراب بد به معده ات  
- وقتی گرگی تعقیب میکند  
گراز تر را میخوای خواند  
- انسان پست تر از فرشتگان  
آفریده شده روزی روزی پست  
میشود  
- بچه لنگ را درست و او  
نمیتواند از لنگر گاهش جدا  
شود  
- قانون روی چرخهای طلا  
حرکت میکند

داروهای دنیا است  
- ثروت بزرگ برده گی بزرگ  
- آدم عاقل فقط روزهای  
طلایی را می شمارد  
- کار را خوب شروع کن و از  
پایانش متنری  
- ایمان آوردن ساده تر  
و آسان تر از تحقیق کردن است  
- یک سکه تقلبی دوسکه  
خوب را از ارزش میاندازد  
- در ظلمت همه چیز سیاه است  
- یاس و امید خواهر یکدیگرند  
- زنده گی انسان مانند  
قطره شبنمی است که روی برگ  
می نشیند  
- اگر تو تنها نبودی فقر هم  
نمی بود  
- هر چه زود می رسد زود هم فا-  
سد میشود  
- کسی که از دود میترسد نمی  
تواند از لذت حرارت آتش بر-  
خوردار شود  
- هر آوازی پایان دارد

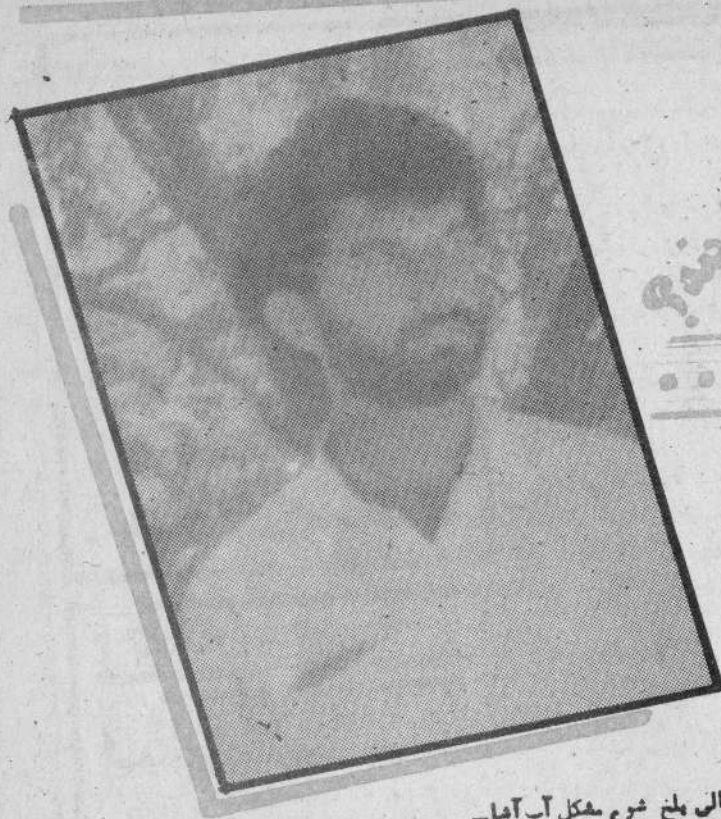
ندارد  
- زمان و پیرایه یاری گلهای سرخ  
را بوجود می آورد  
- یک گناه دیگر را به وجو د  
می آورد (یک گناه گناه  
دیگر را)  
- خواب برادر زهره است  
- کسی که زیاد حرف میزند  
یا زیاد میداند یا زیاد روغ  
میگوید  
- شام کوتاه - عمر طولانی  
- فقط درون آب شنا یاد توانی  
گرفت  
- آنچه را که میتوانی با  
شاخ بگیری سعی مکن با  
دم بگیری  
- بگذار دندانه های بزانت  
افشارزند  
- زمان همه چیز را ایجاد  
و ویران میکند  
- پردیوار مست تکیه مزن  
- آب پاک نخستین و بهترین

چیزی مختصری ارد است  
رفته است - وقتی وقت ارد است  
برود همه چیز ارد است رفته  
است  
- چنین است راه و رسم  
دنیا یکی دارایی پول میشود  
و دیگری دارایی کیف پول  
- پنهان کردن کوچک میتواند  
از خود سایه بزرگی بپندارد  
- کسی که حرف میزند تخم  
میاندازد و آنکه گوش میدهد درو  
میکند  
- هر چقدر کوچکتر باشد زبان  
بزرگتر میشود  
- آب یاد میدهد چگونه  
شکم و شراب یاد میدهد چگونه  
آزار بخوانیم  
- بهترین زنهاهایی هستند  
که درباره شان کمتر صحبت  
میشود  
- هر کسی خود را با سیوس  
قاپی کند و خوکانش میخورند  
- در هر دیکه میباش  
- فقر مانده است  
- ثروت منده به مغز احتیاج

فقط و گویان میتوانند آدم  
بکشند و از کفر را مان باشند  
- کسی که از رودخانه بیرون می آید  
از باران ترس و وحشتی ندارد  
- هر کجا لاشه هست به آنجا  
لاشه خورها حمله می آورند  
- هر کسی در انبیا  
مورچه هاند کند، لیاقتش  
متورم گردد  
- تمام روزها برادر بدولی بد  
ندرت بیشتر شبها بهت بزرگتر  
دارد  
- هیچکس بعد از افسار  
خود مان مارا گول نمیزند  
- رفاقت مانند نان است  
که فقط موقعی خوش طعم به  
نظر میرسد که تازه است  
- بهترین خوردنی ها از درختان  
کهن بدست می آید  
- بوسه بدون ریش مانند  
شوریایی بی نم است  
- نخستین شب از راج غالباً  
آخرین شب عشق است  
- وقتی کعبه ارد است بیرون







# دختران و پسران

## اگر والی بلخ میبودم

عبدالرحمن محمد سال سوم دبیرستان پلانگاری پوهنځی اقتصاد پوهنتون بلخ ۱

من اگر والی بلخ می بودم در قدم اول مشکلات اساسی مردم را محروم می کردم بعد از آن به بزرگترین مشکل کد ام اسه برای حل آن مشکل در اول فته نیرو و امکانات را جمع کرده و آنرا حل می کردم. به همکاری نیروهای نظامی در تاسه من امنیت برای مردم کو شام می بودم. سیستم را بوجود می آوردم که هر کس بدون واسطه شامل کار شده و در اداریات دو لقی برای مردم در محل کارها. بمان مشکلات بوجود نمی آمد. اگر فضا من کد ام و و و

والی بلخ شرم مشکل آب آشامیدنی و مسکن را در قدم اول حل می کردم.

## عاشق نیستم

انا هیتاسافی محصل سال دوم فاکولته اقتصاد پوهنتون بلخ. زنده کی زیباست و من زنده کی صلح امیز را دوست دارم کار امیزه می زنده کسی است.

هیچگاه طرفدار عشق و عاشقی شدن نیستم به نظر من یک دختر جوان اولتر از همه به فکر این باشد که چگونه میتواند در آینده یک زن خوب برای شوهر یک مادر مهربان برای اولاد و یک فرد سالم برای اجتماع باشد. می دانم دوست دارم می خواهم در لباس پوشیدن مودل باشم.



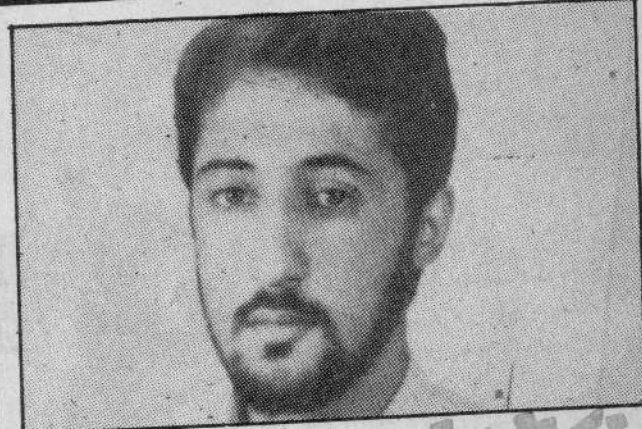
## دوستی به روح آدمی بال و پر می بخشد



مهم "قلمزاده" محصل سال دوم پوهنځی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلخ.

لحظه ای که مفهوم این کلمه نزد من نفوذ می کند با فراموشی شده و ظیفه ما جوانان است تا تقسیم دوستی و صمیمیت را در میان خود ترویج کنیم چه زیبا خواهد بود که روزی همه با قلبهای مالا مال از دوستی زنده کسی را به سر برده و هند پسر را دوست بداریم.

عالی تهی و اندانی تهی احساس در جهان احساس دوستی است و این احساس عالی در واقع مقام است که متمیزه های ما هستند و احساس آن دوستی بروج آدمی بال و پر می بخشد. باید جوانان ما مفهوم این کلمه نقد را دانست و در همه امور آن را ساد قانه در نظر بگیرند. در بین



## خوشبختی در صلح و آرامی

عزت الله همدرد فارغ متوسط طبی بلخ ۱

انگاه من خوشبخت خواهم بود که همه برابر و برادر شوند و اگر فضای دود و سیاروت و از چشم هموطنانم اشک اندوه زده شود چه سعادتی بالاتر از این نصیب انسان شده میتواند. من نهی در چنین فضای خوشبخت خواهم شد و خوشبختی را خواهم دید.

## پوهنتون محل تحصیل است



محمد به همت یار محصل سال دوم پوهنځی اقتصاد ولایت بلخ.

در مورد صفات خوب یک محصل باید گفت که در موقع حاضر در وقت تحصیل به صفت حاضر شود و در موقع اخذ لکچر نوت ها باید دقیق باشد و علاوه لکچر نوت که از طرف استاد دان تهیه می گردد باید مطالعه خارجی داشته باشد. باید محصلان پوهنتون همه دختران و پسران فیشن های بی مورد بی جا نام "فیشن تون" را دوباره به پوهنتون تبدیل نمایند. پس پوهنتون محل تحصیلات عالیه است نه جای فیشن و مود.



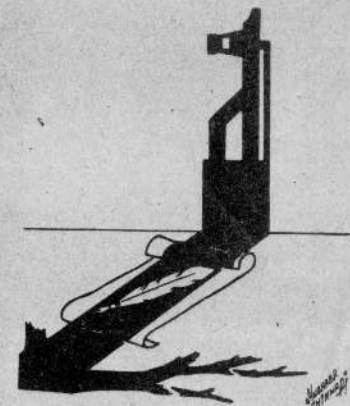
## زنده کی همانند گل شقایق

زنده کی همانند گل شقایق یقینست که در یک لحظه بدست تند باد یغما کر پیر می شود و نسیم صبحگاهی همه گلها را پشان نمی خنداند بعضی را شکفته و عذیبی را پیر پر نسوده به خاکثر می افکند غبار و رنج های زنده کی در قلب تمام افراد یکسان نیست آرزوی بعضی ها می شکند و آرزوی بعضی ها نمانده پیر پر میشود و بخاک یکسان.

من که در راه زنده کسی به جز آفسردگی و ناامیدی ندیده ام و در دریای پر تلاطم درد و رنج غرق بوده ام. زنده کی را با تمام دردها و رنج های حساس کرده ام با آنهم زنده کی را با هر آنچه که بمن اعطا کرده است دوست دارم و میگویم که زنده کی با غمهای زیباست.

نجیه "پاییز" محصل سال سوم پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون بلخ.





داستان کوتاه

نوشته م. دود

# شکوفه های خونی

## سبب

پس از سالها، باری از نو، من و او گرد  
های کو چك باغچه را بیل میزدیم.  
احساس میهمی در من جوش میزد. ما —  
درم که پس از عمرها، ما دوبرادر را، به  
کنار خود میدید، به رخساره چمن خلو شده  
اثر و پرتو از امید و آرمای باز میدرخشید.  
و من در چشمان التهاب گرفته اثر داشت  
پیروزی را در مییافتم.  
من که تاب آفتاب خوردن رانداشتم،  
خیلی زود خسته شدم. بلند بلند نفس  
می‌زدم. لباسهایم از عرق زیاد بریدنم  
چسبیده بود. برادرم که حالم را دید،  
بلش را محکم به زمین خلاند و نفس بلندی بر—  
آورده گفت:

" احمد! برو دم بکی. توه آدم شهری  
شدی، حالی دله بیل زدن زود مانه.  
موسازیت تو خود در همچنان به کار ادامه  
داد. رقت و چنگدگام دورتر زیر سایه  
بود لاغری نشستم تا نفس را ست کنم.  
به تنه بید تنه داده یکبار دیگر باغ را از  
نسرکد شتاندیم. باغ چهره اثر را از دست  
داده بود. دیوارها همه فرو ریخته بود.  
درختان همه زخمی و شاخ و قامت شکسته —  
بودند. از تاکها، فقط نقشه یسی به جای  
مانده بود، حور کو چك کتب باغچه دیگر  
کلویی نداشت که آب بخورد. در عوی در  
چندین نقطه دیگر چغری های فراخ حوض  
مانند پیدا بود. وقتی باغ رنجور و زخمی  
را به آن روز و حال دیدم به درخ، اشکم  
جاری گشت. سرم را روی زانو ام گذاشتم  
و رقت به سوی روزگار گذشته به یاد باغچه  
سبزما.

هنوز عهدانستم که با گل چس باید کرد؟

پدرم دست کو چك را به دست می گرفت و —  
خمان خمان مرا از زیر درختان به سوی  
کردن گل های پتو نو میبرد. همین که به  
کنار گلها می رسیدیم، بیت راست و بید —  
رنگ به گلها حمله میبرد و چندان تا گل را از  
بوته برمیگذاشت. آن گاه پدرم مرا روی —  
دستان خود بلند میبرد و خنده شان می—  
گفت:

" نی بچم، آدم گلها رو پر نمیکنه  
نی، نی جان پدر! "  
با پدرم جدا میگردم، هایهای سرمید —  
ادم و فغان و ناله ام بلند میشد. آن وقت  
اگر برادرم در آن دور و بر میبود فریاد بر—  
می آورد که:

" پدر جان، ای احمد! هر روز گل های  
مرو میته، نماتن که ده ای کاره کنه. اگه  
نی نوشه های خنات دواندم."

آنگاه، پدرم مرا میوسید و به برادر  
میگفت:  
" گلها از احمد جان اس، گلها از  
بچم اس. و مرا دیگر بار و دیگر بار میبوسید."

وقتی دانستم که گل را باید دوست  
داشت و دانستم که زیبایی گل، در زنده گیش  
است، دیگر برادرم از زیر پا شدن  
و پر پر گشتن گلها، تشویش نداشتم.  
گلها را به وقت زمانس آب میدادم و هرزه —  
ها را از کنار گلها خیشاوه میکردم. و هرگز  
در روزها، باغ را با ز نمیگذاشتم که مردب بی دم  
همسایه داخل باغ شود.  
چه مهتاب شبها را، دور گل های پتوئی  
به نیمه می رساندم. وقتی مهتاب سایه  
سپید تر را بر رخساره لطیف گلها سایه  
می انداخت و با دلی تر مخیز ساقه های نا —  
زیشان را میجنباند، فکر می کردم، گلها —  
میخندند، گل ها میرقصند و گلها به گوش  
همدیگر شعر زنده گی را، آرامانه حالی می—  
کنند.

" بگیری بچم! "

صدای برادرم مرا به خود آورد. ما درم  
پطنون چای و توت را در برابرم گذاشته،  
برادرم را نیز صدا زد. و خود در وقت بسمه  
سوی کژما. پارچه های کو چك و سزرک  
و سفت و سیاه را که از زمین بیرون آورده  
بودیم، بر سر هم جمع کرده، کو تکی  
ساخت. لحظه ای توت به پاره ها را تا و سر  
کرد. آرام آرام پیزی زیر لب گفت. یکی از  
آن ها را برداشته و بر سر دیگران حواله  
کرد و با خشم و نفرت صدایش بلند شد:  
" ... نالقی، تبه ما کدی، تبه "

شوی...

برادرم چارزانو در برابرم نشست.  
باد ستیان سبزی سر و صورت عرق آورد —  
خرد را خشت میگرد. قدمیانه و اندام لاغر  
را ورنه از کردم و به رخساره رفیق شدم.  
چوبین فراختر برچین گشته بود. چشمان  
تب آلود میخی از گنج های از قصه های  
آزاده گی و فرزانه گی را در خود داشت.  
از لای ریش باریک و کو تاهش یگان موهای  
سپید، رنگ آورده بود. و چنان به نظرم  
می آمد که گویا در برانی به پیری رسیده  
است. برادرم باغچه را از نگر میگرد آرند  
و چشمانش بر نقطه های میهم مات میماند.  
من یک گیلان چای را نوشیدم و او هنوز  
دست به پیاله نبرد، بود.

" احمد بچم! ایضا ره میونی؟ "  
صدای برادرم مرا متوجه ساخت. لویا ره  
سیاهی را که در دست داشت به دور پر

تاب کرد. سپس آه بلندی برآورد، از جا —  
برخواست و در حالی که به سوی ما راهی بود  
گفت:

" خدا میدانه و بنده های که ای  
روز هاره کشیدن و می کشن. آخر چه خیالت  
شد؟ " برادرم که هنوز گیلان چای را در  
میان دستانش میچرخاند، به سوی من نگاه  
کرده گفت:

" خدا ایمان آدم ره نگیره. ای همه، یک  
آزمایش خداوندی بود، همه به چشم و سر —  
دیدن که خدا ایمان حق اس! "

من سخنان برادرم را به تاید گرفته گفتم:  
" چه کسی میتانه ده برابر اراده خدا  
استاد مگی کنه؟ " و گیلان چایم را تمام  
نوشته، برخواستم و به سوی کتب باغچه  
براه افتادم.

ما درم به حویلی برگشت تا برای چاشت  
ماغذای تهیه کند. من ز نیل را از چم پر —  
کردم، برگشتم تا برادرم را صدا بزنم که چم  
ها را به آبزه باغچه نقل بدهم.

هنوز چند گام نه برداشته بودم، که صدای

مهیبت اصابت خیمه مرآتکان داد و جابجا  
میخکوب شدم. و آنگاه در میان دو و گرد  
روخاک همه چیز را گم کردم. در همین اثنا  
صدای برادرم به گوشم رسید:

" احمد! "

من به درنگ جواب دادم:

" بلی. "

— جوراستی؟

— ها، ها، به جوراستم، سر خودت هم  
به خیر گذشت؟ "

برادرم نه چند قدمی من رسیده بود، نه  
د نیال حرفهایش را گرفته گفت:

" به ماتازه گی نداره، بای چیزها  
عادت کردیم. مثلی که بسیار تر سیدی؟ "

خدا میداند رنگ، چه قدر پریده بود.  
قلم هنوز به شدت میپید، که چم ما درم  
به گوشم رسید:

" صبور احمد، کجاستی بچم؟ باز  
بلا یارید؟ "

همین که چشمش به ما افتاد جابه جانشسته  
گفت:

" بای بچم، ده خانه بیایسی  
بیای که ده هایش ده راه اس. "

من که با گفته مادرم، ناخود آگاه یکی  
د و گام برداشته بودم، به برادرم اصرار نمودم  
دم که باید به حویلی برویم.

لبخندی زاری بر لبان برادرم شکفت و  
در حالی که با من به راه افتاد، گفت:

" بریم احمد، بریم. مادر بوجاره ما  
روز های بسیار بده گذشتانده، شوو روزش

بغوه در صفحه (۸۰)

ده تشویش میگذره. "  
ما درم نیز از جابر خاست، رنگش مثل  
چادرش سپید شده بود. چایک چاپک  
همگام ما به سوی حویلی روان شد. در —  
همین وقت صدا های میهم دیگر و دیگر  
دهکده را به شور آورد. ما داخل حویلی  
شدیم. پس از چند لحظه دیگر صدای  
انفجار ها، آرام شد. برادرم از جابر خا —  
ست و تشویش را به شانه انداخته گفت:  
" احمد! به بزم خبر بگیرم که کسی او کار  
ننده باشه "

این را گفته از خانه بیرون شد. پس  
از چند دقیقه دوباره برگشت. ما درم که  
آرام سکت در گوشه اتاق، به دیوار تکیه  
زده بود، خود را راست کرد و پیش از آن که  
من چیزی بپرسم برادرم را مخاطب ساخت:  
" بچم، کسی ره خو چیزی نشده  
بود؟ " برادرم روی تو شکجه کنار کلکهن  
نشسته گفت:

" نی، فضل خدا، به خور گد شتو بود  
مگم حویلی کک محب لالاره بیخی هوار کرده  
و گا و گوساله شه تکه تکه کده. زن میجا —  
ریش ایطو چیخ میزد که فکر می کردی اولادایش  
کشته شده باشن. حق هم داشت. چرا  
که هو گا و گوساله تمام زنده گیشان بسود.  
مظلومها بد که چه دارن؟ "

ما درم با صدای لرزان، برید، بریده  
گفت:

" بلا ده، بخش بچم، خوب شد که خود  
شاده چیزی نشد، خدا آدمه کسه  
پیدا کده، روزی بشه کتیش پیدا کده. "  
این را گفته از جابر خاست و با صدای  
لرزانش ما را مخاطب ساخت:

" بچم، بزم، نامه بیارم که گفتم  
شدی. "

ما درم اشک تندی مزه داری پخته بود  
و هی اصرار میکرد که: " بخو بچم، خاطر  
تو میج کم انداختم. "

صبر در حالی که خودش به آهسته گی  
و نرم نرم لقمه بر میداشت حرف های مادرم  
را دنبال کرده گفت:

" بخو، احمد، بیخی کم اشتها شدی  
مثلی که نانهای بی میج شار دلیته گرفته،  
مه هم وقتی ده فاکولته در میخوانند  
حال توره داشتیم. "

سپس در حالی که لقمه نان خشک را  
در لای انگشتانش میمالید، نفس بلندی  
برآورده اداه داد:

" زمانه از آدم چه ها مسازه و چه  
روز های به سر آدم میاره. خدا خودش

بغوه در صفحه (۸۰)



# اسلام کی سیدہ ام

ادامه میدهد: ای وای که  
 قمره زنده گسی من چه درد -  
 ناک و ناچه حد تلخ است.  
 مانند زهر است و من این زهر  
 را هر روز، هر ساعت، هر  
 لحظه و هر ثانیه قطره قطره  
 فرو برده ام. زنده گی من  
 در ساهن ها غوطه خورده  
 است. آینده برام تگم و نل  
 معلوم است. زنده گی ام بی  
 خوشی ها است حالا خانه  
 داشتن و زنده گی داشتن  
 برام خواب و خیال گردیده  
 است. پیش پای هر کس راهی  
 وجود دارد ولی من به بس  
 بت رسیده ام. دلم تھی  
 از آرزو هست. احساس  
 تھی ماندن و تنها ماندن  
 دیوانه ام میکند من کسی  
 استم که فست و صفت خود را با  
 دستهای خود به کور بدناسی  
 سپرده ام.  
 آها آن چه که برای من اتفاق  
 افتاده وقتی شنیدید سر زشم  
 نمیکند؟  
 جوابش بدهم نی هرگز، من

که چه کسی باید سرزشت کند  
خواننده های جمله اندر سرا  
من همیشه يك شونده بوده ام  
من فقط مشغول و منوهم  
این خواننده هاند که باید  
قضاوت کند • بادیده گان  
محتون و جهره گرفته از عقب  
شسته کلکمن اتاق ظوړي به  
پنه بی انتهای آسان میگرد  
که گویی میخواهد • انتعاش  
را بیابد • بعد همانگونه  
که در دل آسان در  
جستجوی چیزی است  
اداه میدهد • این قصه من  
و پسر خاله ام است کسی که  
نک خورد و نمکدان را شکست  
ند • کسی که دم از مردی می  
زد ولی سخت نامرد بود •  
او پسر خاله ام بود خانوا  
ده های ما حبیب دوستی با  
هم داشتند همیشه باهم بودیم  
بخصوص دوستی من و پسر  
خاله ام از سرچشمه منبواو  
صمیمت آب میخورد • من  
دختر مغزوری بودم • هرگاهی  
که از عشق و عاشقی میشنیدم  
خنده ام میگرفت ساعت ها  
میشندیدم اما او هیچگاه سی  
عشق را سخرو نمکرد • وقتی  
میشنید • دو نفر به هم نرسید •  
اند تا • نر میشد عشق را بسا  
قدسیتش حرمت میگذاشت • اما  
با به بی احتیایی که به عشق  
عاشقی داشتم يك روز يك دست  
نامرئی يك احساس ناشنا -

خسته می مرا به سویی او کشید آن  
چنان که در آونوب شدم، با  
او یکی شدم و بعد چون يك روح  
در دو بدن بودم \*

مهر و عشق قدر درین راه -  
بیش رفتی ؟

جواب میدهد : آنقدر که به  
بن بست رسیدم . بعد اشك  
دور چشمش جمع میشود و با  
آواز شکسته می میگوید : او را  
هرگز نمی بخشم \*

میگویم حال بخشیدن ونه  
بخشیدن چه سودی به حال  
شما دارد . نباید آن قدر سهل  
الوصول مبودید \*

از طرز گفتار می رنجید  
این را در نگاهش می بینم  
سر خود را پائین می اندازد  
با آوایی که از شدت تا شر  
ملرز میگوید : باور کنید من  
خیلی غرور داشتم از دخترانی  
که شرف میدادند نفرت داش  
تمت او همیشه به من میگفت ؟  
تو يك تکه سنگ استی توهین  
احسان نداری من با نیروی  
عشق این سنگ را می شکم  
و يك روز او این سنگ را شکست  
او مرا شکست و خرد کرد . يك  
نماز دو جانبه ما را بهم نزدیک  
کرد آن قدر بهم نزدیک شديم  
که حدای ما امکان نداشت  
در گوشه همیشه ریزه میکرد که  
ما بهم میرسم ما خانواده می  
تشکیل میدهیم ، سعادت بعد  
میشویم . تو زن من میشوی و

قسمه از ۱۰۰  
نوشته کامله حبیب

بقیہ د، صفحہ (۸۹)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





خزان خزید به چشمان من بهاران کو  
 بهار با غچه انتظاریناران کو  
 دلم به سینه دشت برهنه میسوزد  
 هوای عطر نفسهای کوهساران کو  
 برای آهوی آواره روانی آه  
 سکوت بستر اغوش لاله زاران کو  
 چگونه سرو سرو سرور میز شود  
 سلام شسته جبریل جویباران کو  
 طنون باد به گوش درخت میسپند  
 صدای پای بشارت صدای باران کو  
 گلوی کودک گل خشک گشت ماد صبح  
 شراب شبنم توه شیر آشیاران کو  
 به چشم برکه که آینه بهاران بود  
 به غیر سایه سرهای سوگواران کو  
 شبست و شعله رگبار و آشیانه خون  
 شکوه خاطره آن شهر نور باران کو  
 به خون نشسته عروس بهار در کابل  
 خریز سبزه و دامان زرنکاران کو  
 شکسته شاخه شعروشکفته شعله درد  
 شکوفه زار غزلهای شاد خواران کو  
 درفش قافله در دست باد آشفته است  
 نشان منزل گنجم رهسپاران کو  
 چمن ز چکچک جغد خزان چه آشفته است  
 سرود چهچه کلچامه هزاران کو  
 کلام باد پیام غمین پرود است  
 سلام شاد به لبهای بی قراران کو

ز کلبهشت تماشا به چشمهای زمان  
 به غیر خنجر خونین خوف خاران کو  
 نه آفتاب نمیهتاب یک امید است  
 چراغ روزی زندان روزگاران کو  
 غبار غم نفس راه را فرو بسته است  
 در رخ آنچهره پیروزی سواران کو  
 نقاب شام نهفته است روی دزدان را  
 چراغ چهره بیدار پاسداران کو  
 ره سپاه به خواب دراز پیوسته است  
 نوید نور به چشمان انتظاران کو  
 به شهد شعره شرنک دروغ آموزند  
 زبان حرف به غیر زبان ماران کو  
 شکسته شاخه شمشاد شاد مانس من  
 نواز شر نفس سبز غلگاران کو  
 زاهدان سلام و کلام خالی شد  
 نگاه بوس چشمان رهگذاران کو  
 زخمه کوه گریبان در بند زخمی شد  
 به سینه من رتو قلب داغداران کو  
 به "خارخانه" خاموش خواب خشکیدیم  
 صدای پای بشارت صدای باران کو؟



## نانزکه

ښه [دا څه کانی وشوي؟  
لکه پتې هسې پس ما شوم  
د دې لېوونډ نھاګې کسی  
جوړېلې د د نھا شوم  
يو مانزکه شوم د لېو  
د ما شوم لاس کې لوبېږم  
کله چې لوبېږم د لاسه  
په اېروڅا وړو کې پروت يم  
کله بيا په پالنگه ناستېم  
د ما شوم له مشقته

لاس مې شتمنې شوم  
خو هېڅ نه خوښ په خپله  
پېسې هم لږمه شکړ  
خو په لاره مې تلې نه شې  
لکه شل په خپل ځای پروت يم  
پوقد مې اخستې نه شې

سترګې هم لږمه ښکلي  
خو جېانان مې لېدې نه شې  
هاسې تېرېږند په منظر شوم  
چې "حميد" مې ارمانی و  
ښه [لاره مې کړه ورکړه  
په مې لارو - لاروسر شوم  
که د لار کېدې کړې ده  
چې داوه ورباندې ځمکه  
دازه کوم مکان ته لاړم؟  
دادې د نھا ده څنډه  
که دهغې د نھا پام دې  
داکوڅه مې دخپل پارد  
که محل د کوم اغېارد دې؟  
ښه [دې باندې مې پوه کړه  
زموږ نه وېنم په سترګو  
خوا احساس مې راته وایي  
د نمرود او وروڼه بل دې  
د فردوس د جنت منځ کې  
زموږ نه وېنم په سترګو  
ښه [ته د اهرڅه وېنې  
زه خو غوږ کولی نه شم  
خوله مې شته ژبه مې نه شته  
د ما شوم په خوله کې وېنم  
لکه پتې هسې پس ما يم  
د دې لېوونډ نھاګې کسی  
يوه نانزکه مې د لېو  
کابل

۱۳۶۶-۲-۲۴

د عارف خزان د وېبپاڼې

## سائل نظر

خپلې دوه سترګې مې په لاره کړې  
تاته په هر قدم کې بېاراشنې شې نورې  
په لس کونو په سل کونو او زر کونو سترګې  
خپل دوه لاسونه مې له اوږو غوڅوم  
د اېس شمېرې مې مېوې پنا خونه  
دواړه په ستاڅ کې جوړه لکه امسا کېږدې  
سترګې په زماوې ستاد لارې دېوې  
لاسونه زما په وېا مساحتاد بېو سولا  
بېادېږېږې زما  
اودا مساوېږې ځواک  
په سرگردانه لاروېه هلنده وه دې لاره  
تم چې نه شې  
سترې مستومانه اوسائل نظردې  
پوهېږم هلورې د منزل غواړې  
د ورکې لارې د انجام افق کې  
ستاد مې له پاره  
د سبا ورځې غوڅوړې  
پولوی منزل غواړې  
کابل

۱۱-۱-۱۳۶۵

## د غزل مقطع

دا ستا په شونډو چې موسکاویدې شوه  
زما په زړه کې تېنښ اویدې شوه  
چا دې د شونډو وېښه یا ده کرلې  
ساقې وړېږې کړې مېناوېدې شوه  
فتنې د سترګو دې چې وېښې شولې  
له دېره شرمه مې حیاوېدې شوه  
د پېلو شو اېرې چې گورمې زه  
تېه شوه چې سترګه د سباویدې شوه  
چې رانه غواړې د زلمو زړه وېښه  
د زړه په کور کې مې په غلاویدې شوه  
شاتې کتل دې شول مقطع د غزل  
د ساز تارو کې دې خنداویدې شوه

لطيف بېاند



## نگاهی به رساله

# ایاز

## از دیدگاه

# صاحبزادگان

نوشته: داوود سهاوش

در میان قصه های که زبان زد مردم - ماست حکایات ایاز خاص بی شک یکی از شهرتترین آنهاست. اخیراً رساله ای به دستم رسید که به قلم توانای استاد خلیل الله خللی تحریر یافته و در آن سمای ایاز را از دیدگاه صاحبزادگان بررسی نموده است.

استاد خللی کتبت ایاز را با الهام از "ستاره دار" و "اورازایل" ایماق "کدر باد غس" غور، تخار و هرات بنامهای جیشهدی، تینن و غیره کوهی میاد میهنند، دانسته است به قول استاد، ایاز در اوایل رئیس غلامان سرای "رئیس گارد سلطنتی" و در اواخر نایب السلطنه هند - وستان در دربار محمود بوده و از زبان ابو نصر مشکان رئیس دیوان رسالت سلطان محمود می نویسد که به خاطر "بستن زبان بدگویان" خواهر ایاز را به نکاح خود آورد.

از این کتابچه چگونگی بررسی آمده که چو ایاز دارای "شایلی زینا، تانی شهرین و ذکاوتی بی نظیر" بوده و از جانب سلطان به او پیش از حد مایل میشد حتماً زمره های اضافی در قایشان وجود داشته است.

علاقه وافر سلطان محمود را به ایاز از این حکایت غرضی سمرقندی به خوبی میتوان دریافت که:

"شبی محمود فرمان داد که ایاز کسوان خود را ببرد، فردای آن پشیمان شد و سخت اندوگین گردید. از قسرت غضب لحظه به لحظه از تخت برمیخاست و میخواست تا آنکه عنصری ملک القم برای دربار محمود این دوستی را انشاد کرد و سلطان سه بار در هشتاد و یک سال آن پراز جواهر نمود.

کی عجب سرزلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است جای طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سرور پیراستن است به قول عروضی "ایاز سخت تیکو صورت بود و متناسب اعضا راسته و ادب مخلوق پرستی او را عظیم دست داد بود، سلطان محمود مردی بود متقی و دیندار و عاشق ایاز بسیار کشتی گرفت تا از شارب شیهت عدول نکند."

فرخی سستانی ایاز را سالار ایماق و دل و یازوی سلطان به وقت پیکار خوانده میگوید

ایاز جنگجو سالار ایماق  
دل و یازوی سلطان و قست پیکار

به خاطر آویختن فرمان به گردن حاکم و آویختن حاکم به درخت استدلال می نمایسد! اما به قول استاد بیشترین پرداخته ها را در باب ایاز شیخ فهدالدین عطار داشته و یادآوری قصه رفتن محمود نزد شیخ ابوالحسن خرقانی و پوشانیدن لباس شاهی خود برتن ایاز و ایستادن محمود در صف محافظین او و جاهت و عظمت ایاز را نیز در محمود به اثبات میرساند.

به قول استاد خللی حضرت مولانا بلخ را از ذکر ایاز نوعی شوریده گی و شیدایی دست داده گاهی او را به دریا تشبیه نموده زمانی هفت دریا را در برابرش قطره می و سر - اسر هستی را از امواج آن دریا چکیده می شمرد، او را شهنشاه شاه ساوکه برای دفع زخم چشم ایازش نامیده اند می داند.

هفت دریا اند راویک قطره می  
جمله هستی هاز موجش چکره می  
شاه شاهانست بلکه شاه ساز  
از برای چشم بدنامش ایاز  
یک دهان خواهم به پهنای فک  
تا بگویم وصف آن رشک ملک  
جمله پاکبها از آن دریا بپرند  
قطره هایش یک به یک میبارند

استاد می نویسد که مولانا هنگام سرودن این داستان میگوید

"من در سر هر ماه سه روز دیوانه شوم و این روز اول از آن سه روز است"  
مولانا قصه چارق و پوستین ایاز را در طی یک هزار و سه صد و اندی بیت به آورده و در آن داستان طریقه خاصه او ست داد - ستانها گنجانیده قصه از این قرار است که:

"غازان به سلطان اطلاع می آورد که در قصر ایاز حجره ایست و قتل آهنین بر دروازه آن آویخته هیچ کس را در آن راه نیست و ایاز هر روز یکبار به آن حجره داخل میشود. حتماً جواهر گرانهدار آن پنهان کرده است. سلطان هدایت میدهد که حجره را تفتیش کنند ولی در حجره جز یک چارق و پوستین کهنه که یادگار دوران شبانی اوست چیزی نمیابند.

هیچنان مولانا منطق پرداختن معاش میامیر را به ایاز در یک حکایت که محمود با مخالفان پرداختن این معاش به صحرای مورد، تشریح نموده در این حکایت محمود به آنان میفهماند که چون فهم و دانش ایاز به اندازه سن آن آنهاست بنا بر آن او مستحق معاش میامیر می باشد.

استاد خللی می نویسد که شیخ اجل

ایاز در قصه (۸۱)

سواره گز در میدان در آمد  
زبان اختمدل های نظار  
یکی گوید که سر و دست پر کوه  
دگر گوید گلی تازه است بهار  
زنان پارسا روی گردند  
به کابین دیدن او را خریدار  
دلبران از تنهیش روز کوشش  
هس لرزند چون برکه سهدار  
اگر بوسنگ خارا برزند تیر  
به سنگ اندر نشان تابه سومار  
نه بر خیره برودل داده محمود  
دل محمود را خیره میبرد ار

اما به قول استاد خللی، عروضی - خلاف فرخی، ایاز را ترننگاشته و این در حالیکه فرخی در عصر ایاز و عروضی صد سال بعد از وفات او می زیست.

استاد با یادآوری از حکایت عرض حال پیرزن به محمود در حدیقه الحقیقه حکم سنایی اکتفا و اعتقاد محمود را به ایاز در فرستادن او به است سواره "یاورد"



ارسالی سکندر سپهر استاد پوهنتون بلخ

# السرادق الی عمر

می گیرند )

شخص یا استعمال آن جا -  
به جا از خفه کی و نفس تنگی  
مؤید : درین حالت روی جلد  
بدن شخصی ثاملاً کیود و عیش  
نشر هم سان شیشه منجمد  
میگردد .

سپس او را به گونه یی زنده  
کرد و همچون غلام حلقه به -  
گوش بالا پیش فرمان میرانند .  
چه دلیلی برای اثبات این مطلب  
وجود دارد !

در بهار سال ۱۹۸۰ در  
دهکده ورتراز مرکز پارتسار -  
پرنس شخصی ناشناسی وارد  
شد و در نزدیک یکی از بناها  
ایستاد . درین هنگام انژ -  
لیکا کلاوس او را دیده و فوراً برا -  
درش نورشس را که هجده سال  
پیش دیده از دنیا بسته بود  
شناخت . کلاوس پس از دفن  
کردن نورشس را از قبر دزد -  
یدند و حیات دوباره به او دا -  
دند . او همراه با غلامان دیگر  
در نهشکزاری واقع شمال جزیره  
از سر صبح تا شام کار میکرد .  
بدن بعد از ارباب آنها  
کشته شد و غلامان به هر گوشه  
و کنار پراکنده شدند . کلاوس  
نیز به دهکده دوست داشتی  
اشاره باز گشت .

محقق قان و پژو هسگران  
که این حادثه را بررسی و مطا -  
لعه میکردند از ده ها شاهد  
که در هنگام دفن نورشس  
حضور داشتند پرسش ها و  
تحقیقاتی را به عمل آوردند .  
آنها از دفتر استاد بهار -  
ستان بنام البرت شمتراسی  
پارتا - پرنس حتی سند را  
بر وفاء نورشس کلاوس گرفتند

تقدیر تپس و جی آنقدر هم ممکن  
است حیرت انگیز نباشد .  
زیرا تعداد کسانی که از ۱۴۰-۱۴۸  
سال عمر دیده اند کم نیستند .  
بقول خود شراوازا دا روی استفاده  
برده که عمر شرا چند دهه دیگر  
دار کرده است .

روانشناسان درک کرده اند  
که انسان به قبول همان  
معلوماتی آماده گی نشان میدهد  
که با عقیده او مطابقت داشته  
باشد و اگر خلاف آن بود ، آنگاه  
میگوشد آنرا رد نماید و با بهانه یی  
برایش بفرشاید . بدین جهت  
خواننده گان را مجبور به قبول  
همانچه گفته آمدیم نخواهیم  
ساخت ، اما میخواستیم فکرملا -  
حظات عد بهی از دانشمندان  
بزرگ را در اینجا یاد آور شوم : به  
گونه مثال عالم شهیر امریکایی  
فرین که برنده جایزه نوبل است  
میگوید : " انسان اگر ساختنی  
محركه ابدیت را مدعی میشود ،  
ناگزیر با موانع طبیعی کاینات  
بر میخورد ، علی الرغم آن در  
زیست شناسی چنان قانونی که  
فنا ی فوری زنده گی افسوس را  
تصدیق کند وجود ندارد ."

به عقیده ویکو پریو هیچ  
دانشمند شناخته شده و روش  
اکادمی علوم جمهوری بلاروسیه  
شوروی میتوان به ابدیت باورمند  
بود .

راه های غیر مرئی دراز  
عمر نیز هستند . . .

" زامی " را بخاطر می -  
آوریم .  
آری زامی را . این سنت  
هم اکنون نیز در گایتی میان  
کاهنان " و دو " مروج است .  
درین غذای قربانی که او  
را به زامی می بایست تبدیل  
کنند زهر هلالی عصب " تیترا -  
داکسین " را مخلوط به  
خورده یی میدهد ( درین زهر  
را از گوشت دندان یک نوع ماهی

انسان به هر اندازه که عمر  
دراز و طولانی را پشت سر گذارد باز  
هم برایش خیلی کوتاه و زود گذر  
مینماید . پیرامون این مطلب  
حیاتی ( الکساندر کاراوسکی )  
و ( ی . سمیونف ) در کتاب  
خویش بنام " اوراق ناخوانده تا -  
ریخ " درباره اینکه باید چقدر  
عمر بسر نماید تحقیقاتی را  
انجام داده اند .

کاندید اکادمیسین داکتر  
تاریخ کار باوسکی در این کتاب  
مینویسد .

در " مهابهارت " که یکی  
از قدیمی ترین داستانهای سر -  
زمین افسانوی هند است از ماده  
حیاتی که عمر انسان را تا ده هزار  
سال بلند میبرد سخن رفته  
است ، اما ترکیب آن برای ما  
هنوز روشن نیست . مورخان یو -  
فانی میک سفین و ستروان هم  
درین مورد حکایاتی دارند .

در مآخذ های قدیم چینی به  
گونه اسرار آمیزی درین باره  
سخن گفته شده است . اما سوال  
اینجاست که تا چه حد این اد -  
عا ها میتواند جدی تلقی گردد ؟

دانشمند فیلسوف قرون  
وسطی را جرینکن داثر خویش  
بنام " اسرار رازی عمر " آورده  
است که پاپی لئوس یکم  
آلمانی طی سالیهای زیادی  
با ریاضت و تلاش های طاقت  
فرسا قادر به ساختن یک نوع  
دار و گردید که با استفاده از آن  
پنجصد سال عمر دهد و روزگار  
بسربرد .

دراثر مذکور از شخص  
کهین سال ختانی بنام لی سان  
چون نیز یاد آوری گردیده که در  
سال ۱۹۳۶ میلادی وفات کرده  
و بهیست چهارمهی زن وی بهیوه  
ماند . است این بدان معناست  
که لی سان چون در سال ۱۶۱۰ -  
یدنها آمده و پس از ۲۶۶ سال  
عمر چشم از جهان پوشیده است .  
همچنان بر بنیاد معلوماتی  
تپس و جی شخصی از اهل  
هند ۱۸۶ سال عمر دیده است  
( ۱۷۷۰-۱۹۵۶ ) ( وی در  
چنان حالتی به کالبد تبدیل  
گردیده و مدت درازی را نه قد ا  
خورده هم آب می نوشید ) .

و دفن او را تایید میکرد و رهای  
سند و نفر داکتر مسوول  
نیز امضاء کرده بودند بدست  
آوردند .

همین گونه باده هازامی  
دیگر هم که وفات آنها به  
رویت اسناد در دست داشته  
از جانب پولیس و موسسات  
نمیگردد تصدیق شده برخورد  
میتوان کرد .

این گونه حادثه ها صرف  
در گایتی رخ داده است یا  
در جا های دیگر هم !  
اصول و از نو زنده شدن  
میان ساکنان استرالیا و آفریقا  
و ایتالیا نیز معمول و مشهود  
است .

اساساً غنیمت " زامی " در  
گایتی در وجود غلامان سیا -  
هیمست داکمه قرن هفده عری  
اندام نموده که تا اکنون این  
سنت بر اصل خود باقیست .

برخی به مرده طوری جانمی  
دهند که یکس از اشخاص بهر -  
گزیده شده میان خنک های  
" ایملتکو " به خانه شخصی  
وفات یافته داخل و در هلولی  
مرده او در زمین می خوابند  
ایملتکو با همان حالت حداقل  
سه روزه خواب میبرد . سپس آنها  
با با هم بیرون میشوند و نا صرف  
شخص " بخشی " از خاک نمای  
گردیده میگردد .

" او را کلاغ تویریم به نزد خود  
خواند ."

بقیه در صفحه ( ۸۳ )



# چراغ فکری در میدان سرخ



از مجله تایم امریکایی  
برگرداننده س. م. کوهستانی

در او تمام جلوه هایی زیبا -  
بی وجود دارد . پشمان مثنی  
بادر خشم موهای طلا یس  
و لب های هوس انگیز با حالت  
تحیر صورت به ناتالیا گروزینسای  
هژده ساله شمایل خاصی داده  
است .

ناتالیا مدل مجله اندری -  
نشریه پر زرق و برق پورنوگرا -  
نیک ویژه اتحاد شوروی است  
که در اپریل سال روان به گونه  
پر رقصی عرض اندام نمود .  
اندری یکی از دهها نشریه  
نامرغوب ولی پر سر صدایی است  
که برای جلب خواننده گان به  
حمچ شمی و رقابت باد یگران  
رداخته است . اینهمه در شراب  
طنی صورت میگیرد که کلاسنو -  
ست به مساله سکس آزادی قایل  
شده است .

برخی از این نشریه ها از دیدن  
گاه مطبوعاتی دارای کیفیت  
عالیترند . اینک بازار خرید  
و فروش ویدیو فلم پورنوگرافیک  
محفل روسی های دلفریب برای  
جلب مشتریان ثروتمند شهر  
و سایر شب نشینی های بدنام  
در مسکو پیداد میکند .

سلیقه ها - بیشتر باد رنظر  
داشت سن و سال - در این  
مورد فرق میکند شماری از مردم  
با نفرت به سوی همچو پوستر  
ها و مجله ها دیده آنها را  
کثیف و هرزه میخواند اما  
تعدادی دیگر ادعا دارند که

اینها بسیار پدید آمده عاین ناول  
استند ، باید نمایش داده شوند  
یکن از زنان با اشاره به مجله  
اندری میگوید : اگر قبلا در باره  
سکس آگاهی میداشتم ، امروز  
ادم د یگری میبوم کمتر شرمند -  
و ک و خجالتی حتی در برابر  
شوهرم . مادرم هرگز در این  
باره برایم چیزی نگفته بود .  
میخائیل گرباچف رئیس  
جمهور کشور به خاطر نگرانی  
فزاینده مردم شوروی در باره  
اشاعه انواع پورنوگرافی و سایر  
نشرات سکسی در ماه دسامبر  
گذشته برای تعیین مثنی  
اخلاقی جامعه فرمان مشخص  
صادر نمود .

الکسی وینسلی مدیر مسئول  
نشریه اندری میگوید که برای  
چنگ آماده است وی که هنر  
بند حرفی و عکاس سابقه  
دار میباشد از نشریه مذکور به  
مثابه محصول فشار و خفقان -  
جنسی دفاع نموده و روی این  
نکته با فشاری مینماید که اندری  
برای خواننده گان خود تصاویر  
زیبا را نه با قیاحت قصه  
های کمتر شنیده کارتونهای  
هجوی سیاسی و هنری را عرضه  
میدارد و در نظر است تا

حد از این مقالاتی در باره  
نیشن ، سورت و مسایل جاری  
نیز به ان افزود گردد و به این  
ترتیب اندری شرم اوریست  
مدل هاییکه در شمار نخست  
د برابر کمره ظاهر شدند  
انواع فحش ها و بد برخورد بیار را  
تحمل کردند .

به هر عزت پورنوگرافی  
رفیق یا غلیظ به معنی پول  
است . ناشر اندری میگوید که  
اولین چاپ مجله را  
۱۳۵۶۰۰۰ نسخه به قیمت  
فی شماره شش دالر بهر رنکه  
پایان یافت . و در بازار سهام  
تا ۲۸ دالر نیز به فروش رسید .  
در کشوریکه معاش او سبط  
ماها نه ۲۲۵ دالر است فرو  
سند گان مجله اندری میتوانند  
روز ۸۴ دالر به دست آورند .  
هفته نامه تجارتی "تجارت"  
گزارش داده است که تنها سود  
کاپی فلمهای ویدیویی سکس  
در مسکو تا چهار میلیون دالر  
- یک ماه میرسد .  
آیا پورنوگرافی حقیقتا به  
معنی پول است ؟ یا بمفهوم

ارسای لذاتی که سالها قسرت  
غن بوده است ؟  
جامعه شوروی باید راجد -  
ید ولی طولانی را بنیاید تا  
همچ و محصولات در ان به  
حیث نورم پذیرفته شود .  
کلا سنوست عقاید جدید را -  
پوشکش نموده است . اما باور  
های کهن سخت جانند .  
خانمی در صحت تلو یزینی  
اش گفت : در رابطه با اخلا -  
قیات در اتحاد شوروی بایسد  
بگویم که ما سکس نداریم . . . .  
واضح است که این خانم اندری  
نمیخواند .



تو بگو من هم میگویم

اوچی طور است؟



میمونه غزال: حبیبه عسکر را می توان در قطار ورزیده ترین و برجسته ترین مثلثان ستیژ کابل تیاتر شمرد او در صول کار پرشورش در تیاتر کشور بحق که در همه نقش هایش هنرمندانه در - خشیده است - حبیبه عسکر در شمار هنرمندانی است که زنده گی اش باتیاتر با عشق عمیقی پیوند خورده است، او زنده گی بدون تیاتر را زنده گی خالی از آفرینش و ایجساد - گری می انگارد و علی الرغم همه دشواری ها صادقانه در بعینه در صفحه ( ۸۹ )

میمونه غزال: حبیبه عسکر را می توان در قطار ورزیده ترین و برجسته ترین مثلثان ستیژ کابل تیاتر شمرد او در صول کار پرشورش در تیاتر کشور بحق که در همه نقش هایش هنرمندانه در - خشیده است - حبیبه عسکر در شمار هنرمندانی است که زنده گی اش باتیاتر با عشق عمیقی پیوند خورده است، او زنده گی بدون تیاتر را زنده گی خالی از آفرینش و ایجساد - گری می انگارد و علی الرغم همه دشواری ها صادقانه در بعینه در صفحه ( ۸۹ )

حبیبه عسکر:

میمونه غزال به نقش نفیسه شد



تراز خود زیاد احترام دارد و از آنها به نیکی یاد میکند - در روابط اجتماعی خود زنجست خوش - خورد، صمیمی، متواضع و - مهربان -

در کارهای هنری اثر هرگز بسته گرانمی شناسد که اگر همین که نه پیش برود آینه - در نمایش را استقبال خواهد کرد -

من به میمونه غزال به هنرا و نگاه از به دیده قدیمی -

مشکل است هنرمندی که - اکنون بر مسند شهرت و محبوبیت تکیه دارد خوبی هایش را در جو کات کلمات و حملات گداند -

میمونه غزال هنرمندیست که وقتی نقشش برایش میرسد میشود میگوید خودش را در قالب نقش حادثه با آن زنده گی کند و به نقش نفس ببخشد -

و، به هنر خود عشق میورز و آنرا با همه قدسیتش ارج می - گذارد - یکی از محسنات او اینست که به هنرمندان بهشقدم





Mandakini



د مہل کپاد یہ ۵ فرح و مند کی سے ہنرمند سینما  
ہند شرح مربوط راد صفحہ ( ۱۳ ) پخوانید





جنگ ها و ستگرى ها همواره قربانيان زيادى بر -  
زمين خدا پجايمنند ه از آن روزگار كه جنگيز و تيمور  
سكندر و ناپليون و هتلر لشكر كشيد و سوزمين هارا در  
زير پا كرد تاكون قرباد مليون ها استخوان شكسته  
زن و مرد و پير و كودك خاموش شده است اينك جنگ  
خليج نيز به دنبال خود تراژيدى بزرگ انسانى را در  
تاريخ بشريت بر جاگذاشت \*

مليون تنها مهاجر كرد كه روزانه صرنا پنج تا ده  
هزار شان بخاطر گرسنگى و بيمارى قربانى مى شدند  
در زمين بزرگ خدا چنين آواره شدند كه در تصوير ها  
شما اين مهاجرت عظيم قرن را با قربانى بى مانند آن  
مى بينيد \*

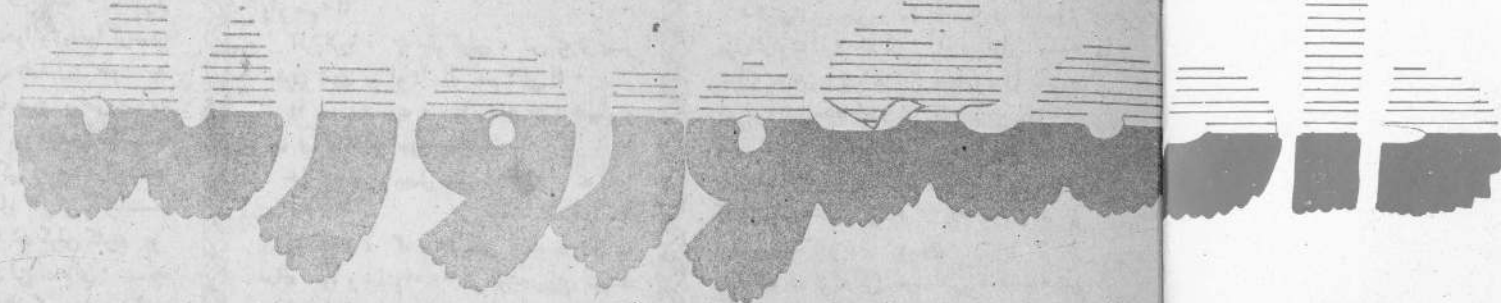
زمانيكه ما اين تصوير را مى ديديم به ياد آورديم  
صد ها هزار مهاجر افغانى را كه آيا چگونى زنده گى  
دارند و ملت خويش را كه بيش از سيزده سال است در  
آتش جنگ مى سوزند شايد تصويرهاى افغانى كه پسا  
نيت نشده يا بدست مى مانيت اندوه بزرگتر از بيش  
برايمان داشته باشد چرا كه از ريشه و خون واستخوان  
خود مايند و باز اين تصوير اندوه بزرگى دارد چرا كه  
بشنى آدمى يكديگر اند \*





د لالام سيشاگرې راوه ليکنه  
د کابلې والا ژباړه

## لشکر د استخوان



بابو ولي ماته غوږ ته نيسې او اراه خپل  
خوب نكيې ؟  
څنگه ته غواړې چې دخپل گران نېكا ري  
پلار زړه ورتوب ووينې ؟ يو پيشو به هم  
نېكار نكړي .

كاناكارا خو له خپل نيايه راكوز شو او ويې  
ويل :

( غلى شه ، يو يادوون وړنې وروسته  
به زمرې ووينې ) .

چېش بابو په خپل پلاريسې رهې شو  
اود كېسا د اراوه پوستن سره سم يې  
د توري شپې توله كېسه وركړه ، خو سپره  
له دې هم كېسا واراوه له پشخند څخه ډكې  
خبرې كولې .

-- كاناكارا جو چمنه وركړه چې :

(( خوله وتره او پشخند مه وهه . . . ))

چېش بابو او رامو لو دواړو وځنډل .

(( په ياد ولرو ، هېڅه تر زمرې پورته

هم ؟ به يې . . . په پاڼي كه مړ كړم . ))

دا خبره كاناكارا خو وركړه او تشناب ته ننوته

رامو لو خپل بادار ته په خندا وويل چې :

(( صاحبه ، هغه نوره په تنگه هغه

تند خوږه سړي دي ، كه چېرې تاسې دوا-

ړه د كو چمنوالي ملكري نه واي ، له دې

خندا ووسره به يې وژلې واى . ))

كاناكارا خو كله چې خپل مخ اولاس وړ-

يېستل نو رامو لو ته يې وويل چې له بري

خبرې پرېزه او كېسا واراوه ته قهره وركړه .

كله چې كاناكارا جو بيا څنگه ته دننوتلو

نيارې نيمه ، كېسا واراوه دورځنيو و تايښو

د يادولو په توگه پير لور او زوويل چې :

(( پرون پوځي شې ، نن بيا هماغه شې ))

د دې خبرې په كولو سره نو او له كاناكارا-

لسمه پاڼه واړوي

چېش بابو ته هم سا ايستل گران وو .  
د تيزو كړسار خوت اوداسې نېكار بڼه  
چې كه اتي كېم خناور رادان وي .  
غوږ يې لا پسې نا اراه شو او رسې يې  
كډوله .

بېه دقيقه - دوه دقيقه - پنځه دقيقه  
كاناكارا جو له خپل توك سره كړاويست

وو او غوږ يې نيولې وو . يو پس هم لږ

شه لري له دې څخه په خپلو پيل وركړ .

دوه سوزگيان دغوږ يې خوا ته راغلل اود

غوږ يې په ليدو سره يې مند و واخست

او ولاړل . كاناكارا جو ونشواي كړاې چې

سوزگيان ووينې ، خو هغوي يې له زغ

څخه وپېژندل . هغه نا امله شو توك يې

يې په ځمكه كېښود خپلې خولې پسې

پاكې كړې اوله خانه سره يې وويل :

په زمرې څه شوي وو چې غوږ يې ؟

ايا هغه خپله لاره پرېښوده او په پلسه

لاره ولاړ ؟ بيرته به راوگرځي ؟ ايا

زمرې دوي په بري وپېژندل او معان پسې

ورك كړ ؟ څه وشو ؟

په ځنگل كې د مساپرانو د خونې تر څنگه

يوه سپي خپل ، خو د زمرې په هكله هېڅ

خبره هم نه وه .

كاناكارا جو هم په تنگ شوې وو خو دا

هغه وخت وو چې دخپل زورې د زوښايسې

په حال كې وو .

كېسا واراوه او مړ دوو رامو لو د مساپرا-

نوله خوتې څخه د زښت خوا ته راغلل . هغوي

مړ شوي زمرې ونه ليد او غوږ يې په خپل

لغاي كې تېرې وو .

كېسا واراوه په خندا سره هغو ي ته

وييل چې :

(( پرېزه كاناكارا جو ! شا به ناتوانسې

كې يو بله ورځ هم زياته شوه او به چېش

آدمخور زمرې چې پښه تنه يې سړي  
او نورې يې حسابه وژلې وو ، له خپله نيايه  
په خو كېدو وو . كاناكارا جو په يو كو نه

كې چې په ځنگله كې وه له لسو وركوړا پدې  
خوا يې د زمرې د وژلو لپاره مړچل نيولې

وه او په ځنگله كې به د پخوا او اخوا كړخېده .

ده به د زمرې د پېنو پلونه په هر لوري كسې

لېدل ، خو زمرې به د مړچل خوا ته نه راسته

زمرې دا ښه گپله چې پرغوږ يې باندي

حمله وركړې .

ښايې چې زمرې لس يا پنځلس دقيقې

پروسته راشي او دا ځنگه چې پخوايسې ده

چار چاپېره د پېنو پلونه لېدلې وه . كال-

نا كارا جو له خانه سره فكر كاچ چې اوس

په زمرې راشي او دې به بري يرغل وركړي

او مړ به يې كړي . گپله به دې له مړ شوي

آدمخور سره يو نياي په ښار كې وي . د

برياليتوب چاپېره ، عكسونه ستاينلېكونه

او داسې نوره يې په برخه شي .

دده سترگو له تياري سره عادت درلود

او د شپې په كرد څه فضا كې به يې هرش

لېدل . د شپې له درې بجو څخه تېرې

لېږي وي . پوي - خواته كوس پېزو نورو پېزو-

كانو ته خبر دري ورك چې تراوسه لاهم

هرڅه نه دي سم شوي .

گرد او غبار له غونډې څخه چاپېرو

او د زمرې نوره غاړه نژدې څخه اورېدل

كېده .

چېش بابو په خپل نياي كې ونيوېد او

كاناكارا جو دخپل توك تېد وواژه او تيا-

ري يې ونيو . داسې نېكارېده چې د آد-

مخور غوړه هار دې ته د تيارسې قېمانده

وركړي وي ؛ خود زمرې له غوړه هار سره

سم دغوږ يې غوږونه هم شك شول او پسه

زور زور يې نفس ايسته .

ننه شپه تېره وه . د سپوږمې ژبه كونه  
ورو وورو و بڼده اود امر په نعلانده شخړو  
كې دغوږ يې سرونه گرد جن پرېښېده .

له كاناكارا جو او زوي يې چېش

با يو له خپلو توپكو سره په مړچل كې نا-

ست وو او انتظار يې كېن چې گوندي زمرې

به په تياره كې د بو توله شنه راوېسي

خو قنده وړاندي دوي پرغوږ يې د زمرې

د شلمې په توگه تړلې وو او سپين حيوان

حتي په تياره كې له ورايه نېكارېده . غوږ يې

يې پروا پروت وو او خپل شخړند يې ، اهه

كله به چې ياد لگېده نو د هغه بدن به يې

پېژنداره او په دې كړاره كړاړي كې به يوازې

د هغه خوت هندارنگه كوښگان هم د خوراك

ديدا كو لو لپاره له خپلو سا لو څخه الوتي

وو .

چېش بابو د سرو له لاسه په تنگ شوي

وړه خو كاناكارا جو يو نه نېكاري وود

ده په هېڅ كله هغه شورما شور چې چېش

با يو به د سرو له لاسه كاچ ، نه خوښېده .

د هغه شويو يې ساعت د شپې د ونيو يې

نيولې چې ناسره په ځنگل كې دكوم پنا-

ور چېش خبرې شوي . سد لاسه وحشې

پسو نو په رښارو پيل وركړ او په توله دره كې

يې ناري خبرې شوې . د دې له څنگه

پېژناگانې هم وډاري شوې ، په چېشو

يې پيل وركړ او دوتوله يو پناخ څخه سه

يې بل پناخ ته خپزونه وهل .

زمرې له خپله نيايه و خو پېداو په نور

و حيواناتو چې د زمرې پوي ولگېدند سود

معان د غونډې ساتلو په خاطر يې منډې

وهلې . غوږ يې هم په خپل نياي وډېده .

زور كې يې وهلي او رسې يې كښوله .

كاناكارا جو دخپل توك كېت راكش

كړ او په خپل زوي يې غزوكړ .





جو سره يو معاي وځندل .  
( ( کاناکاراجو ) ) دکوتی په دالان کس  
ودید او توبک یې هم په لاس کې نیولې  
وو . گرد او غبار لري شوي وو او د خنګه  
خواته یې کتل . د خنګه ونی او بوتی  
تول شته بریښدل .  
کاناکارا جو د هغه بدبخت معنور په  
هکله چې د کلی چار چاپیره یې په خلکو کې  
پاروخته وه ، راوړې وه ، فکر کاوه . یوه ورځ  
کله چې په خنګه کې د پخوا او پخوا کرښه  
د زمري د پښو پلونه یې ولیدل ، خو په  
غوږونو باندې دوه یا درې ورځې تیرې  
شوي وې . یوه بوتی ته یې نژدې داسې  
نښانې ولیدلې چې کواکې زمري په اوبه  
غښلې وې . ده په خپل کار کې لازمه  
تجربه درلوده او دا څه گران کار نه وو  
چې دې په برې یو هیلې ته وایي . یوه  
ورځ د یوه سوري په خوله کې ودرید او  
غوږ یې ونیو . داسې یې گمان وکړ چې  
کواکې دننه په زمري پکې وې . سوری ته یې  
یوه تیزه وړوچوله چې که چیرې زمري دېا-  
ندي راووتې ، خو د زمري پرمهال دوه غوږ-  
سان له سوري څخه باندې وتل . د پښې  
پرمهال دوه بچیان کلک نښتې وو . نر  
خوږ د شاپه پښو ودرید او په چمخو  
یې پیل وکړ . کاناکاراجو ودرید او خپل  
توبک یې ورته ونیو . خوږ هم ودرید او په  
شاو لږه لمر په تودید وړو او کاناکاراجو  
هم وړې شوې وو . دی بیرته هڅې کونکې  
کې ته ولاړ چې تقریباً نیم میل ورڅخه لرې  
وه . نابیره ودرید او د پښو پلونه ولیدل .  
هغه دا د زمري د پښو پلونه وو او دا-  
سې ښکاره چې کواکې یې معان زمري  
دې . نر یې په دوتکو شو او د پل په نږ-  
لو یې پیل وکړ . په دې ډول کوهه کس  
ته ورسید او په حیرانتیا سره یې ولیدل  
چې زمري له دیوال څخه غږ ووهلې ده .  
د غږ په وخت کې د زمري د شا د پښو پلونه  
خوږ ښکارېدل . ده کوهه کې ته دننه منده  
واخسته او په دې هکله یې له معانه سره  
فکر کاوه .  
دکوتی دروازې پورې وه . په کوهه کې  
دننه چمتې بابو ، رامو لو او کساواراو قطی  
کولې . ده د زمري د پښو پلونه تمهبول ،  
هغه په خپلو سترگو د زمري د پښو لاندې  
پلونه دکوتی په برنده کې ولیدل .  
ده غوښتل چې نورو ته وږي کړي او د زمري  
د پښو پلونه وروښی . خودا کار یې  
ونکړ . سترگې یې پټې کړې او له  
برېښې هڅه یې کړه او چاوه . په دې وخت  
کې یې په ژبه کېم یې ولگېده او زده پسې  
کړې شوې . خوده نابیره په منده پیل  
وکړ او پلونه یې څارل . دلای له منځه یې

شاته ، هلته یې کوهه کې وه ، مکمل  
په خوشحالی سره بیرته کوهه ته راوگرځید  
او دروازې یې ټک ټک کړه .  
چمتې بابو ورځلاسر کړ . ده خپل توبک  
په خنګه کېښود ، دخولو لپاره یې څه  
غوښتل او د شپې لپاره د تیارې په هکله  
یې په خبرو پیل وکړ . ده وویل چې :  
( ( ترڅو چې تیاره کړي زه بیا پیل دلته  
واوسم . ) )  
( ( پلاره ، زه نشم کولی ، نن دې ستر  
ستري شوي يم او تاسو نشم تللی . ) )  
( ( ښه ده زه به ، زه په هغه دخپرو  
گردې له معانه سره وساتم . ) )  
خو کساواراو وویل چې : ( ( نه ، نه ،  
نه . . . ) )  
( ( گران ، که مېم شې ، زه به دې له  
معانه سره وساتم . . . تر اوسه پورې ته  
د ښکلو او غریبو د لویې شاعري ، نن شپه  
په زما شعرنا ولېږي . ) )  
کاناکارا جو هڅه وکړه چې خو بیا ولسی  
شي . خو د دوه احساساتو وو چې ویی  
نشوای کړای ، رامو لو تیارې ته . خوراغ  
د او بو تل او داسې ښه . خوراغ  
کې کېښودل ، توبک یې پیل وکړ .  
سونه یې په کار ورنه کې سره برابره  
چمتې بابو خپل پلار ته ور پالمهتوب هيله  
وکړه او کساواراو توبک په لاس کې واخیست  
او تر مخ شو .  
کاناکارا جو څه څه ور په یاد شول او له  
رامو لو څخه یې پوښتنه وکړه چې چاره یې  
په بکس کې اچولې که نه ؟ رامو لو ښه و-  
غوښته او بیرته کوهه ته ولاړ . کاناکاراجو  
دغواي رسې چمتې بابو ته ورکړه او رامو-  
لو پسې ورسې . کله چې رامو لو له چري سره  
له کوهې راووت ، کاناکاراجو څه ورته وویل  
خورا مو له جواب کې ورته وویل چې :  
( ( هو صاحب ، زه به وښو و اوسم . ) )  
کاناکارا جو او کساواراو ټاکلې معاي ته  
ورسیدل . راجو غوښت په هغه معاي وتاړه  
چې هغه پله شپه یې تړلې وو . همدارنگه  
له کساواراو سره یې مرسته وکړه چې په  
ونه باندې وځي . په پای کې د پخپله  
هڅه وکړه چې پرمهال کې معان معاي  
په معاي کړي . کاناکاراجو غواي ته شنه  
واښه وړوچول او دسې یې وکله چې کلکه  
ده او که نه ترڅو غوښت معان خوشې نکړي  
وروسته له دې چې پر دغو تو لویې معنور  
رافې ، دې هم مرچلې ته وځوت . دنر-  
چلې پر سر یې غوږ دوسې شني څانگې  
واچولې او داسې گمان هم نکېده چې  
کواکې دلته به هم څوک وي او که نه . په  
پای کې ده توبک ټک کړ او د دښمن راتلونکې  
سترگې په لاره شو .

تیاره په خپرو دوه او یو خو شپې ورسته  
سپوږمې د آسمان په ختمو پرڅه کس-  
ښکاره شو . د گوزن او وحشی کا ویش  
چمتې او په غاري د شپې په تیاره کس-  
د پخوا او پخوا شپې وې . دوی له مور-  
جل څخه د سپوږمې په رڼا کې کولای  
شو کوهه کې او هغه غمدخراونه چس-  
د کوهه کې شاته وه ، وویښې .  
د شپې لښې وې ؟ خو دوی کوم  
بریا له توبک تر لاسه نکړ . او رڼا گمان  
په سکلونه هری خواته تلل مخاوری او دوی  
تو له سیمه په خپل لټان کې پیل . د  
غواي د لکې څښ څښ چې غو ماشی په  
یې شول له ورایه اوږدېل کیده . نابیره  
کاناکارا جو څه حس کړل . لکه چې شپږم  
حس یې په کار پیل کړي وي .  
هلته له کوهه کې سره یې په غږیدو شو .  
ده غواي ته وکتل . غواي هم دکوتی-  
کې په لور کېدل او نورو نورو ساین کېښل .  
دکوتی کې ورځلاسر وه او دالان د  
خراغ په رڼا روښانه معلومېده .  
کساواراو دکاناکارا جو په غوږ کس-  
ونښت چې : ( ( اورچا خلاصې کړې دی ؟ ) )  
( ( شایې رامو لویي . ) )  
( ( په ښه شپه کې ؟ دغه لپاره ؟ ) )  
ماته قهقهه راوړې .  
( ( ښه شې ؟ ) )  
کاناکارا جو د کساواراو سر خپل لټان ته  
رانژدی کړ او په غوږ کې یې څه ورته وویل .  
سپې غل او خراغ رانژدی کیده . په  
تکوخت کې نابیره دکساواراو له خولې  
چمخه ورته چې :  
( ( دې ورنه یې ! څه هېڅ انسان نه یې  
ته شيطان یې ، تا غوښتل چې خواره کې  
رامو لو د زمري په خوله کې ورکړي . رامو لو  
ور چمخه کړه چې بیرته وگرځي . ) )  
دا خبرې یې د لویي په شان کولې . کسا-  
وار . خوله خلاصه کړه او چمتې یې وکړې  
چې : ( ( رامو لو . . . بیرته وگرځه . . .  
بیرته وگرځه . . . رامو لو زمري به دې  
وځوري . . . ) )  
او کاناکاراجو یې په لاس خوله ورته کړه .  
( ( دخداي لپاره ! خومره د اړونکې ده !  
تاپه دروغو داسې وېلې چې کواکې سردې  
خوږېزي او رامو لو ته دې وېلې چې دلته  
تقو درته راوړي ترڅو یې د زمري خوراک  
کړي ! څه خومره ځای یې ! رامو لو  
خومره یو ښه خد شکار وو . تا څنگه په پیر-  
حس سره د یوه سړي د وژلو پلان طرح کړي  
وو چې په صداقت یې شا خدمت کاوو . ) )  
کساواراو ! خبرې له ژبا سره یو معاي  
کولې ؟ خو کاناکاراجو غلې وو . دکساواراو  
سترگې لمېدې او ورو ورو غلې شو ، خوشلکې

په دې .  
کاناکارا راجو له ونې څخه را کښ شو او له  
کساواراو سره یې هم په کوهه کې مرسته  
وکړه او ورته یې وویل .  
( ( په سیمه کې ، کوهه لارښه آرام  
وکړه او هرڅه دې چې لیدلې دي هرېسې  
زړه . دا خبره په یاد ولرله چې ته او سنا  
کوهه یې زما په پسرلو ژوند کوي . حتی چمتې  
بابوته هم دا خبره ونکړې . زه زمري لټم . ) )  
کساواراو ورته وویل چې : ( ( هو ولاړ  
شه او خوار کوهی را مو لو چې ستا لپاره  
مې شو ، ولټو . زمري مړ کړه او د یوه  
لوی ښکاری په توگه معان ځانکوته ورو-  
بېرته . . . ) )  
( ( کساواراو ! او کاناکاراجو خپل توبک  
پردي راواړاو .  
( ( او ! هغه غاري ما وژني . . . ووی  
وژنه . دا لومړي پیل ندي . . . رامو لو  
. . . رامو لو . . . ته ددې ناانسانه  
دلاس ښکار شوې . ) ) او کساواراو  
دکوهه کې په لار د لویي په شان خد  
واخیسته .  
کاناکارا جو هغه معاي ته ولاړ کوم چې  
زمري پر رامو لو باندې ورتوب کړي وو .  
چات شوې خراغ تو تې هري خواته پرې وې .  
شا او خواته بوتی تول تر پښو لاندې شوې  
وو . د زمري د پښو نښې پرمهال لیدل  
کیدی .  
داسې نښې نښانې لیدل کیدی چې  
کواکې کوم سړي له معنور سره جگړه کړې  
وي . د تقوی لو یې هلته پروت وو .  
بو تو په سر پخوا د پخوا دافو ته ښکارېدل  
کاناکارا جو پر هغو لاس پوهه چې سر-  
پیناک وو . دې په دې یوه شو چې هغه  
وښي دي .  
ده درامو لو په هکله فکر وکړ ټول معان  
یې وپېژندل او یاسې د پلورلو کار ته ادامه  
ورکړه . ده د زمري د پښو پیل ونیو .  
نعلکې په سر د خطو ته معلومېدل ؛ لکه  
چې کوم شې کښ شوې وي . د زمري د پښو  
پلونه د دروند شې د کتو و لو له کبله  
زور زور ښکارېدل . داسې گمان کیده چې  
زمري به ښکار تر ستونې نیولې او کښ کړي  
به یې وي . دلای په اړوند کې د بو تو په  
کښته ښاخو نو باندې د پښو شاخکې معلوم-  
مېدل .  
دې مخ په وړاندې تې او توبک یې ټک  
کړي په لاس کې نیولې وو ترڅو د هرې  
واقعی لپاره تیار واوسي . موش له خپلو  
لما لو څخه وژني . زمري هم د تگ لاره  
بدله کړې و او دافني لرونکو بو تو منځ  
ته تللی وو . له دې کبله چې لپاره تنگه

وه ، په هغه معاي کې چې زمري له هانعو  
سره مخامخ شوې بو تو له دې زور څخه یې  
کار اخستی وه . په دې توگه د ښادام  
وښتان او د پستو کې تو تې له ورایه ښکا-  
رېدې .  
دغو تلوې لاندې معاي کې د پښو حوض  
وو . هغه وخت چې زمري دغه معاي ته  
رسیدلې و ښایې د پرد سترتیا احساس یې  
کړي وي . نو یې ښکاره څمکه غوږ غوږلې  
وو . او وروسته یې له کوم پیل معاي څخه  
په خوله کې نیولې وو .  
داسې ښکارېده چې د امارس ښکاری  
حیدان د کتو لو په معاي په خپله شاوړلې  
وي . همدارنگه پر غونډې باندې د ختلو  
په وخت کې تیزې سره لري شوې وي .  
کاناکارا جو دغه نښې نښانې تعقیب کړې .  
لکه څنگه چې دې توبک په لاس په غونډې  
باندې ورو ورو رڼا ورو نو یې معان خو-  
لې شوې وو . وروسته له یوه لارو هڅو  
څخه بیا وېشې تر سترگو شوې . په یوه معاي  
کې د خرس د پښو پلونه معلومېدل او دا-  
سې گمان کیده چې د پښو په یوه پسې به  
تر کوهه معايه تللی وي ، خو بیا پښمانه  
شوې وو .  
تاکته غره وه او لمر سړي سوزاوه . کانا-  
کاراجو وړې اوسترې شوې وو او په سختی  
سره یې تگ کاوه . دې پر دووونډه مو-  
باندې پورته شوې وه او بیا کښته درې ته  
رافلې وو . هلته په ونه کې یو کارگه ناست  
. . . او په لور اواز یې چمتې وېلې . دده  
اواز په توله دره کې انکاري خبرې کړې وې .  
کاناکارا جو داسې گمان کاوه چې ښایې دا  
ناري او چمتې به په غوږ پسې وې .  
یوه شپه وروسته هغه تپو سان ولیدل  
چې خپل ورو نه یې نیورول او کله چې  
ونې ته ورنژدې شو یو سبل لټان په سر  
غز سره والو تل . کاناکاراجو په ونې تنگه وکړه  
او د یوه بوتی خواته یې کتل . دده سترگې  
نمې پټې او نمې رڼې وې . هلته یې یو وړل  
سړي ولید چې لوخ پروت وو . مخ یې پوږي  
خواته اړولې وو او نهمای خوړل شوې وو .  
کولس یې ټولې راتلې او پوږي خواته پرې  
وې ؛ خو کاناکارا جو داحضرت نه درلود  
چې د رامو لو مړي ته په خبر سره وگوري .  
نابیره یې تپه په رگو نو ورنښته او په رښ-  
دیدو یې پیل وکړ .  
ښایې چې زمري به وروسته له هغه  
چې نهمای یې خوړلې وې د او بو غښلو  
لپاره کولس خواته تللی وي ، خو ښایې چې  
مخکې له ماښامه پورته راشي او نهمای نور  
یې هم وځوري نو لازمه ده چې وخت ضایع  
نشي . کاناکاراجو چار چاپیره وکتل . د  
پټیدو لپاره کوم معاي نه وه . هغه ونه چې

مړي ته نژدې ولاړه وه ، وچه شوې وه او  
پانی یې نه درلودې ؛ خو هلته تقریباً  
لس یا دولس متره لرې یوه بله ونه ولاړه وه .  
دا ونه د یوه جگه نه وه نو ځکه په هڅو کې  
ناستی ده دغان لپاره خوندي نه گانېه  
زمري کولای شوای چې په اسانې سره هر  
څوک چې هلته ناست وي ورتوب کړي .  
کاناکارا جو د یوه غټ بوتی لاندې پټ  
شو او دا پلي یې د معان لپاره ضایع  
وگاڼه . ده د ناستې معاي په پټه . پاندي  
پاک کړ او کښناست . هغه بیا یو څه  
ښاخونه او کاهې په سرواچولې تر غو-  
ښه پټ شي .  
معان او داسې نور حشرات په هرې  
باندې لگیا وه او تیري تاویدل او د مړي  
بوي په اسانې سره سپوږم ته راته . تپو سانو  
چې ولیدل څوک نشته نور کښته شول او په  
خوړلو یې پیل وکړ . هر کله به یې چې په  
مړي باندې حمله کوله ، توله شاوخوا به  
بوي ونیوله . کارگانو په هوا کې انتظار  
ایسته چې تر څو کوري چې څه ور پېش نشي  
خو نابیره د یوه لوی معنور غز تر غوږ و شو  
او کاناکارا جو خپل لټان تیار تر اوښار  
شو . معنور نژدې وو . مخامخ بوتی نیوریدل  
یو بد رنگه غټ سړا ښکاره شو . د غره  
په شان غوږ ونه او بیر لکې . د سپې په  
شان یې پوږي ایسته او معان یې مړي ته را-  
ورسوه . کله چې یې معان مړي ته راوړسوه  
تپو سان والو تل . هرڅو مړه به چې وخت  
تمیده داسې بریښده چې کواکې د مړي  
غوښې به وځوړل شي . کاناکاراجو خپل  
لاسو ټکاوه او یوه تیزه یې لري ا رتاو کړه  
پوږي کاناکاراجو وو چې په معان نه پوهیده  
وروسته له دې چې بد رنگه معنور ولاړه دي  
بیرته په خپل معاي کښناست په دې وخت  
کې څه نا څه لس متره لرې د یوه بوتی تر  
شاخه تر سترگو شول .  
هلته !  
ده شتو سترگو په پرمخ سره ده ته کتل  
آدخوړ !  
پوره هغه وخت چې کاناکاراجو یې سوچ  
کړي وه په خپلو سترگو یې ولید . دتالاندې  
په شان وځوړېده او د برق په شان یې وړیا-  
ندي پرغل وکړ . د زمري غوږهار او د توبک  
د ز سره یو معاي انکاري خبرې کړې . زمري  
لایه توبک کې وه چې کولس یې زامه ورماته کړه .  
ولید او دکاناکارا جو توبک له لاسه وځوړ .  
نهمه وښوونې خواته یې منده کړه او خپل توبک  
یې بیرته په لاس کې واخیست ؛ خو زخمي  
شوې زمري په ټول لیدو نهمه سره پرې پرغل  
وکړ . دې پر مخ یې ولید او زمري په خپله  
ښجانه باندې کلک وواهه . دده پو ستنکې  
پاتی په ( ۸۴ ) مخ کې



از سال : نهمینده (پاراسته)  
تخلص صفت : یازدهم (پاراسته)



چیزی نمیکیم زیرا سرتیتر کلب  
بو کس دختران است .  
معلم اخلاق : کسی که دختر  
خود را در مضمون من صد نمره -  
میدهد .  
معلم الجبر : کسی که بالاخره جذر  
داماد را میکشد .  
معلم بهلولوی : کسی که برای عیال -  
فتن داماد از میکروسکوب استفا -  
ده میکند .

معلم جغرافیه : کسی که حدود  
ایمعه عرض البلد و طول البلد  
منزل داماد را دقیقه میداد -  
تند .

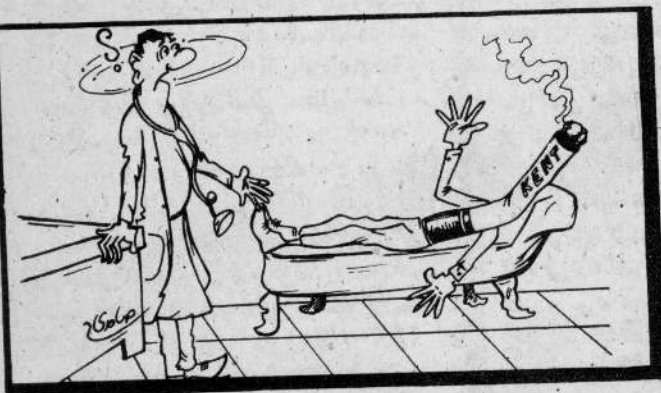
معلم تاریخ : کسی که در تمام  
ادوار تاریخ داماد را آزار داده  
است .

معلم کیمیا : بهترین کلمت بین  
روابط ( شوهر و خانم ) .  
معلم سهرت : من در مورد ش -

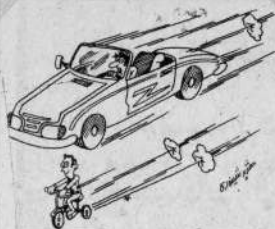
## شیر آغا ورزش میکند

شیر آغا اخیراً شد پدا به ورزش صبحانه عادت کرده و درین روزها  
همسایه هایش متوجه است که او با آدمهای همسن و سالش که بیشتر  
شان شکم های برآمده و قد ها پنجه دارند به روی کانگریت ها و در  
اطراف سرك های قهر اول به دوش پر داخته بعد هم ادمان آزاد میکند  
یاد آن وقت ها به خبر که کشته المپیک لباس های آزاد و کربج های  
مستحج برای صاحبان مقام و منزلت میفرستاد اما درد و رانی که شیر آغا  
هم کم و بیش خود را از مستحقین میشارد این امکانات کم شده اند  
و نسی به راستی شیر آغا چرا ورزش میکند یکی این که به خاطر صحت  
شان میکند حرف دیگر است

ولی به راستی شیر آغا چرا ورزش میکند این سوال جالب است آدمها  
به خاطر آرزو های مختلف ورزش میکنند یکی این که به خاطر صحت  
شان ولی بعضی ها به خاطر نامور شدن و شهرت یافتن و بعضی  
ها به خاطر رنج رفتن و بعضی ها به خاطر لذت کردن و بعضی ها  
و بعضی ها حتی به خاطر عاشق شدن به ورزش روی میاورند و فکر  
نکنند شیر آغا درین پس پیری دلش میخواهد عاشقی کند و گرچه  
این کار هم به او میاید اما از قدیم ها گفته اند که عاشق را شرط  
تنها ناله و فریاد نیست و تا کسی از جان شریک نگذرد فرهاد نیست .  
پس بالاخره شیر آغا چه میخواهد ؟ چندان علاقه ندارد که شکم پیش  
برآمده اش را " پاد " کند چرا که معتقد است اگر آنسان به یک غوری مهر  
میکند به مهراسه یک غوری به زنی نزدیکش داشته باشد اما  
صرف حساب این است که شیر آغا میخواهد رکس " تنه کردن در  
فد راسهونی برای رئیس شدن خ - و در آن کاندید کند در روزها بازار  
رفتن روی فدا راسهونی ها به خارج خیلی گرم است اگر چنین شد -  
شما حدس بزنید که شیر آغا درین سفر از کدام مدارک منفعت رایبه دست  
خواهد آورد .





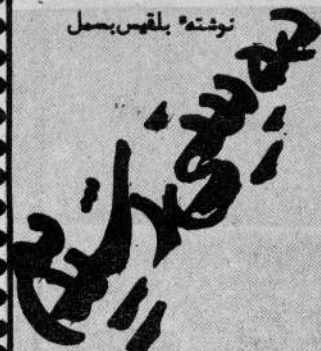


درم چپو" او شروع کرد باو-  
هوتو سلام و چطورستی؟ (او-  
ازین که صدایش تا گوشم نمیرسد ،  
چپو زد ) ... و لا اوروز يك چپو  
که از توده سپاویں خواندم گمشکو  
بلاستی مه موکم پلانیمقام چطوره  
فکرت ایطو چپو میگرد؟ بگونی  
چطو مایه؟

اول قلمه میگیری ، باد ازو ده -  
کلمت آمده هره وتونشته کده میری  
یا اول کلمته فکرمکنی و باد ازو  
قلم و قلمه میگیری و نوشته میکنی؟ ...  
و من در حالی که دستهایم  
سستی میکرد و هر لحظه خطر  
افتادن تهدیدم میکرد ، سرم  
نور کچ شد و حیران ماندم چس  
بگویم تا او نرنجد و نگوید که مغرور  
شده ام . به هر صورت ، روز -  
دیگر در حالی که از جمله زباده  
مهدویدم ، دوست دیگرم پیشتر -  
ویم آمد و گفت : او هو سلام ، چطوره  
ستی ، صحت مبارک ؟ روز روزگار  
زنده کی چطو میگذره ...  
راستی گوش کو ( یک چیزی موکم  
همی ره نوشته کو . خوه یک هکا -  
رم پرسیان کدکه همی فویدا -

بقیه در صفحه ( ۸۷ )

نوشته بلقیس بسل



گفته بودی :

دل کریمه ، همچو پوش کتاب تجیه  
ویران میشود .  
... و خاطره های دیگر که حتی  
یکی آن هم در ذهن نبود و او  
در همان بیرو با یادآوری کرد .  
تا بالاخره خود را نجات داد .  
همین قسم ، چند روز پیش  
در حالی که در سرسویس به جای  
نگران ، من پایدار چس بودم  
و لای یک پایستاده ، دهم  
در میان بیرو را راهرو ، سرو کله  
دوست دیگرم پیدا شد و همان  
ضرب المثل صدق کرد که " بزم  
در حال جان کندن ، قصاب

بکلی از همین کارم پشیمان  
شده ام ، در هر جا که سرا  
میروند فقط بکنی دیگر کسی  
برای گفتن یافت نمیشود بخلاف  
در مورد کارهای نویسنده کسی  
من شروع میکنند .

چند روز پیش یکی از هیمنان  
دوره مکتم را در راهرو " بخل -  
کشی " ده افغانان دیدم ،  
همان راهروی که اگر در ونفها -  
هم ملاقی با یستاده شده صحبت  
کنند و تمام راهرو مثل سرکی که  
ترافیک نداشته باشد و موترها  
متوقف گردند و آدمها یستاده  
و متوقف میشوند . بلی هیمن که  
سلام علیکی کردیم ، شروع کرد :  
چطورستی همراهِ نوشته های  
خدا ، نزنیت ، یادت اس هو -  
طنزه که راجع به سات کهمانو -  
شته کده بودی ، هیچ یادم -  
نمیره :

در ساعت کهمانر که همه چون  
خزان میشود  
حتی چشمهای اولنمره به گریان  
میشود  
او که هموروز او ره که خواندی  
معلم صاحب کهمانره چطور تا شهر  
کده بود ، یاکه پالوفیل مره

دختر به پرسی که همیشه  
مزام او میشد گفت من از تو پر -  
ستی دارم اگر جواب بدی  
باتو از دواج موکم در غیر آن  
از مزاحمت من دست بردار . پسر  
قبول کرد . دختر گفت :  
نام من دوسال و شش ماه است  
حالا بگو که ناہن چیست پسر هر چه  
فکر کرد نفهمید قبول کرد و به  
دختر گفت اگر جواب سالت را -  
خودت بدی من از تو دست  
می بردارم دختر گفت نام من  
سیماست و بعد از پسر جدا شد .

سه شنبه :

به طور عموم صبحگاهان روز  
های سه شنبه هر هفته بسیار  
مصرف و سرگرم میباشم ، زیرا -  
در این روز مجبورم تکلیفم را در  
مقابل جریده ای که مسئولیت تهیه  
مطالب عفو ، طنز و فکاهی  
آنها را بر عهده دارم ، ادا نمایم .

بنابراین از آغازین صبح همین  
روز خود را به دفتر جریده " متذ -  
کره رساندم . طنزها ، کارتونها  
و فکاهیات همکاران قلمی جریده  
را که به دفتر جریده رسیده بود ،  
مطالعه نمود . و بعد از اتمام

دی از آنها را در صفحه اختصاصی  
جریده جایانموده ، بعد از -  
آنکه از ذکر نام خویش در آن صفحه  
اطمینان حاصل نمودم ، دفتر  
جریده را تا روز سه شنبه هفته  
آینده ترک کردم .

آخر باید تکلیف خویش را در  
مقابل این جریده به وجه احسن  
انجام دهم ، زیرا در ختم هر -  
بقیه در صفحه ( ۸۷ )



درم و یکی از روزنامه ها فر -  
ستادم که باتشکر تلفونی  
روزنامه " متذکره از آن تبصره پر -  
محتوا و قوی ، استقبال بعمل  
آورد .  
دوشنبه :

در این روز يك نقد بسیار  
خوب و جانانه بالای یکی از قلم -  
های نشر شد ، از طریق تلویزیون  
با استفاده از اصطلاحات عجبا -  
رات و کلمات تخفیکی که در یکی  
از کتب فن سمناتوگرافی به کار -  
رفته است ، نوشتم و یکی از جر -  
اید غیر سرکاری ، برای نشر  
فرستادم که با اظهار سپاس و -  
امتنان قبول شد .

یکی از مجلات کشور ، جهت نشر  
به نام خود ارسال داشتیم ، که با  
تشکر پذیرفته شد .

یکشنبه :  
در آغاز این روز شوق نوشتن  
يك تبصره پر محتوا و قوی در -  
بفرم جوانه زد . بنابر فوراً دست  
و استین را برزده ، کلکسیون  
سال روان یکی از روزنامه های  
کشور را در مقابل کشورد نخست  
باشانی قسمتهای از سرفالات  
مقالات ، و تبصره ها ، تبصره  
بی تازه بی را استخراج نمودم  
بعداً همین قسمتهای نشان  
شد ، را یکی با دیگری پیوند  
داد ، روی صفحه کاغذ آو -

به نام و نشان من ، به مثابه  
يك ژورنالیست پرکار و مبتکر  
مخصوصاً در مطبوعات کشور  
بسیاری ها آشنایی کامل دا -  
رند و میدانند که من ژورنالیست  
مستعد ، پرکار و مبتکری میا -  
شم .

خوب ، اگر احیاناً در میان  
شما خواننده گان محترم کسی  
وجود داشته باشد ، که برای  
بار نخست به اسم من آشنا -  
می شود و از استعداد ، پشتکار  
و ابتکار من اطلاعی نه دارد ، پس  
لطفاً به مختصری از یادداشت -  
های مطالبی که طی هفته روان  
برای جراید ، مجلات روزنامه -  
های کشور تهیه نموده ام ، توجه  
نمایند :

شنبه :  
داستانی را که از يك مجله  
خارجی هم زبان ، انتخاب -  
نموده بودم ، بعد از تغییرات و  
نوآوریها بیرون نویسنده  
به دوست فرهنگی ام ، مسؤول



## صلوات الله وسلامه عليه

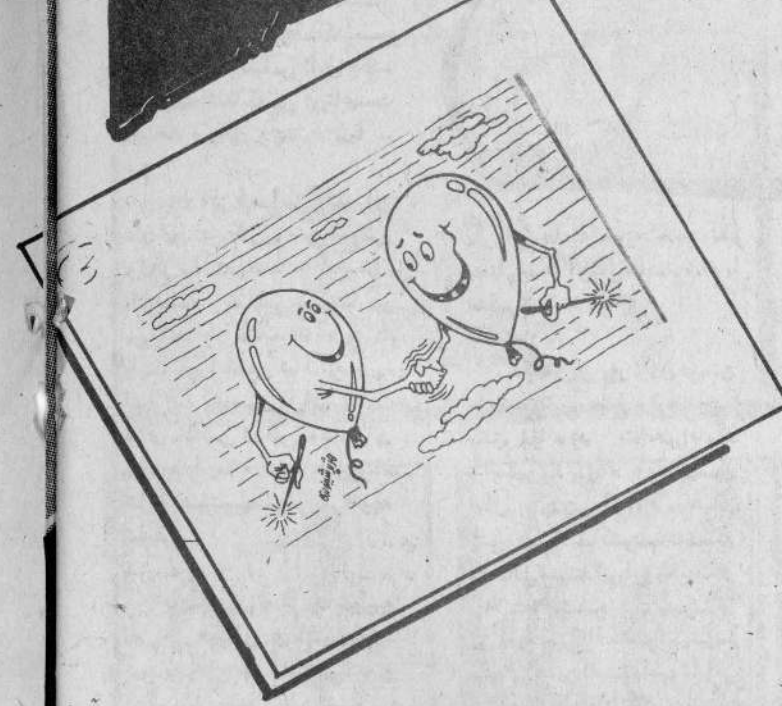
سند لاسه د سر و سونډه تم ځای کی چ مخی شوی .  
— به یی په پېژدی . ۱۰۰ ډله خلکو پر سینه وکړی چی غوږ والی یی راغونډی  
وړ هله داغېز د پوی نیم زالی شېش وچې له کپه غوږ څخه یی سری  
وښی روانی وی اود نورو ښځو په کپه کپه کی یی تکی وھلی . ښځی  
غوښتل چی په کپه یی کی ځان له د روزی راوغورځوی ځکه چی  
له غوږه والی سره یوځای یی د غوږ توتی هېڅوځنی الوړولی وه ځکه کپه  
کپه دومره لږ وه چی خپل پری شوی غوږ ته یی هم لاس نه رسیده .  
ددی پېښی په لیدلو سره په چیرت کی شوم اوله ځانه سره یی وویل  
چی کپه پره ښځه خوشو ځله ترنا ښه کپه پر خطرناکه ده ځکه چی  
نا ښه کپه پر وازی د خلکو چیرونه پری کوی ځکه کپه پره ښځه  
د خلکو غوږونه پری کوی .  
اوله دی سره جوخته ددی زېږ هغه مشهوره وینا راپاده شوه  
چی وایی : صد زدن زگر هک زدن کپه پر .

## غزل

پس له څوکلونه خلاسه فاکولتسی شی  
بها هم میس په ارمان دملاتسی شی  
توله ورځ وهی چر تونه په شمه کی  
که ویا د ورته شخونه دگدنسی شی  
د دیوای چی کپ یی وښلی سری دی  
چی ویا د ورته پوتوالی د شولسی شی  
د پلواود چلو وختونه لار ل  
اوس یی تش په دفتر ونوکی کسی شی  
د پره قدر یی چی نوم همی یادسی  
آخر جوړی په قورسی ته ترانسی شی  
وھیق الله زره سواند

## دینجاری هلی

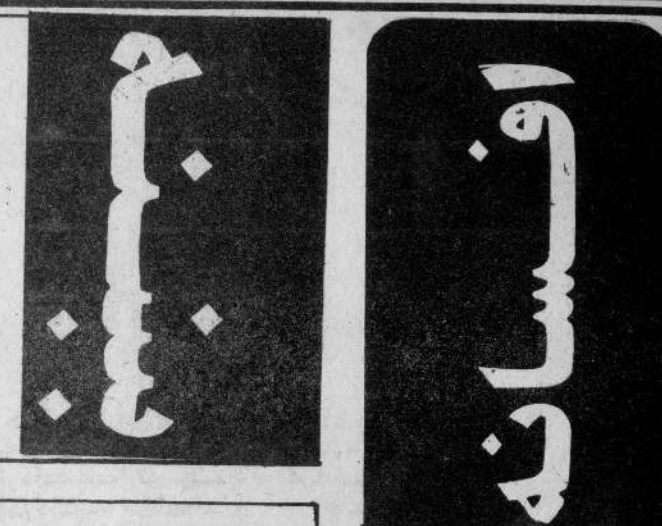
هتی مال : بالڅوون



## هتی وال

## اوطوطیان

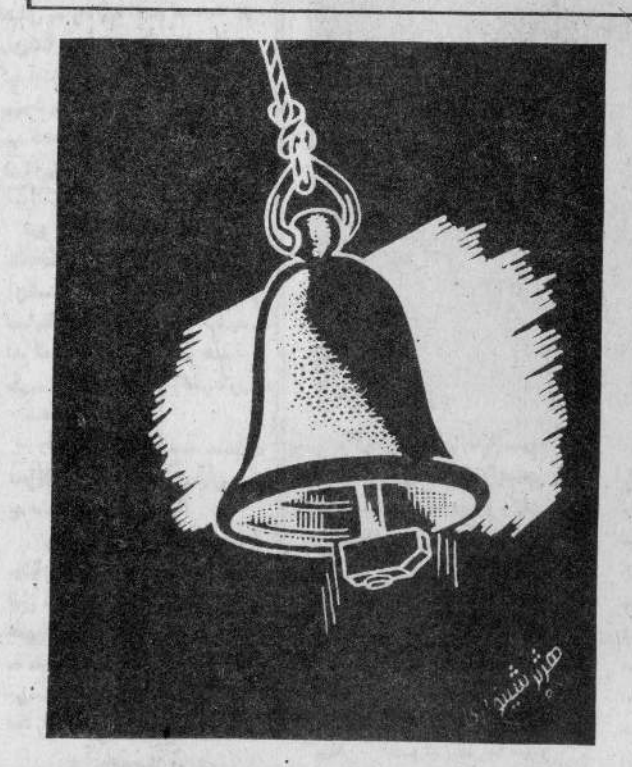
وايي چی دینجاره هتی هتیهوال دخپل هتی ترڅ ولاړه اوطوطیا  
یی څرخول اوطوطی یی په ځمکه هیل یی دهتی په درشل اودیم یی په  
هتی کې دپوکری له پاسه کهنولی و او اخیستنکی یی ورته راپلل . په  
دی وخت کی هتی لاری ورته راوگرځید او پوښتنه یی ورځنی وکړه :  
— وروړه اوطوطی په څوڅرخوی ؟  
هتیهوال ځواب ورکړ :  
— هر پوجلا هچلا به لری . دغه طوطی چی پر ځمکه ناست دی قیسه  
یی زرافغانی دی داچی دهتی په درشل ناست دی . دوه زره او  
هغه چی دپوکری پرسر ناست دی . د ری زره افغانی به لری .  
اخیستنکی ورځنی وپوښتل :  
— مگرودی ته ویل چی دوی هر پوکم هکیم کمالونه لری ؟  
هتیهوال په ځواب کی ورته وویل :  
— دغه طوطی چی پر ځمکه ناست دی . او به یی زرافغانی دمد اکمال  
لری چی هم په خپله په خبرو پوهیږی او هم پل پوهولی شی . داچی  
په درشل ناست دی . هکمال یی دادی . چی په خپله خبره پوهیږی  
خپل په خبر نه شی پوهوالی اودا دیم چی دپوکری له پاسه ناست  
دی . هغه په خپله خبره پوهیږی . سزی او نه پل په خبره پوهولای شی .  
لاری ورځنی په حیرانی وپوښتنه وکړه :  
— توددی علت څه دی چی دپوکری له پاسه ناست طوطی ته  
خپلو خبرو پوهیږی او نه پل پوهولی شی مخینه یی د ری زره ده ؟  
هتیهوال یوه مانا لرنکی موسکا وکړه او ورته وایی وویل :  
دا ځکه چی په دی نورو اوطوطیا نسی امر مقرر کی دی .



وايي چی په پخوا زمانوکی  
تولو ژوند پو موجود اتوڅر ی  
کولی . کپه ورځ دوه زرگاه سره  
نښتی وواو څلک یی تاغی تمولا پو  
پو ویل یی په خپلو تهر وښوکیو  
باندي د ورو سره ژوبل کړی وو  
چی د دواړو په مخونو د وښو څڅی  
مالویدل او ښوکی یی سری  
وی . په دی وخت کی کوم  
کهرک ننډا چی له پوزرک نه  
پو ستل :

— ولی خپل هښونه په ښو  
که وهی او ورسره چکړه کوی ؟  
زرک له دپو څخه څڅی  
څوڅله په ښوکه ووهله او ځواب  
یی ورکړ :  
— زه ځکه ورسره چکړه  
کوم چی هغه دپل د لاس له  
گرځیدلی ده . د همدی له  
پاره هغه ته ایه اودانه ورکوی  
چی لماره یی وچ نکوی .  
کله یی چی له پل زرک څخه  
پوستل . هغه هغه ځواب هم  
د لومړی زرک په څیر . ایه مقابله  
کی له ښکیل زرک سره یی چکړه  
د ځاه رواق باله .  
هونیا راوڅهرک سری ددی  
پو ویل ځوابونه په اوږد لوسره  
موسکی شو او غوښتل یی چی  
دواړو ته قناعت ورکړی . مغور کا  
خپلو مالکانو په پنجو کی غوښدی  
کړل اود پل ورځی چکړی له پاره  
یی شرطونه سره پری وښل .

دوه صابونه . . . . می رانهول .  
د سر و سونډه ځای ته راغلم .  
سریس ته د پورته کیدو په وخت  
کی می یو لاس ښځه چې ته ننو .  
ما هم تنگه وښو . خود لاس خا .  
ونډه په حق جانیه خبره راته وېله  
— لاس می خطاوت ده پریو ښځه .  
څو تنو نور وښځ راوا را وواوسی  
ویل :  
— وښځه . و ښځه . . . .  
پوه ژوره سامی وښځه را وواوسی  
ولاړم . لا پو ځای ته وښځ . وی  
سهار کله چی شمې ته لاړم



زما د حاضری خانه قید شوی و .  
د حاضری مامور راته وویل :  
— شپه هستا حاضری سپوا .  
قید شوی ده . نوکه څه پکی  
ولیکم نور مامور به وای چی  
ساخته کاری کی کړی ده . خو  
نن هم ځکه هبله وړج چی راته  
غلی خانه به درته سپنه پرمزم .  
وښځه :  
— زهم د شمې څخه  
چکړوتم او پاترته په سودا پسی  
لاړم . خود هڅو وچوڅک .  
چی یی غور واکړ سوکړ د مستری

## کله کله غبرگانی

وايي چی د دوه تنو سره دعو  
وه اود قیصلی له پاره دیم گړی  
ته لاړل . لومړی تن ددی له  
پاره چی دیم گړی دده په  
پلوی پرېکړه وکړی . دپو ښکلکی  
ور ښځه پکړی یی ورته ورکړه .  
کله چی د دعوی پل لوری خبر  
شو . هغه دیم گړی ته یی هماغه  
ماښام خپله لنگه غوا کورته وروستله  
د دعوی د سپینولو په وخت  
کی دیم گړی د دوه تن په  
گټه خبری کولی . لومړی تن  
غوښتل چی د دیم گړی پام  
خپل لورته راواړی خود ده په  
گټه خبره وکړی . څوڅله وښو  
خپله ایه خپله پکړی یی کوتی  
ووھلی هغه د دیم گړی پام  
نه شو . په پای کی یی غوڅ ورته  
ویل :  
— پاره . . . . نن څومره ښه  
په پنی مخوکاشکی هغه نوی  
پکړی دی پوسر کړی وای .  
دیم گړی چی سهار  
دلنگی غواښدی خورلی و ی  
او څو ځای و . هغه کتابه  
د پکړی خاوند ته وویل :  
— وهله می مخونوی پکړی  
غواوځوړه .  
ایه دی پل د دوه دغوا  
خاوند وکله .



# ورزش

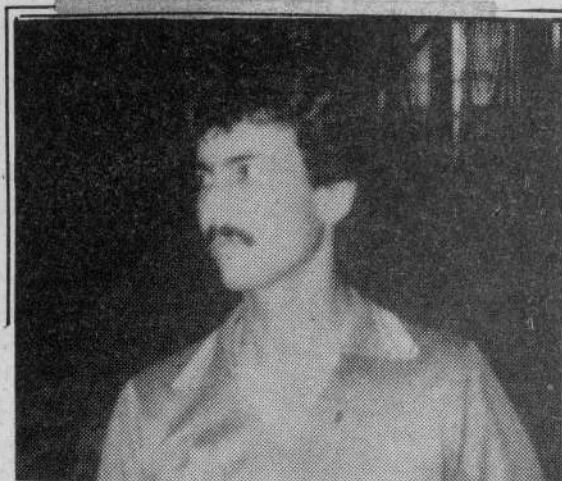
## سرویس

### پاس، شوت

و جوان مستعد و لا قند و رزش والیبال صحبتی را انجام داده ام که با هم بخوانم:

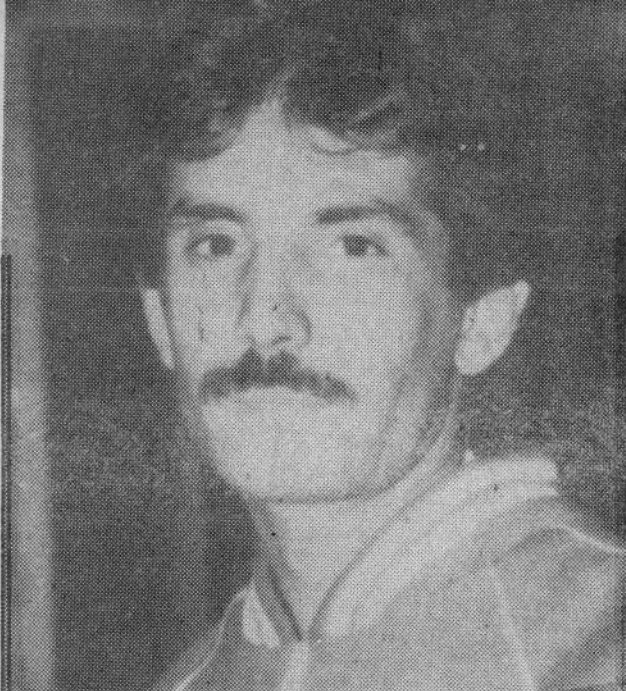
از سال ۱۳۵۶ نظریه تمرینات متواتر و مشترک را به عضویت در تیم ملی کشور پذیرفته شدیم. سالهای قبل که از طرف کمیته ملی المپیک مسابقات زیر نام مایه کابل راه اندازی میشد که سه دور داشت که در همه مسابقات سهم داشتیم و اثر موافقت من در این مسابقات در سالهای ۶۱-۶۲-۶۳ موفق به اخذ مدال طلا شدم. باید بگویم که مسابقات من همیشه در سطح بالایی بوده یعنی همیشه

والیبال که در زمره ورزشهای اجتماعی جای مطلوب خود را احراز داشته است اولین مرتبه در ایالات متحده آمریکا به دفع به سال ۱۸۹۰ توسط معلم آمریکایی ویلیام مارکس عرض وجود کرد. که ابتدا این ورزش نه نفری بازی میشد البته به شکل ثابت و بعداً نه نفر به شش نفر تقلیل یافت باز هم به شکل ثابت. اما طی سال های اخیر بازیهای دورانی به وجود آمد که از سرعت عمل بیشتر در جریان مسابقه استفاده به عمل می آید. که ورزش والیبال متکی بر این تکنیک هاست سرو-



در مسابقات فاینل مسابقه دادیم که همه بی آن را میفهمیدند سرگذاشتم. در این مدت جا- لبتترین مسابقه من با تیم گر- جستان شوروی بود که بعد از چندین سال وارد کشور ما شده بودند و این مسابقه در یو- هنتون کابل تدویر یافته بود تا- نستم سه مقابل یک در مقابل تیم حرفه موافقت حاصل نمایم زیرا بقیه در صفحه (۸۹)

پاس گرفتن میدان پاس- حمله و شوت میباشد. در کشور ما اگر چه در قسمت این ورزش طوریکه لازم است توجه صورت نگرفته است حتی احتمال آن هم- رود تا این ورزش آهسته آهسته خوشتر از این نوعی سایر ورزشها مجزا ساختار و از میان برود. اما جوانان هلا- قندی خاصی به این ورزش دارند که در این رابطه با عبدالحمید "صافی" عضو تیم ملی کشور



## فوتبال فریاد میکشد

بوده است ولی با تمام اینها همه ساله تورنمنت های فوتبال برگزار میشود چنانچه طی سال روان مسابقات فوتبال جهت گزینش بهترین بازیکنان برای تیم های ملی و جوانان و جوانان از جانب فدراسیون فوتبال به راه انداخته شد. بازیکنان و تیم های مختلف که انتخاب و تحت نظر تیم های مربوط به نتایج خوب ادامه میدهند همچنان مسابقات فوتبال مناسبیت هفتاد و دوم - - - - -

الگرد استرادیان استقلال کشور نیز چندین قبل همراه انداخته شد. تیم های از جمهوری ازبکستان شوروی جهت انجام مسابقات دوستانه دعوت گردیدند که تقاضای خوبی را تیم های ملی، جوانان، ماردو و خاندوی به دست آوردند.

نظریه ریاضت همیشه های بزرگ ورزش کشور میکنند: - - - - -

مسابقات فوتبال در ایالات متحده آمریکا به دفع به سال ۱۸۹۰ توسط معلم آمریکایی ویلیام مارکس عرض وجود کرد. که ابتدا این ورزش نه نفری بازی میشد البته به شکل ثابت و بعداً نه نفر به شش نفر تقلیل یافت باز هم به شکل ثابت. اما طی سال های اخیر بازیهای دورانی به وجود آمد که از سرعت عمل بیشتر در جریان مسابقه استفاده به عمل می آید. که ورزش والیبال متکی بر این تکنیک هاست سرو-

وضع برگزاری مسابقات در کشور ما به شکل قابل قبولی در حال حاضر قرار دارد. وضع برگزاری مسابقات را میتوان ریاضت بخش ترازوهای قبل دانست زیرا طی سال روان طوریکه قبلاً اشاره شد مسابقات به منظور رشد استعداد های ورزشی و برپایه سالم بین ورزشکاران تبادل تجارب و ورزش بقیه در صفحه (۶۹)



# باسکتبالیست موفق

ورزش موافق بودند که تیم ملی را تشکیل داده بودند .  
بالاخره به مرور زمان عرصه ورزش دختران چنان گسترش یافت و محدود گردید که کاملاً جسم ها از هم پاشیده شد مباحو -  
فصل اطلاع حاصل میکنم که در این اواخر دوباره تیم های ورزش دختران آغاز گردیده و بهگمرانه دنبال میشود . یکی از ورزشکاران سابقه دار تیم دختران ملحقه صنوبری ملی کشور میباشد که در این عرصه به مدت طولانی در این عرصه بوده

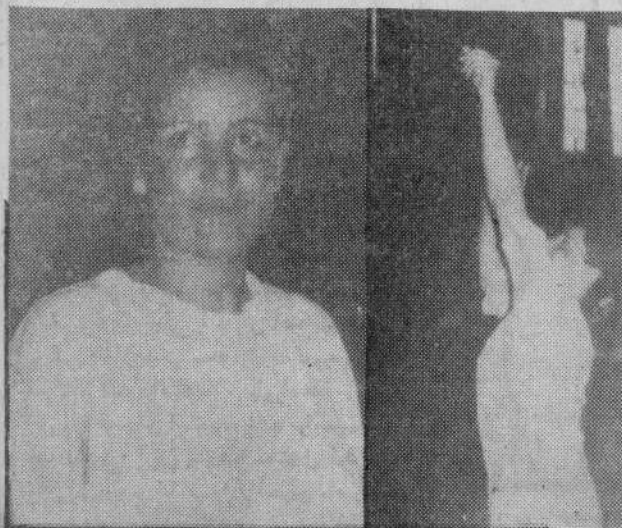
باسکتبال که در سال ۱۸۹۱ توسط معلم آمریکایی چمبرز -  
سپیده به وجود آمد آهسته آهسته در سال ۱۸۹۶ انگلیس -  
فایز قابل ملاحظه در عرصه این ورزش رونق گرفت بهایند علاوه نموده که در سال ۱۹۰۶ -  
بقاع المپیک اروپا این ورزش در سال ۱۹۱۳ مسابقه المپیک آسیای آن برگزار گردید .  
البته مرحله اول انکشاف این سبورت را بهین سالهای ۱۸۹۳ - ۱۹۱۸ میدانند و



## حرکت سریع

ورزش را آورد . نکته و در مورد اینکه چرا این ورزش را گزیده است میگوید : " فکر میکنم سبک له انتخاب به ذوقها و سلیقه ها و خواسته های شخص پیوسته و زرق دارد . افراد بسیار درک همین نیاز هاوری سکوی انتخاب می ایستد که يك اندازه موارد یاد شده و يك مقدار هم محیط انسان را كم میکند تا گزینش رشته های مختلف ورزش یا سایر رشته هارا به دست خود بگیرد روی این اصل من این ورزش را انتخاب نموده و ریز تا ریز نسبت به این ورزش علاقمند ی ام بیشتر می شود . -  
قسمیک میدانم تکواندو و تنوع است و تکواندو هیاتنگ و تکواندو ندوی پوسه تقاضا این دو سبک در چیست و شما کدام آهاترین من کنید ؟  
- این دو ورزش فرزندان سبک مادرانده در تکواندو هیاتنگ نیز هیو و تکواندو پوسه حرکات دست و پا و سایر نقاط بدن وجود دارد . با وجود گونه گون بودن سبک ها فنی و اهداف در هر ورزش به يك نقطه ختم میگردد . يك مساله البته بهیچ درصفت (۸۷)

تکواندو و ورزش سبک کمد رکشور چون زاده شد و در کشور جاپان رشد و نمو نموده است و از شروع ظهور این ورزش هنری رزمی مطابق به شرایط و ریز کاران وقت دلبسته گاه خود را داشته است و با گذشت زمان این ورزش به انتهای رشد خود رسیده و در همه جهان پخش گردیده و از چندین سال به اینطرف شاهد موجوب دیده این ورزش در کشور خود مان هستیم .  
این ورزش نهیای رزمی که آراسته با تخنیک های تفصیل هنری است سبکی از جوانان و نوجوانان شهر مانرا به سوی خود کشانیده به حدی که جوانان علاقمند به این ورزش به مصارف شخصی به ایجا د و احیای کلب های این ورزش در نقاط مختلف شهر و روستا کشور پرداخته اند :  
در این زمینه با ورزشکاران استخدام این رشته احید جاهد سخنانی را تهیه نموده ام که تقدیم شما میگردد :  
احید جاهد از سال ۱۳۶ البته به قول از خود شریه این



وی که از شش سال به اینطرف عضویت تیم ملی را کسب نموده است میگوید :  
اساس ورزش باسکتبال را تخنیک و تکنیک درست و علاقمندی و ورزش باسکتبال ورزش اجتماعی و هیو گانی بوده در این از تخنیک های چون فول و باکینگ و پل کار گرفته میشود و يك ورزشکار باید در نظر خوب باشد سبک خوب و شوت خوب داشته باشد .

مرحله دوم انکشاف آن را در این سال ۱۹۱۹ تمییز کرده اند . اولین مسابقه باسکتبال زنان در کشور فرانسه در سال ۱۹۳۳ برگزار گردید و بهیچ جهت بازیهای المپیک در سال ۱۹۳۸ شناخته شده اولین برنده گان این مسابقات از میان بازیکنان کشور آرژانتاینه تبار بودند در کشور خود مان این ورزش از سال ۱۹۳۴ به رهتیا -  
بی يك معلم آمریکایی را پیچید گردید .

در این سالها این ورزش بهیچ حال ترقی خصوصاً بهیچ و دختران جوان چنان در این



# جنگی اصفهان

بطوری که گفتم قصد داشتیم بعد از خاتمه جنگ اصفهان به فارس برویم و دماغ سلطان فارس را که بمن ناسزا گفته بودیم به خاک بمالیم ولی از سر رفتن به بوسه پیکه بمن اطلاع دادند که مرتبای دیگر (توک تانمش) ماورا النهر را مورد حمله قرار داده است.

تا وقتی که در ولایت مرکزی ایران حرکت می کردم سربازان من از سرما معذب می شدند. ولی بعد از این ده از (ری) می گذشتم و وارد دامنه های کوه البرز می شدم. سرما شدت می کرد و من می باید در سرمای زمستان از آذوقه بایجان و آنگاه از کوه قاف بگذرم تا بتوانم خود را بشنور قهقاری برسانم.

از اصفهان تا (ری) هوا معتدل بود از اینکه از ری گذشتم هوا سرد شد و رسید به سبزوار طوری بود که شدت کرد که من مجبور شدم فرمان توقف صادر نمایم. زمین مستوراز برف بود و احتمال داده می شد تمام اسبهای ما از برفد پهلکت برسند. من گفتم که باعتبار برای نگهداری اسبها اصطبل های موقتی بوجود بیاورند و تهرهای بزمین نصب کردند و اطراف هیالای آنها را با نمد پوشانیدند و از نمد خیمه ها برای پوشاندن اصطبل ها استفاده کردند و مالک های خود را در آن اصطبل های موقتی جادادیم بعد از اینکه دوره شدید سرما گذشت برای افتادیم و از راه طوس و کوه چان (قوچان) خود را به ترکستان رسانیدیم. از آن پس هوا معتدل گردید و وقتی من بمسرت رسیدم آخرین ماه زمستان بود. در مسرت بهرمان پنج روز توقف نکردم زیرا سوگند یاد نمودم که اوقات خود را در صحرا بگذرانم و در شهرها زیاد توقف نکنم. زیرا توقف کردن در شهرها سبب میشود که انسان متعایل به خوشگذرانی بپردازد و من با خدا عهد داشتم که هرگز در خوشگذرانی نگیرم.

من هشتاد هزار سرباز به پسر (شهنشهر) دادیم و گفتم (توک تانمش) را بقتل برسان و سرش را برای من بفرست ولی اگر گنجهت کشورش را بکیران کن و بگرد من بدانستم که (توک تانمش) مشکوک است بکیران چون فهمیده بودم که مردی ترسو میباشد و اگر ترسو نبود دینار ماورا النهر را در خواب من مورد حمله قرار نمیداد و هنگامی که کشور من حمله میکرد که من خود آن جا باشم.

اولین کبوتر که از مشرق بکبوتر خانه رسید. فند رسید و آنجا شصت خبر آورد که فرمانده مغولها مردی است با سم (بیل) اورگون.

کبوتر دوبرای من خبر آورد که قشون مغول بین ده تا دوازده (تومان) است یعنی بین یک صد تا یکصد و بیست هزار نفر. از وضع راه پیمائی قشون مغول فهمیدم که آهسته حرکت میکنند و حدس زدم که سر

میرفتیم اسبها را با تواله میبردیم زیرا نه فرصت داشتیم که آنها را در مراتع رها کنیم و نه امکان داشت که با خرید عقیق حمل نمائیم. همین به علایه او خبر داد قشون دشمن را می بیند و من آری راه پیمائی را رها کردم سواران خود را آری چنگی دادم. پنج هزارتن از آنها ماوراء ندر که در موقع جنگ از یکصد و چهل هزار اسب بدست نگاه داری نمایند. شصت و پنج هزار



## مینم



بازان مغول بازن و فرزندان خود حرکت می کنند و اینکه وسیله نقلیه کافی ندارند. هنوز کبوتر خانه ها من طوری کامل نشده بود که من بتوانم از مسرت قدم برای اطراف کبوتر قاصد بفرستم و کبوتران قاصد از اطراف بمسرت می آمدند. لذا من نمی توانستم استعمال کنم که راجع به علت کندی حرکت قشون تحقیق نمایند. این بود که مصمم شدم برای بهیتم و باستقبال آن قشون بروم.

کبوتران قاصد مرا از خط سیر آن قشون مطلع میکردند و من دانستم از کدام راه بمن نزدیک می شوند. من با هفتاد هزار سوار که هر یک دارای دیدت بودند بسوی مشرق عزیمت کردم تا این که خصم را غافل گشتم. زانداست بگویم که وقتی ما بسوی مغولها

سوار دیگر را منقسم به چهار قسمت کردم و سه قسمت آنها هر یک از پانزده هزار سوار تشکیل شد. آن سه قسمت جناح راست و جناح چپ و قلب قشون بود و بیست هزار راهم در ذخیره نگاه داشتم که در موقع ضرورت از آنها استفاده کنم.

وضع من طوری بود که می توانستم بدشمن شبخون بزم ولی بدو علت ترجمه دادم که هنگام بروز بدشمن حمله ور شوم. اول اینکه چون قشون دشمن بزرگ و شماره سربازانش بین یکصد تا یکصد و بیست هزار نفر بود هنگام شب بدو موقع شبخون بمن سربازان من بی نظمی بوجود می آمد و ممکن بود که آنها دوست را از دشمن تمیز ندهند. دیگر این که غم داشتم (بیل - اورگون) را زنده دستگیر کنم و او را بهیتم و از وی بهرسم

بچه جرئت در صد دیر آمد که بچنگ فرزندان چنگیز برود؟ سرانجام من بجای رسیدم که با خصم بهر از بهار فرستاد فاصله نداشتم و در آنجا اسبهای بدتر را رها کردم و آنها را تحت حفاظت سربازانی که می باید عقب بمانند قرار دادم و به سربازان گفتیم استراحت کنند و بگذارند که اسبها نفس تازه نمایند. در نیمه شب برای افتادیم و چون وقت کافی داشتیم با عریض قدم برداشتم. پیروزیم. همین که طلوعه بامداد می شد بچنانچه خود دستور دادم در دو طرف من که قلب قشون بودم قرار می گرفتند.

حرکت چهارم من چنین بود. سواران که در سواران از مسرت تا مغرب گشته اند و ولایت بوسه شمال میبرد منسره ای نیست که من بتوانم در اینجا ضعف کنم و شاعر

مش کوفتند در آنجا خانه و قش عام می کردیم. من دستور دادم بودم که (بیل - اورگون) و افسران من را زنده بدستگیر کنند و چون ما اردگاه را بدست آوردیم (بیل - اورگون) بده ای از افسران مغول اسیر کردند و من تیر می کردم که (بیل - اورگون) مردی است قوی هیکل بلند قامت و وقتی او را نزد من آوردند سر از ساداشتم من تجاویز نمی کردم. من از او پرسیدم آیا تیری میدانی یا نه؟ معلوم شد که (بیل - اورگون) جز زبان مغولی زبان دیگر را نمی داند. من بوسه دادم. از او پرسیدم تو با چه جرئت بفراتفا دی بدو تیر میزدی بود؟ (بیل - اورگون)

# لاامور اهل انگش

گفت من تصور نمی کردم که تو این اندازه قوی باشی. گفتم تو آن قدر زبون هستی که من نمی خواهم تو را بقتل برسانم ولی تو و اسیرانت را حبس خواهم کرد و آزاد نشان نخواهم نمود مگر این که من قیدی بدیده باشم. (بیل - اورگون) گفت من حاضر نمی ام از اسبهای زاده ایجاد دارم بقوی هم مشروط بر این که مرا آزاد کنی. گفتم راجع به اسبهای که ایجاد آری حرف نزن چون همه مال من است زیرا غنیمت جنگی می باشد و قیدی ای دیگر من بد تا آزاد شتم. (بیل - اورگون) گفت من در کشور خود اسب و کوفتند زیاد دارم و آنها را بتو خواهم داد تا آزاد شوم.

مدت دو روز مذاکره راجع بقیدی ای که باید (بیل - اورگون) و افسران او بپردازند ادامه داشت و عاقبت من موافقت کردم که (بیل - اورگون) شصت هزار اسب و دو بیست و پنجاه هزار کوفتند بمن بدهد تا آزاد شود و قیدی هر یک از افسران او را که اسیر من شده بود هزار اسب تعیین کردم. (بیل - اورگون) مرا مردی ساده تصور کرد و بود و گفت عده ای از سربازان خود را با من بکشتند و درجا بنای دیر ما مغول ها را

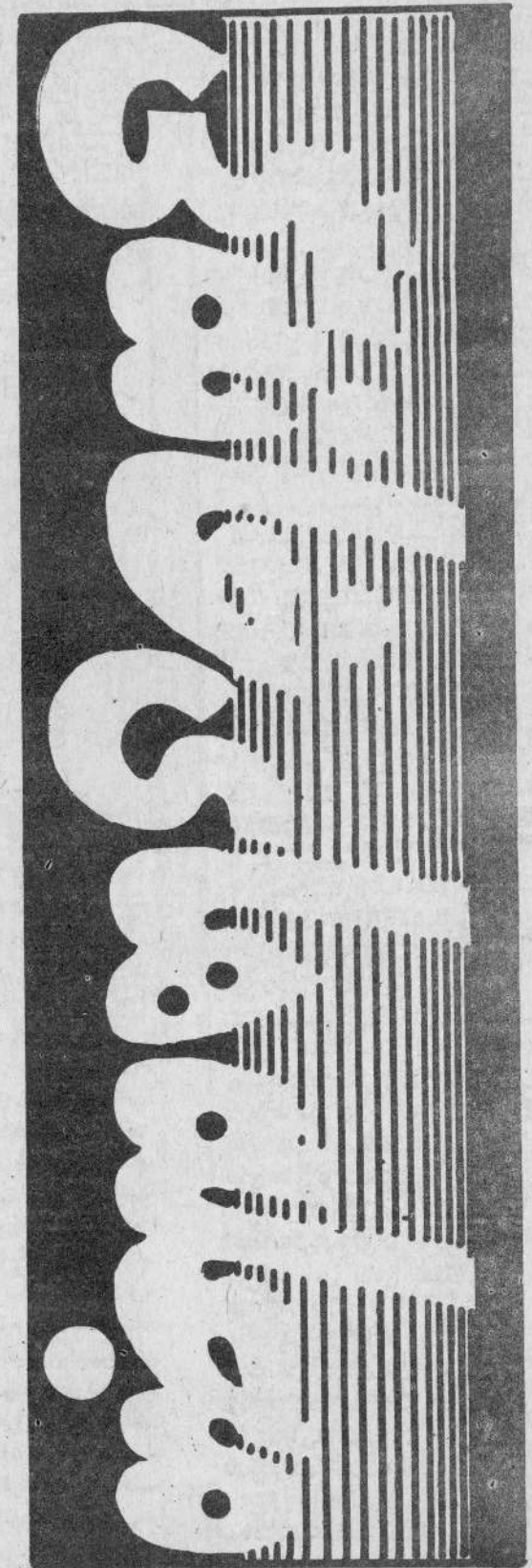
به مغولستان بفرست تا اسب ها و کوفتند سا را فراهم کنم و برای تو بفرستم ولی من در خواستش را که میدانستم حيله است نزد برفتم و گفتم تو و افسرانت و اسیران خواهید بود تا وقتی که اسب ها و کوفتند را از مغولستان بیاید. (بیل - اورگون) گفت آیا میدانی از اینجا تا مغولستان چقدر راه است و چقدر فرستادگان من به آنجا و مرا بخت از قتل نستان یا اسبها و کوفتند چقدر طول می کشد. گفتم این فکر را می باید موقعی که هنوز غم حمله بشنور منتر کرده بودی بکنی. آنکه با وی اتمام حجت کردم و گفتم از حالا تا فصل پاییز فرصت داری که اسب ها و کوفتند را از مغولستان بیاورم چنانچه و اگر تا روز پانزدهم برج عقرب که دو ماه من پنج پاییز است اسب ها و کوفتند ان بمن نرسد تو را خواهم کشت و با افسرانت نیز همین گونه رفتار خواهم کرد.

من می دانستم که سلطان شکست خورده مغول نمی تواند شصت هزار اسب و دو بیست و پنجاه هزار کوفتند را بیاورد که به ماورا النهر برساند و با وقت که اسبها و کوفتند را با کله های کوچک براه بیاورد بسوری که مجموع آنها تا نیمه برج عقرب ماورا النهر برسد. (بطوری که دیدیم تیمور لنگ تا اینجا حسابیام را از روی ماههای قمری تعیین میکرد و این جا از روی ماه شمسی تعیین می نمود و ماورا النهر هشت ماه قمری مورد احتیاج بوده و هم ماه شمسی ما رمل بیرون).

فصل بهار و آنگاه فصل تابستان فصل سردی شد و اثری از اسبها و کوفتند ها ی (بیل - اورگون) بچشم نمی رسید. در آن سال من در ماورا النهر بودم و قسمتی از اوقات خود را صرف تمشیت قشون کردم و قسمتی دیگر را صرف آبادانی مملکت نمودم و در نتیجه به تربیت فرزندان خود پرداختم پس چهارم من (شاهین) در آن موقع طفلی هشت ساله بود و میتوانست بر اسب سوار شود و کلاه های کوچک تیراندازی کند.

وقتی شاهین بدنها آمد و من نام او را انتخاب کردم و آن نام را بروی گذاشتند و در گوشت طفل اذان گفتند یک شب خواب دیدم. در حال رو بیا مشاهده کردم که هفت کودک شیرخوار که همه پسر هستند مقابل من قرار گرفته و من اسم چهار تای آنها را میدادم و آن ها مو سوس می باشند به چهار نگر - شیخ عمر - مهراش شاه شاهین. ولی از اسم سه کودک دیگر بی اطلاع میباشم و شکست آنکه از بالای سر کودک چهارم که شاهین باشد دم گاو کوهی و بخته بود. ادامه دارد.





چندی پیش اتحادیه زورنالستان افغانستان را به خیر داد و وکانسوری را به منظور ارزیابی مجلات خا-نگسی راه اندازی نمودند که در نتیجه مجله "بهاران" جایز مقام اول و مجله "شمس" دوم و "گلستان هنر" جایزه سوم را کسب نمود.

ما فرصت آن را یافتیم تا با دوستان از سو و لیس این مجلات صحبتی انجام دهیم که نخست سیر صحبت را با نیلاب موج

مدیرمسئول مجله "بهاران" می آغازیم.

او میگوید:

از سالها قبل این روز را در سر میورور اندم که خود صاحب نشریه می باشم تا در آن مطالب بدون سانسور به نشر برسد تا این که به سال ۱۳۶۵ به تشویق و رهنمایی دوستان نزدیک نیلاب پژواک مجله می راتحت نام "بهاران" بمسئولیت گرفتم و در آن انتشار مطالب آموزشی هادی هخیری و ذوق قی را آغاز نمودم. این که چرا مجله ام عاری از مطالب سیاسی است باید گفت که در نشریه

## از مجله خانگی بهاران



نیلاب موج

ان پید که جوانان شرقی را به تنهایی خود گشتایند است

پروزی از مد به نظر من از سلیقه و علاقه هر جوان چه غریب و چه شرقی نمایندگی میکند و اما تدوین بودن داخل چوکات و در عین حال متناسب و خوشایند آنچه اکثر جوانان غرب بنام مد از آن استفاده میبرند در حقیقت یک نوع "انراط" میباشد که صرف مقبول خاطر خود همان جوانان و بعضی از جوانان مالک شرق قرار میگیرد و البته به طور کلی خلاف اینگونه فیشن ها میباشد. متأسفانه اکنون از اینگونه مد ها در همه کشور ها و منجمله کشور خودمان نیز توسط جوانان استفاده می شود و اگر از خود جوانان کشور مان از آنانیکه پیرو اینگونه مد

ها اند درین مورد پرسیده شود بهشتی نه این جواب را داد رند "مردم کشور ما تا هنوز با این گونه مد های پیشرفته آشنا نیستند و از سبب آنها بالا میباشد این فیشن ها و مد ها را اشخاص روشنفکر دوست دارند." جواب جوانان را ضح است بویا که که قناعت دهند نمیشاید غلط هم میباشد چه سبب بلند و طرز تفکر روشن به لباس و خصوصیات ظاهری وابسته نه بلکه به سطح بلند دانش و معلومات اخلاقی و زیبایی شناسی رابطه دارد. درینور توجه است که اگر جوانان غریب دست به اینگونه کارها میزنند در کشور های پیشرفته شان چندان

های دیگر کشور موضوعات سیاسی به حد کافی به نشر میرسد و چون خواننده گان مجله بهاران پیشنهاد نشر مطالب سیاسی را ننموده اند بنا برین هم ذوق آنان را مد نظر گرفته ام.

اود رمورد این که ایاتصور منمود که مجله اش مقام اول را بگیرد چنین گفت:

ابتدا فکر میکردم که شاید مجله ام درجه اول را نگه دارد و هراس داشتم از آن که شاید در آن جا هم واسطه و شناخت هانقش مهم داشته باشد که خوشبختانمان طور نبود.

وقتی از او پرسیدم که چسی کمبودیهایی در مجله تان وجود دارد گفت:

تازه متوجه شده ام که مجله "بهاران" فاقد مضامین پشتو است که ازین پس درین قسمت توجه به خیر خواهم داد.

همچنان آرزو ام تا مجله ام را به کمک دوستان نزدیکم خطاطی و گرافیک نامی صفحه نوی راتحت کلیشه درجهان ما در آن بگشایم تا از رضای خاطر دوستانی را که علاقه مند به مسایل جهانی اند نیز فراهم سازم.

نیلاب پژواک یکی دیگر ازمدیرمسئولان لایق و صادق میباشد که مجله اش را به نام گلستان هنر و صنف ششم مکتب صفحه کشود.

وقتی صفحات مجله های گلستان هنر ورق زده شوند مطلبی وجود ندارد که بدون تصویر باشد همه مطالب را با علاقه خاص همچو مجله "بهاران" جمع آوری و به جای معین آن جاداده است.

اود رمورد این که مقام سوم را گرفته است چنین میگوید:

خوشوقتم از این که مجله دو ستم نیلاب جان موج جایزه اول را جایز شد چه مجله های مان با هم نزدیکیهایی خاص خود را دارند.

اما یک حرف برایم آزار دهنده است که مجله ام چرا جای سوم را اخذ نمود آنانی که مجلات را بررسی نموده اند اصلاً متوجه نشده اند که کدام مجله قدمت داشته و کی این ابتکار را به راه انداخته است.

شما فکر کنید مجله می را که دو سال

از نشران میکند ترجمه داده اند نسبت به مجله می گسه شش سال قبل شروع به کار نموده است.

نیلاب در مورد دیژاینر مجله اش چنین اضافه نمود:

"ازین که درین و سال کم شروع به کارهای ژورنالیستیک و مجله نگاری نموده ام فقط ثنایت میکند تا مطالب ارزنده و خوب و خواندنی را در آن جا دهم. ازین پس تا حدودی که تجربه حاصل نموده ام میگویم تا با خطاطی و گرافیک بهتر مجله ام را رونق ببشود و بدهم.

مجله سیارون به خاطر تشویق و قدردانی از این مدیرمسئولان تازه کار مطالب را از مجلات شان بر گزیده و به چاپ مود دهد. درین شماره از مجله های شان انتخاب نموده که میخوانید.

با ارزوی سعادت و سربروزی این دوستان و نیز به آرزوی این که در آینده ها کارهای پراثرترین به دست دهند.

مهم هم تلقی نمیکرد و اما در کشور ما کشوریکه در این اواخر بسوی پیشرفت نه بلکه ابتدال روانه است و یکتق تق تق کو بند "بر مغز ها و روحیات مردم که در اطراف اینگونه جوانان زیست مینمایند. میباشد چه قدر خوب خواهد بود که همه جوانان بهر وضع خود به گونه متناسب رسیده از اینکه اوقات گرانبهایی خود را صرف

در فیشن های بهرورد نمایند مغز های فعال خود را چه زی سرگرم مطالعه قلم و کتاب سازند اگر یکبار دست یک جوان قلم را استوارانه گرفت و چیزی به وضوح و بار بهی از خود نوشت دیگر به آسانی ممکن نیست که قلم از دستش بیافتد و یادشش ببرد.

نوشته : ن موج





برگزیده از مجله گلستان هند



نیلاب پشواک

# امید

## زنده گیتے

لقب قهرمان اراده و امید  
داده اند

فرنگ میگویند :

وئی امید و شوق زنده کسی  
در قلب هر کسی وجود داشته  
باشد ، هر مشکلی انسان حل می  
شود حتی نداشتن دست و پا

وقتی به دنیا آمد ، دوازده  
کویک بجای دو دست داشت  
از همان کودکی فراگرفت تا  
چگونه از پاهایش استفاده کند  
در هفده سالگی دیپلوم خود  
را گرفت و به حیث استاد مصر-  
وف کار شد ، مطبوعات انگلیس  
به این استاد زبان فرانسه





## حکمت اللہ حکمتجو از جمال

مینیمه:

نمیدانم از کجا شروع کنم و از کی بنالم. بسیاری از همشهریان ما استند که با آراستن ظاهر خود از نهایت توجه کار گرفته اند و فکر تنظیف کوچه و پیاده‌رو خانه‌هایشان نیستند. خاک رو به هوا و کثافات را از منزل کشیده و در راهرو میاندازند. و به این فکر نیستند که کسانی از آن محل میگذرند. آن‌ها فقط میخواهند خود و خانه‌شان پاک باشد و پس میشود مثالی از بعضی کوچه‌های جمال مینه داد که بسیاری از همشهریان ما بدون در نظر داشتن نزاکت‌های اجتماعی به همچو اعمال دست میزنند و یا هم نمیدانم که زودتر نزد کسی شکایت کنم. این معضله راهرو چه زودتر خود آن‌ها و یا به استنظافات باید حل کنند تا به استنظافات همشهریان ما که از آن محلات میگذرند نشود.

به اداره محترم مجله سپارون  
مجله بی‌پرنفوس شهر است. ولی متأسفانه شاروالی کابل در مورد سرسبزی آن تاکنون هیچ اقدامی نکرده است. خواهی شدیم تا موضوع را مقامات شاروالی کابل در میان گذاشتیم که از آغاز سال ۱۳۷۱ سرسبزی پروژه را در نظر بگیرند.  
با احترام

ککشکا - از تهیه مسکن

## محمد افضل باشند ده افغان تان کابل

شهر کابل از چند سال اخیر که جنگ لعنتی در کشور ما سایه افکنده بیشتر از پیش مرکز رفت و آمد زورنالستان و خبرنگاران داخلی و خارجی شده است و ما به بار دیده و شنیده ایم که حتی گاه گاهی این زورنالستان به گوشه و کنار شهر رفت و آید میکنند و از حال و احوال مردم شهر و سیمای شهر کابل برای کشورهای خود می‌نویسند مردم ما تا الحال همه مشکلات اقتصادی را تحمل کرده اند و میکنند اما حد اقل مسوولین شاروالی و کس هم توجه به نظافت شهر ندارند

جوی‌های نزدیک ایستگاه‌های پل باغ عیسی و تیمور شاه‌سی و فروشگاه که مردم درین تاستان گرم انتظار سربیس را می‌بینند از گدیده کسی و کثافت سرازیر شده است و نفاذت و پاک‌ی شهر هم به جنگ و راه گبری مرتبط است؟ یا این که اشخاص بلند رتبه شهر داری به موش‌های لوکس با شیشه‌های سیاه رنگ از راه‌های مخصوص و پاکیزه تر به دفاتر خود می‌روند و هرگز توجهی این بی نظمی و کثافات داخل شهر خود نمی‌شوند؟

## حامد از مکرویان سوم

در ساحه ناحیه نهم به ویژه مکرویان ها کورس‌های آموزشی برای بلند بردن عینه دانشی شاگردان نیست و شاگردان می‌جورند به خاطر فراگیری این آموزش‌ها در کورس‌های شخصی دوتراز محل بود و باش خود مراجعه کنند و شاگردان این محل با عطش زده کی چشم به راه ایجاد چنین کورس‌ها هستند.

- ایجاد زمینه‌های خوب ویر- و گرامهای دقیق سپورتی در کتاب به مثابه بسته اساسی رشد سپورت در کشور.  
اعمار میدان‌های سپورتی به همکاران نزدیک وزارت تعلیم و تربیه و کمیته ملی المپیک در جهت ایجاد زمینه‌های رشد ورزش.  
- تسوین کلب‌های آزاد سپورتی از طریق بذل کمک‌های مالی و تخفیفی به آنها ایجاد سهولت‌ها در استفاده از میدان‌های سپورتی برای آنها جهت تمرینات به ویژه احیاء مجدد - های سپورتی.  
در آخر میخواهم بگویم که فدراسیون فوتبال کشور با وجود مشکلات جدی مالی از هیچ‌گونه کمک به کلب‌های ورزشی دریغ ننموده و توجه مقامات مسوول را در بهبود وضع سپورت در کشور جلب نمایند چه تهیه سالم جوانان و نوجوانان ایجاب تفریحات و مصروفیت‌های سالم را نمایند.

- فدراسیون فوتبال جمهوری افغانستان همیشه تماس‌های نزدیک با فدراسیون جهانی فوتبال " فیفا " و کنفدراسیون فوتبال آسیا داشته و در انتره‌های تماس‌ها بود که تیم فوتبال جمهوری افغانستان در مسابقات آسیایی شرکت می‌نموزند. قایل یاد آوریم که بنا بر دعوت کنفدراسیون آسیا قرار است تیم فوتبال کشور در همین کپ آسیایی نیز اشتراک نمایند.  
- تیم فوتبال کشور ما در کدام گروه قرار دارد و با کدام کشورها در بحرین مسابقه خواهند داد؟  
- تیم فوتبال کشور و گروه ( C ) با کشورهای عربستان سعودی، اردن، سریلانکا و بحرین مسابقه خواهند نمود.  
- در آخرین شماره را در مورد بهبود ورزش فوتبال در کشور خواهیم؟  
- به نظر من بهبود وضع ورزش به ویژه فوتبال مستلزم بذل توجه جدی به مسایل ذیل میباشد.

بقیه از صفحه (۶۲)

# فوتبال قریاد

در مسابقات آسیایی که عنقریب در کشور بحرین تدویر می‌یابد کاشی نماید که تیم افغانستان اولین مسابقه خویش را به تاریخ ۲۸ سنبله با کشور عربستان سعودی انجام خواهد داد متأسفانه به باید بگویم که تا هنوز تیم فوتبال فاقد لباس سپورتی میباشد. - شما که یکی از دست‌اندرکاران فدراسیون فوتبال کشور استید آیا در قسمت حضور پلیران فوتبال مادر مسابقات خارجی از فدراسیون‌های خارج طالب کمک گردیده‌اید؟

مطابق مقررات بین‌المللی، باید در مورد اشتراک شرایط محیطی برگزار گردیده است.  
چرا تیم‌های فوتبال افغانستانی نتوانسته‌اند طی چند سال اخیر در مسابقات بین‌المللی اشتراک نمایند.  
- علت عدم اشتراک تیم فوتبال افغانی را در مسابقات بین‌المللی میتوان ناشی از شرایط و اوضاع طی سال‌های اخیر در کشور دانست با وجود آنکه فدراسیون فوتبال کشور توانست بعد از وقفه تقریباً پانزده ساله اشتراک را



# پوکا

فوتوی شماره (۴۶)

هدف عمده:

شکم را تقویت نموده و اعصاب داخلی را تحریر مینماید.

تیمبره:

با انتخاب یک نقطه محرابی مستقیم در قسمت جلوشما را در جهت توازن کش خواهد کرد.

تمرین کشش روی من

هدایات:

۱- روی فرخ بنشینید غورینه پاها را تان راست و دست

تان در کنار تان قرار داشته باشد.

۲- دستها را روی فرخ فشار دهید و تنه تان را بلند کنید.

۳- سر را به بعد بپوشانید و شکم را پیکر کنید و کمر تان باید صاف باشد. این حالت را برای مدت (۱۰) ثانیه نگه دارید.

۴- آهسته آهسته به حالت اول برگردید. تا شمارش اواسط را نباید و بعد مجدداً تمرین را آغاز کنید.

فوتوی شماره (۴۷)

هدف عمده:

تقویت بازو و شانه ها و سینه و شانه ها و سر را میسرند.

تیمبره:

۱- جوشید به تان پاها را به سینه تان بسته شده. -  
مردم میخواستند راست بوند خداوند این پاها را بلند نماید.



# پوکا

فوتوی شماره (۴۴)

هدف عمده:

ران ها و لگن خاصره را سفت و متناسب میسازد.

تیمبره:

صحی کنید موقع اجرای تمرین توازن را نگهدارید.

تمرین متناسب ساختن بازوها

هدایات:

۱- با راحتی ایستاده شوید طوری که پاها از هم فاصله داشته باشد.

۲- هر دو بازو را بلند کنید طوری که کف دست تان به طرف داخل باشد.

۳- به طرف راست خم شوید. قسمت های فاصل ران را کشیده نگه دارید. این حالت را برای (۱۰) ثانیه حفظ کنید.

۴- به حالت اول برگردید و با جناح دیگر تمرین را دوام دهید.

فوتوی شماره (۴۵)

هدف عمده:

ساق را سفت و متوازن میسازد.

تیمبره:

موقعی که دستها را بلند کرده اید سوری قیاس کنید که تو بزرگ را در میان دستها تان محکم گرفته اید.

تمرین کشتی

(پاری پوزنا - نا واسا نسا)

هدایات:

۱- روی فرخ بنشینید طوری که پاها را تان دراز باشد. دستها را در کنار لگن خاصره قرار دهید. کمر را راست نگه دارید.

۲- به عقب خم شوید و پاها را از فرخ بلند کنید و زانو ها باید در راست باشد. توازن خود را روی لگن خاصره حفظ کنید.

۳- دستها را تا زانو بلند کرده در حالیکه کف دستهای تان به طرف داخل باشد و زانو ها را برای (۱۰) ثانیه محکم بگیرید. عمیقاً تنفس کنید.

۴- پاها و دستها را پایین نموده و روی فرخ قرار دهید. روی پشت دراز بکشید و استراحت نمایید.





## استفاده از نیروی در عطیات طوفان صحرای

ایالات متحده آمریکا  
در آخرین ساعات عملیات "طوفان صحرای" سلاح جدیدی را برای تخریب محکمترین مخفیگاه های عراق بکار برد. "سوپرم" که دارای بیش از دویست تن بوده و مجهز با شعله لایسوز می باشد تا عمیق زمین نفوذ نموده و پنج مرتبه قویتر از سلاح های غیر هستوی می باشد که تاکنون استعمال شده است. "سوپرم" جدید در کمپ "لوکسید" ساخته شده در محل فرماندانی قوای دریایی التاج در نزدیکی بندر اد پرتاب گردید. مخفیگاه های مستحکم ساحه التاج در برابر هم های

عادی از جمله بمبش از دوتن مقاومت نمود اما بعد از کار بمب جدید "سوپرم" بمب مستحکم "جی بی بی" به کلی منهدم گردید.

## مردی به خاطر پرتاب فشک بر روی دوستانش بازداشت شد

مقامات ایالت اریزونا امریکا گفته اند که مشاخره به نام دوهم اتاکی با بازداشت یکی از آنها که در ارتش مشاخره جره بر روی هم اتاکی اش فشک را پرتاب کرد منجر شد. در این حادثه فشک کشته شد. او دارای دلی روزگشینه (۱۰ اکت) به اتهام حمله و خشونت با حیوانات بازداشت گردید. دیوید ستل هم اتاکی او را در لی پس از مدتی جراحات خفیفی که بر روی او وارد شده بود از هفاخانه موخص شد.

## وزیر فرهنگ شوروی:

مواید ناشی از تجارت نفتی از مجموع بودجه وزارت فرهنگ بیشتر است. واشنگتن - خبرگزاری جمعی از نمایندگان کنگره آمریکا نوشت که نفتی که در شوروی به صورت یک تجارت عظیم چند میلیارد دلاری درآمد است.

روزنامه وال استریت ژورنال در شماره روز پنجشنبه خود نوشت که نفتی که شوروی به آمریکا در آن کشور است با اعلام میزبانی اسلامی کرده است که تجارت نفتی در شوروی از رونق قابل ملاحظه ای برخوردار است و سالانه درآمدی بین ۱۲ تا ۱۵ میلیارد روبل (۲۴ تا ۲۷ میلیارد دلار) نصیب دست اندرکاران آن می شود.

گویند که این مبلغ از مجموع بودجه وزارت فرهنگ شوروی بیشتر است.

## در آثار طلای فرانسه بعد از ترویت مقام دوم را کبیر می کند

گزارش روزنامه فرانسه - سواره و فرانسه از موزه ازدواج

یک ازدواج منجر به طلاق می شود. در میان این رقم به نصف افزایش می دهد اما کد به بنابر این گزارش در سال جاری میلادی بیش از ۱۰ هزار طلاق در فرانسه صورت گرفته است.

فرانس سوار در این گزارش می افزاید: تعداد کودکان که در سال ۱۹۸۶ در فرانسه قریانی جدایی پدر و مادر خود شده اند از ۱۹۸۵ میلیمون نفر گذشته است و بیش از ۱۱۹۲ میلیون و ۲۳۰ هزار نفر برسد. این روزنامه تاکید کرده است که در سال ۱۹۷۸ تعداد اینگونه کودکان در فرانسه تنها ۱۲۰ هزار نفر بوده است.

## کاهش در شغل باغ و گلشن گندن به خاطر جلود گیری از مترو شغل گندن

دیوید جونز امر باغ وحش لندن میگوید که باغ وحش لندن یک سوم کارکنان خود را تا اتم ماه اکتبر در یک اقدام برای کاهش معارف باغ وحش مذکور کاهش خواهد داد. هدف از این اقدام جلوگیری از سرد شدن این قد میس. تهیه باغ وحش به هم است. امر باغ وحش لندن در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: "ما به عنوان یک نهاد که باغ وحش از آنست معارف خواهد داد به سرفه جوی یک نیم میلیون پوند سرفه کند در سال خواهد شد.

جونز علاوه کرد باغ وحش لندن سهم دارد تا ۱۲۰۰ و ۱۳۰۰ و این سال به نفع خواهد بود که تا اواخر سال

حیوانات عظیم الجثه مانند فیل ها و کرگدن ها است به پارک های دیگر انگلستان انتقال داده شد. مقامات باغ وحش لندن امیدوارند که باغ وحش کوررا به یک پارک طبیعی حیوانات انکشاف دهند که در آنجا حیوانات در یک محیط طبیعی آنها به نمایش گذاشته شود و نه در قفس ها.

## ده ها دولتمند ناحله ایالتیایا بطور مرموزی هلاک گردیدند

کارشناسان محیط زیست به تاریخ پانزده اکتبر سال جاری گفتند که در حدود شصت دولتمند در جریان ماه جولای در ساحل ایتالیا هلاک گردیدند. آنها می گویند که علت اساسی مرگ آنها موجود است.

دکتر میشل پودستا از مرکز مطالعات حیوانات بحری عقیده دارد که موجودات بحری غنا در آرای کلوراید در مدیترانه شایع بافت ضعیف شده است. سیستم معارف دولتمند ها و آنها را در برابر ویروس ها آسیب پذیر ساخته باشد. این دولتمند ها توسط آب به ساحل ساحلی و سارونیا و کاله بریا آورده شده اند. کارشناسان گمان دارند که این حوادث تکرار امراض جاری است که تابستان سال گذشته سواحل اسپانیه را متاثر ساخت.

خط هوایی ملی ایتالیا تقاضا کرده است که هر یک از دولتمند های را که در سواحل کاتانای ساحلی موجود و هنوز زنده باشد به نزد متخصصین در استر دام انتقال دهد. لایحه تدار استرداد سال

گذشته واکسینی را برای یک نوع حیوان بحری که از اثر موجودیت ویت ویتو سن هادو بحر شمالی متاثر گردیده بود تدا انکشاف داده است.

## افریقایی ها قایل از اروپایی ها که امریکا را کشف کرده بودند

یک پرو فیسور سنکالی در ماه اکتبر روزنامه "دلی سولوس" چاپ داکر گفت قبل از آنکه کریستوفر کولمبوس آمریکا را کشف کند یک کاشف افریقایی شمال امریکا را کشف کرده بود.

روزنامه مذکور به قول محمد مبیج پروفیسور مذکور گفته است: "ما یقین داریم که در قرن چهاردهم یکری دوم امپراتور مالی دسته کشتیها را آماده ساخت و سرزمین کشتیهای مذکور به قاره امریکا بازگرداند. مبیج ادعا کرده که کولمبوس که امریکا را برای اروپایی ها در سال ۱۴۹۲ کشف کرد در همین سال از افریقا دیدن کرده بود.

وی گفته کولمبوس در جریان این سفر به ویژه در بناد راسیا - نیا با ملایان افریقایی در تماس شده و آنها به کولمبوس چیزهای زیادی را در باره امریکا گفته اند.

روزنامه مذکور میگوید اظهارات مبیج در کنفرانس که تحت عنوان "افریقا در جهان جدید" در برلین برگزار شد و در آنجا به موضوع امریکا به بحث پرداخته شد و باور بر این است که مبیج به بحث پرداخته است که امپراطور مالی تا سال - پنگال ابتدا می یافته که از ساحل امریکا - طوریکری دوم دست از کشتی ها را به خاطر عبور اتلانیک آماده ساخته.

## اجساد داده ها من از نوجوانان در قبرستان های مخفی در پیر و کشف شده است

مسی شوند. آنها بابه قبرها انداخته می شوند و یاد ردیها غرق می گردند. وی گفت که موجودیت قبرهای مخفی و کشف اجساد پنهان شده در کنارهای دریای مدیترانه یونان تقریباً برای مردم که در این محل زنده گن می نمایند طبیعی است و آنها را متعجب نمی سازد. سولونو گفت وضع بدین منوال نمیتواند دوام نماید. بدین سبب من یک سفر مشاهداتی را در آن جا ها انجام دادم و قادر شدم که موجودیت هفتاد و یک قبر مخفی را به اثبات برسانم.

وی گفت من متعجب هستم که تعدادی از قبرهای دیگر نیز در این منطقه موجود است. من نماندم که مخصوصاً متعجبم که در پورتو مالکیتو فعالیتهای داشت در اولین اقدام به خاطر منع کردن استفاده از اطفال کارگر مسدود گردیده است.

وی می افزاید که معجز کرد این اعمال قیلا توسط مقامات شاروالی در منطقه از طرف مقامات بالایی نادیده گرفته شده است و هیچ کدام اقدام از جانب آنها صورت نگرفته است.

سولونو میگوید که در حدود هفت هزار نفر که کشته شدند و جوانان دارای سن هجده تشکیل میدهند و تعداد طلا کار می نمایند.

مالکین این مراکز طلا برداری را که دارای سن اضافه تراز بیست و پنج ساله باغشده استخدام نمینمایند.

مقامات پیر میگویند که آنها هفتاد و یک قبر مخفی را که در آن اجساد نهان از اطفال پنهان شده که در اثنای کارکردن در جنگل معادن طلا به قتل رسیده اند کشف نموده اند.

مأمورین وزارت کار پیر میگویند این قبرها از هفدهم السی به دست و نیم جولای در روبرو یان مشاهدات و هنگام عملیات تصفیه طلا در واپسین چو قوس در ایالت مادری وی دیوس در منطقه آمازون پیر و کشف گردیده است.

ویکتور سولونو بتا را مدعی منطقوی وزارت کار در مادری دی دیوس روز پنجشنبه گفت که وی دید هفتاد و یک نوجوان بین وید هفتاد و یک ساله را در نزدیکی کشته است که قادر نیست تا به صورت مشخص بگوید که به چه تعداد از اجساد در این منطقه موجود بوده است.

وی افزود: در بعضی از اجساد نشانه هایی از زخم های که در اثر فیر مریم بوجود آمده به مشاهده مرسد در حالیکه یک تعداد دیگر قرار معلوم در اثر امراض موسمی به هلاکت رسیده اند. وی میگوید که نوجوانان همگی ۱۵ در ولایت کاسکا استفاده می کردند و بایکبار کار در میان دیگر به آنها اجازه داده نمیشود آنها را ترک گویند. بین ترتیب آنها به صورت سرد کار فرمایان شان در می آیند. وی افزود که تقریباً ۱۰۰۰ نفر به سران هیچگاه خانه های شان برنمی گردند زیرا به صورت غیر انسانی آنها احتشار

## از زمین

## از زمان



# دېدېدو وېلې

## زموږ د کور کيسه

هرکله چې دغسونو پټی  
رېانېدې دروند شې نوڅه وخت  
دواړه لاسونه آسمان ته جگوم  
اود خپل خدای څخه دادغواړ.  
داسک چې زما سره لوبه پسې  
عدالتی شوي ده .

هره ورځ په سړو سترگو  
ژړېم . د کړاڼو او ناخوالو  
اورس د نړۍ په کورکې څپې وهی  
داسې څپې چې د نړۍ ستر  
رودونو به یې هم ونشې وهلی .  
زما سره د پرلوي ظلم شوي دي  
زما سره ژوند د پره غمجنه لوبه  
کړي ده . ژوند لکه دناو کسې  
په شان په خپلو منگولو کې لوېولې  
یم . داسک چې و دېدو و ترپانی  
شوي یم .

زما د ژوند کيسه د پره ترڅه  
ده ؟ خونې مې نړۍ غواړي چسې  
تاسې گرانو لوستونکو سره د نړۍ  
خواه وکړم .  
پلار مې د پره قتل په تور  
وینول شو . خود مشرانو د څو  
بعلی جرگو اود هغې د پره کړو  
په اساس غمجنه وشو چې مې  
په بدوکې د مقتول زوی ته ورکړي .  
د پره کړو زموږ په کورکې ومنلې  
شو . هغه وخت ما پنه لاس کاله  
درلودل او په اتم ټولگی کسې  
مې لوستکاږه ، خودوي و دینوو .  
نن مې د تلونو منع کړه هره گسري  
به مې ژړل او موره به مې وهل  
زما گاهه څلورم چې په خپل  
لاس مې په دغه اورکې اچوي ،  
څه دپاره زما سره دومره لوي  
ظلم کوي ؟ داسک چې د پره  
خواکوچنی وم او په خبره  
داو چې چا سره چې زما  
کړده کېدله د هغه په هکله

مې د پره پورته اوښکته خبري  
اورېدلې وې . هغه هسلک د  
ښه اخلاق اوښه سلوک خاوند  
نه وو . کومه دولتی وظیفه یې هم  
نه درلوده ، خوسره ویل یې  
چې آزاد کارکوي ، خود دې ازان  
کار ترې دې لاندي یې غنسی  
نوري لاسوهنی هم کولې .  
د پهنو کسانو څخه مې اورېدلې  
وې چې په هېرو ښووم معتمد  
دي .

خو زما ژر اگانو هېڅ بعلی  
ونه نمو . موره به مې راته ژړل  
او ویل به یې : لوري دادجرگی  
اود لوبانو پره کړه ده .  
کله چې زما د خسر د سر ک  
څلوېښت ورپسې تېري شوې نو  
زه یې واده کړم . زما واده لکه  
د پره کونډې ښځې د واده په  
شان وې ، نه سازاوسرود وې او نه  
ورارایسې راغله . یواځې  
د پره څلور تنه نارینه چې په  
کرکې یې هرشې ته کاږه کاږه کتل  
وې مې د خسر کورته بوتلم . هغه  
ورځ مې دومره ژړلې و چې تېول  
مې اوسترگې مې سړي وې . د  
هکله چې هغه ورځ زما د ارزوگانو  
د مرگ ورځ وه . هغه ورځ مې  
تولی هیلې ترخا وړاندې شوې .  
دا چې څه کړاڼه او ناخوالې مې  
د پره په کورکې د غما غې لومړی  
ورځ نه ولیدل څه به نه وایم .  
دا ځکه چې لمشا رمنه مې دې ،  
خوهغه څمې ما د پره خورې هغه

زما د کوچنی اور راتلونکی د .  
د هغې کوچنی نجلې څه هره  
کړي د دغه او هغه په څپې و  
سوري او داتول وېم خو  
څه نه شم ویلای .

همدا اوس په هغه بېله

کوره کې د نذر د سترخوان

غورېدلې دي . ټول د ستر

خوان خواته ورټول دي . کله

چې د هفت مېوې طشت په

د سترخوان کېږدول شو و

هر چا مېوې موی غنسی راواخست

خو کله چې زما لاس د طشت خوا

ته اوږد شو نو ځواپسې مې نا

پره راباندې ناري کړي چسې :

اوبد مرنې لاس طشت ته مې

راوړه ، د سترخوان ته مې نژدې

کېږه د داسې نذر دي . نو

مالاس د نه مای لاري څخه راپه

ته کړاڼه د ردیدلې زما وېدو

سترگو د هغه کوټې ته راوړم .

دا د پدمرضې کله هره ورځ خوشو

بعلی زما په غوږونو کې انگاري

اچوي او خورې مې مېړه مې تر

نورو ښه دي لږ څه مینه راسره

لري ، خو هغه مینه هم کله کله

د هېرو ښو په ننه کې ورکې شې

اوهرو مرو د خوښند او مور په

لمسونه ما د زما کوچنی اور ترهلو

او ټکولو لاندي اچوي او ټول

ن مې ټک شمن اړوي . هـ

وخت له بمانه سوه سچ کوم

چې ولی خدای و دېدو و ترپانی

کړم . مورايلار مې هم نشي کو

لاي چې زما کورته راشي او ما

وویني ، داسک چې د دې کور

داوسیدونکی د زرو نو څخه

هغه پخوانی داغ ته پاکېزي

که څه هم ما پره هلی بعلی

ورکړي چې د دوي په زړونو کې

بعلی پېدا کړم ، خود دوي په

زړونو کې زما د پاره هېڅ بعلی نشته

د دوي په زړونو کې ماته یواځې

کرکې اود شمنې ده . دادي همدا

اوس د پره کشر ورور راته ناري

وهي : ( اوبد مرنې چا مې

راوړه ) .

تاسې مې ونشې چې خپل

اصلی نوم مې هېرکړي دي . هـ

څوک دخپل قهر او غضب او کرکې

تېرمانی پوري راباندې نوم

زدي ، خونه پوهېږم چې زما

صبر او تحمل پمانه به څه

وخت نشه شي ؟



برای خود غذای خوشمزه تهیه کنید

# سوپ پیاز

۲- آرد بالای آنها ریخته  
آنقدر به هم بزنید که خوب  
مخلوط شوند .

۳- آب جوش به آن اضافه کنید  
و پانزده دقیقه آن ها را شور  
نمید .

۴- نمک و مچ بالای آن بپاشید  
و سوپ را در سوپ خوری ها -  
انداخته و داغ روی دسترخوان  
نمید .

پیاز های ریزه شده به  
اندازه یک کیلاس یک قاشق  
سوپ خوری روغن دو قاشق  
سوپ خوری آرد پنج کیلاس  
آب جوش، نمک و مچ به قدر  
ضرورت .

۱- روغن را داغ کرده پیاز را در  
آن بریزید و شور دهید تا کبابی  
شود .



# سلاد مکرونی

نیم قطی مکرونی خام .  
یا ونیم قاشق آب لیمو یا دو -  
قاشق سرکه یک قاشق روغن  
دو قاشق پیماز توتنه شده  
دو دانه بادنجان رومی خرد  
شده یک قاشق مریاخوری  
نمک و مچ خشک مقداری مچ  
توتنه شده شیرین یک دانه  
کاهو

۱- مکرونی را در آب جوش که  
به آن نمک ریخته اید جوش

# برانی بادنجان یا کوفته

۱- بادنجان شش عدد .  
۲- پیاز زنده شد دو دانه .  
۳- پیاز سبز شده برابر با سه  
قاشق .  
۴- نعنای خشک به قدر ضرورت  
۵- ماست یا چکه به قدر ضرورت .  
۶- بادنجان رومی ۴ دانه .  
۷- روغن به قدر ضرورت .  
۸- نمک و مچ به قدر ضرورت .  
۹- گوشت ماشین شده ۵۰۰ گرام .  
ابتدا بادنجان را در روغن  
سبز نموده مچ و نمک به آن  
مخلوط کنید و با گوشت مریخ  
جان نمایید .





# سہوا کشتہ شد

به تاریخ ۱۱۱۱ هـ صفی  
موسی فضای افسه حیره را بر  
کرد .  
فتمه سوری بود که از دهانه  
حاج حاجی اکبر محصل پوهنیش  
پروا اعلیٰ سواد موسی خاں  
بود و در خدمت گردن فردین شاهی



## دزدی کرد تا هیروین بفرد



مهرزد که پسرک معتاد به  
همروز نم است:  
خود فریاد کند من به خاطر  
بدست آوردن پول همروز نم  
دست به دزدی میزدیم. پسرک  
اکنون در دارالتادیب پسر  
میبرد. امید که مسئولین آن مرکز  
جمع به خاطر نجات او از دست نگال  
همروز نم دست به کار شوند.  
اگرچه سال گذشته همه پسرک  
به جرم سرقت مدت ۱۰ ماه را  
در دارالتادیب گذراندند.

پسرك ۱۶ ساله مي رود و  
يكی از مهمات جنايي ولايت  
قابل غرض تحقيق مي آوريد  
اين بار دوم است كه به جرم  
سرقت دستگير ميگردد . هنگام  
تحقيق حال پسرك بهم ميخورد.  
پسرك هر كاتي از خود نشان  
ميدهد كه صرف يك معتاد مي باشد  
ند با آن سرد چار گردد . آن  
وقت پسرك زاري ميكند تا از آن  
جالت نجاتش دهند و معلوم

دزدی با  
پشتاره

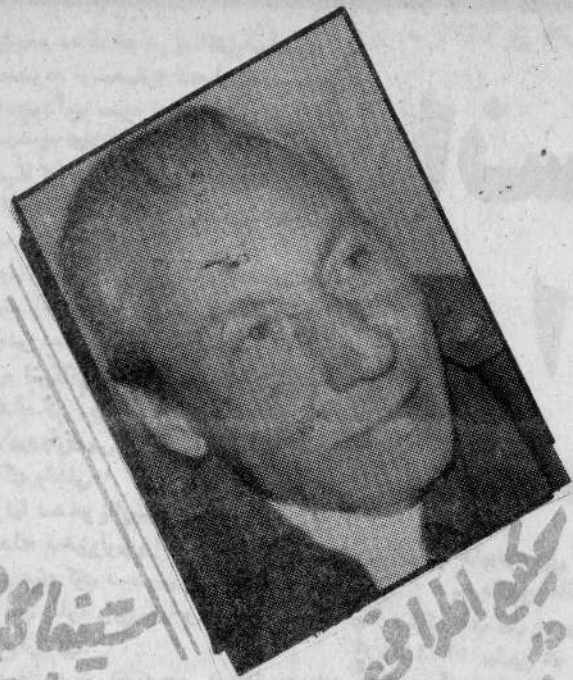
اهالی قلمه وکیل ہی ہس  
مہرو از چندی بہ اینسو نزد  
مامور ہج برق مریوط قلمی  
ہیچاوی های ہی وقت برق شکا -  
یت میبردند ولی مامور برق  
برایشان اطمینان میداد کہ  
برق های شما نزد ما روشن  
است . تا آن کہ در حوالی صبح  
یکی از روز ها یک تن از اهالی  
آن گد ر کہ بعد از ادای نماز  
سوی خانہ ہر میگشت بمشغلی  
کہ ہوجی کلانی را ہیشتی  
حمل مینمود مکتوبین گردید

بعد از اصرار زیاد آن شخص را مجبور ساخت تا محتویات بوجی را نشان دهد. وقتی دهی بوجی باز گرد پدید آمدند شد که سهم های برق قلمه و وکل بی بی مهر با حال نزار در داخل بوجی جا داده شده است و پلاس کلا نی هم بسالی آن قرار داشت سارق همراه با پستاره اش به حوزه نهم امنیتی تسلیم داده شد.

به تاریخ ۲۵ اسد شخصی  
یک جنس را که فروشان غیر  
قانونی است خریداری کردند  
تا آنرا بالای دکاننداری  
بفروشند و چند افغانی از بین  
مدرک کماهی نماید.  
لما هنگام فروشان توسط  
شخص ثالثی که خود را کارمند  
حوزه چهارم امنیتی معرفی  
مینمود دستگیر گردید، هخند  
از آن که هر دو مسافری را -  
طی کردند، کارمند حوزه با  
گرفتن ده هزار افغانی شخص

دستگیر شده را رها کرد .  
شخصی رها شده به حوزه می‌روند  
مراجعه نمود و از واقعه که  
پیرایش اتفاق افتاده بود نزد  
آمر حوزه شکایت کرد ولی  
معلوم گردید که شخص به  
آن نام و آن مشخصات کارمند  
حوزه مذکور نمیباشد بهد  
جستجو آغاز گردید و به  
دزدان یکی های سینا آهوب  
در رکاب می‌نماید دستگیر  
و به پنجه قانون سپرده شد





شباب  
در آینه  
شباب

در شش ماه اول سال کار -  
کرد های هنری بیشتر داشته ام  
حال مشغول مشق و تمرین نما -  
پیشنامه "زیر نام" (نامرد) استم  
که تقریباً آماده نشر است که  
امید وارم امکانات نشر آن هر -  
چه زودتر فراهم گردد .



نقد القاسم  
در "گدداپ"

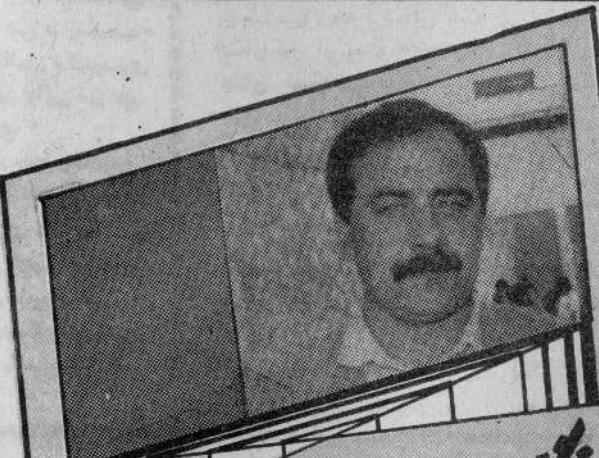
«در آینه شباب» نام فیلم  
هنری است که توسط اعضای  
انجمن هنرگران جوان افغا -  
نستان به شکل تلویزیونی  
تهیه گردیده است . این فیلم  
هنری، زنده گی محصلین واحسا -  
سات جوانان را در یک گروه تشا د  
مادیات و نعم و دانش، به طور  
هنرمندانه انعکاس میدهد .  
این فلم که از سببی اداره -  
فلمهای داستانی و مستند  
تلویزیون به روی پرده خواهد  
آمد سه کرکتر عبده همایون  
سدوزی ، نفیسه حورو صفور  
آمین خیل در آن به گونه  
خوب، نقش بازی کردند .  
سناریوی فلم توسط م . مو -  
ند پور نگاشته شده است .



قادر فرخ  
قادر فرخ

نت کارگردان را به عهده دارم  
که برای من کرکتری را به نام "قاتل"  
نیز سپرده است سعی دارم بتو -  
انم این همه وظایف را درست و  
بدون خسته گی به نشر برسانم .

د رفلم سنمایی " مشروط "  
نقد مرکز ی را به د وشر دارم که  
از کارگردان جوان موسی راد منش  
است ، در پهلوی آن در تیاتر  
تلویزیونی به نام گفت وگویی شبانه  
نوشته استاد بیستد و عیقه اسیتا



منگل دی یله  
بنه خپلی  
سندری  
وړاندی کوی

د پښتو ژبی تکره او خوزلی  
سندرغاري منگل دامل په یله  
بنه خپلی سندری دخیل  
هنر خوښوونکو ته وړاندې کوي  
منچمن منگل د پښتو ژبی دودونو  
د برې په زړه پوري خوږي -  
محلی سندری د محلی سازو  
نو پملتانې ویلی او دتلو -  
پزبون له لاري ، هنردوستا  
نو ته وړاندې کوي .  
د دغو سندرو په وړاندې کو -  
لو سره په منگل یو عمل پېښا  
دخیل هنرو خوښوونکو هنري -  
تندو وړاندې کوي .



افغانی فلمونو په سینما گانو

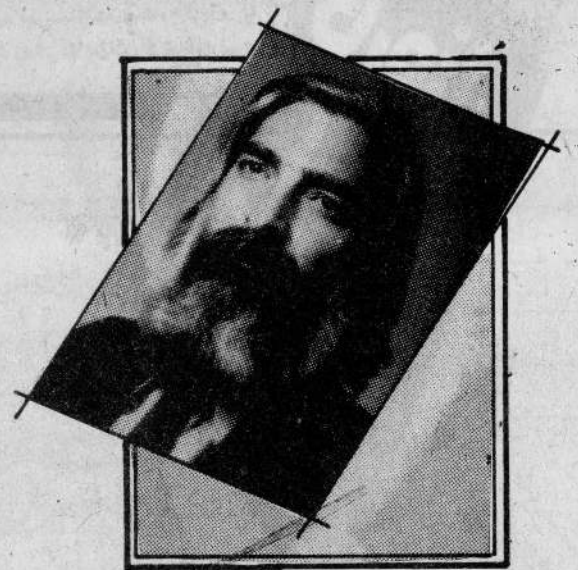
د ابرکت کړي دجوانشیر حید -  
ري ( کجراه ) او دانجنیر  
لطف ( گماشته ) فلمونه دي  
چې له همدا اوسنه پسي د  
سینما د ذوقندانو تنده راپا -  
رولی ده .

په د وړنډي راتلونکي کي  
په افغان فلم دري نوي فلمونه  
دینار د سینما گانو له لاري د  
افغانی فلمونو خوښوونکو ته  
وړاندې کړي ، دغه فلمونه  
( خاکستر ) چې سمیدورکي



سیمای ترانه به آندوی سف  
به شخی جان

پنج آهنگ جدید رسال  
۱۳۷۰ داشت که دو آهنگ آن  
را به مناسبت عید سعید اضحی  
شهر مزار شریف ثبت نمایم .



عشمت قیامی  
از  
گناه  
آغاز کرد

اولین فلمی که در آن نقش  
نسبتاً برجسته داشتیم فلم سینما -  
پن گناه بود افزون بر آن در  
دوازده فلم سنمایی و تلویزیونی  
دیگر نیز نقش های رایفا نموده  
ام . فعلاً مصروف بازی نقشی  
د رفلم را دارم راستم که کارگردان  
آن موسی راد منش و سناریوی  
آن را معروف قیام نوشته است .  
در این فلم کرکتر معمارن قاچاقچرو  
بازی خواهیم کرد . که امید وارم با  
هیکاری کارگردان از عهده این  
نقش برآید ، بتوانم .



د (۲۷) مخ پاتی

# انسان او

...

ضروري مایونو ته ورل کېږي.

دېر د اوبو د مالګې اوسط (۲۴) په

سلوکي دي چې په یو میل مکعب اوبو کې

(۱۶۶) میلیون ته مالګه موجود لري

که دېر د اوبو ټول مالګې ټولې شي د پنځه -

سوه پیلو په پند والي به د مکعب د کسری

سطح ویشي ؟ خود مالګین والی د ټولو

ټکي ته بلې سیمې ته تېر لري .

سندرونو په تل کې د پیاوړتیا په

اندازه چې زرګونه د الره .

قیمت لري او (ناجول) نومېږي شته چې

د شګیزه کوپاله، اوسنۍ اونیکل د ذراتو

په زېره ده چې په رس غاړو، د شارک

په غاښو، د نهنگ د غوږو په دې وګو راټول شوي

دي . همداسې په یو میل مکعب اوبو کې

ته مراجعه ده که غصم په اکثر هیوادونو کې سیندونه او جېلونه شته او د هغو هیوادونو د اوبو مصرف د پاره کافي دي، خو د اوبو مصرف روځ په روځ زیاتېږي، مثلاً، په امریکا کې د یوې نجا په درې سوه میلیون کلن اوبه د هغه، زراعت او خلکو ترمنځ مصرف د پاره مصرفېږي.

خوږی او بهرسند رد تر وړو د نقطه لاس ته راتلا ی شي چې د اکاړغصو صفا د دورځنی مصرف د پاره اقتصادي نه دي .

په امریکا کې اوسنیا پیاوړتیا پیاوړتیا دي هغه کې دې ترڅو داسې نباتات نسل کېږي چې وکولای شي له ترو اوبو څخه ګټه واخلي .

کله نور نیا د هغو ښارونو څخه شمېرل کېږي چې هله د څو زو او پراخه شته . هله پوهان هغه کوي د جنوبي قطب ته وېځو ټوټې دي ښاره راوړي ترڅو د اوبو مشکل یې رفع کړي وي .

یوه کوچنی دېخ ټوټه چې د یوکل په موده کې د جنوبي قطب ته را انتقال شوی لس مېله اوږد والی لاس ته راوړي (۶۰) فېته شي پند والی درلودل دي ټوټې د درې سوه میلیون کلن اوبه لاس ته راغلي او د یوې مياشتې د پاره د کله نور نیا د ښار ټول زراعت یې اوبه کوي د دي ټوټې د درو د پیاوړتیا دنده د و صرف یو میلیون دالر ټخن شوي دي . د اټومي ساحل کې اېښودل کېږي او د هغه ویلې شوي اوبه بحر ته تویږي او د اچې د څو زو او و کثافت لري د ترو اوبو په سر راځي او د پیاوړتیا واسطه

(۲۸) پوند طلا وېر د لري چې د اقدار

(۲۰۰۰۰) اونس په پیاوړتیا کېلنه اوبو کې

دي .

همدا اوس سندرونه د پیاوړتیا په

منع جوړي چې تقریباً د پسر (۲) په

سلوکي خواړه د پیاوړتیا لاس ته راځي

چې غوښه، ماهیان، بحري تیر حیوانات

او نباتات دي .

د اچې د سندرونو د پیاوړتیا په

اوبه د پسر په خدمت کې دي بیا هم

په ابتدائي توګه د هغه نه استفاده کېږي،

خو په راتلونکي کې به بهر لکه چې بهر

کوي د پیاوړتیا په هم پام واړوي .

د سندرونو د حاصل د پیاوړتیا

د پاره پیاوړتیا څېړنې شوي او کېږي،

لکه چې یو انګلیس بیولوژیست وایي

کارستګ د ماهیانو دو دوه د سواحلو

د سطحې اوبه د شمالي سندرونو په

انتقال کړل او یو څه له هغه مودې نه شي د اچې

هیان ولیدل چې د پیاوړتیا په پرتله

درې - څلور چنده څټ شوي وي . او د هغه

کړي و . همداسې د سینو بحر د پیاوړتیا

حیواناتو د محدودول د ماهیانو د شمېر

د نباتاتو لپاره سبب ګرځي .

همدا اوس د پیاوړتیا په خاطر پیاوړتیا

سرولي کېږي ترڅو د پیاوړتیا حیوانات

او نباتات پیاوړتیا ته تېر شي . غېږه

د د پیاوړتیا او پیاوړتیا سندرونو

په واسطه محدود یا محو شي .

بقیه از صفحه (۲۸)

## نظری به رساله یی ایاز از دیدگاه

و شاعر خود را ملزم گردانیده که در هر حرفی غزلی سراید و حرف آخر هر بیت را در مصرع اول بیت بیاورد و در مقطع غزل ها نام محمود و ایاز هر دو و گاهی تنها نام - محمود را به جای تخلص ذکر نماید .

استاد را عقیده براین است که به استاد تحقیق داکتر یمن در کتاب شعر فارسی " این اشعار از محمود نام شاعر لاهوریست که در قرن ۱۱ ق مینویست آخرالایام استاد خللی " سپهسالار غزنه سردار ایماق ابوالنجم ایاز نایب السلطنه هندوستان " را متوفی سال ۴۴۹ هـ ق در لاهور میداند .

خلاصه رساله مذکور اثر است خواندنی که امیدواریم مو سسات نشراتی به تکثیر آن مبادرت ورزند .

محمود را به ایاز که در واقعیت نه گرویده کی به قد و بالا و حسن و لقا، اولکه به اخلاق خنده و سلوک پسندیده اوست تشریح میکند .

استاد خللی در این اثرش با پرده - خت عالی که خاصه اوست دوران صبا و تش را ترسیم کرده روزگاری را به یاد می آورد که با چند همدرد دیگرش پنج کتاب فارسی را میخواند و از " ای داغ " به سان خاطرات سکرآوریک خواب شهرین یاد میکند که چطور خوانش " ای داغ " در او اثر میگذشت و روانش را نوازش میکرد .

استاد شرح میکند که پنجمین دفتر پنج گنج فارسی ۳۲ غزل به شمار آلبای عیبی و فارسی در اوزان مختلف بیان شده

حمیدی شهرازی در گلستان فصل عشق و جوانی را با قصه مختصری از ایاز و محمود به این شرح آغاز مینماید

" حسن بمندی را گفتند سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد که هر یک بدیع جهان اند چگونه افتاد است که به هیچ یک از ایشان میلی و محبتی ندارد چنانکه به ایاز که حسن زیادتش ندارد ؟

گفت به هرچه به دل فرواید از دین و نیکو آید هر که سلطان مهربان او باشد گر همه بد کنند نیکو باشد

شیخ بزرگوار در بوستان میگوید یکی خرد پسر شاه غزنه گرفت که حسن ندارد ایاز شکست و در ضمن آن حکایت نحوه عشق



# شکوفه های خوشین ...

ندیم يك شاخه گل خیلی خورد آه به دست  
من شکست و برادرم بانا رضایتی به موگفت:  
"احمد انسان استی یا حیوان؟"  
فرق همین یادها بودن که صدای هو-  
لناک انفجار مرا از جا پراند و همینگونه  
چندین تایی دیگر، بهم باغچه رادر کام-  
دود و خاک فرو کرد و من خشک و بی نفس  
در کنار درختی دراز افتادم و وقتی صفا  
آرام شد من از جا برخاسته فیهاد کشیدم:  
- صبور! صادر! هیچ جوابی نشنیدم!  
از میان دود و خاک دیوانه وار به دویدن  
آغاز کردم و هسی فغان بر آوردم و صبور!  
صبور! مگر باز هم هیچ صدایی پاسخم را  
نگفت و سرم گج رفت و پاهایم سستی کرد.  
توازن خود را گم کردم و به روی زمین افتادم.  
وقتی به خود آمدم همه چیز تمام بود.  
همسایه ها، موبه کنار دور و دور جمع بودند.  
دیگر ضرور نبود که از حال مادر و برادر م  
چیزی بپرسم و زیرا دو چارایی انتظار  
بر آمدن از حویلی را داشت و  
گفتم مادرم سید بود و زیرا تنها قلبی  
زخم خورده بود و آن زخم که حتی يك  
قطره خون هم بیرون نیاورده بود اما  
وقتی برادرم را به گور میگذاشتند و دیگر  
تکه اش غرق خون بود و دستهای که او را  
به لحد میگذاشت سبز میزدند و از پنجه  
هایشان خیرین میچکید و شکوفه های سبب  
که بر سر صورتش چسبیده بود نیز خونین  
بودند و

از چشمانش به روی رخسارش فرو غلغله بعد  
در حالی که با گوشه چادرش اشکهای  
را خشک میکرد شکسته شکسته گفت:  
"بچشم صبور که به رفته کدام کسی ره-  
پیدا میکنم که کتوت زنبیل ره وردا ره"  
بعد دستم را رها کرده به چایک چایک ...  
سوی دروازه باغچه به راه افتادم  
دیگر برای من، این پرسش جواب بود که  
چرا برادرم پیاله چای را در حضور من  
بالا نمیکرد و چرا حین غذا خوردن نگران  
من بود و  
من همانجا به درخت توت تکیه دادم و  
اندوه بزرگی مراد خود میفردم و برادرم  
هنگامی که در گردن نزدیک درخت سیب سر-  
گرم کار بود دیدن این صحنه باز، یاد  
گذاشته ها را در من تازه کرد و  
چارده پانزده سال پیش از امروز برادر م  
نهال سیب را از دهکده دوری آورده بود و  
خوب در یادم است وقتی که نهال را میخاش-

رحم کته و حالی دکه کتر کسی به فکرا ی  
وطن اس هرکس به خود مید رنگانه آدم نی  
نامه گلک و شکایت خود ره پیش کی بیره  
خبر باشه بخد اوند خودش بار حق اس"  
تا ن صرف شد و من برادرم پس از ادای  
نماز دوباره به باغچه برآمدم تا به کار و بار  
برسم و برادرم سوی کرده رفت و من  
رفتم سوی کج باغچه تا از زنبیل و چم ها  
غیر بگویم و زنبیل پر از چم همان گونه در  
جایی قرار داشت و روی چم های سبز را  
يك لایه خاک پوشانده بود و برگشتم که  
برادرم را صدا بزنم و تا زنبیل را انتقال  
دهم و در همین اثنا مادر به کنار رسیده  
پرسید:  
"چی میکنی بچهم؟"

گفتم:  
هیچ ماد و صبور ره بگویم که زنبیل  
ره ببرم.  
مادر من تکانی خورده دستم را به دست  
خود محکم گرفت و ایستاد و يك جفت اشک



گونه رقص میباشم.  
\* به چند کشور سفرهای هنری داشته اید؟  
- تاکنون به افغانستان و هندوتنس.  
\* در کدامیک از این کشورها بیشتر تشریف  
شده اید؟  
- بازهم لهخندی نموده میگویند:  
- در افغانستان.  
- میپرسم زمانی که ازین جابروید چه چیز-  
های تازه روی دست خواهید داشت؟  
- نگاهش را از نقطه پی برکنده میگوید:  
- شاید به هالند و هامبورگ و فرانسه  
سفرهای داشته باشیم.  
\* اگر بار دیگر به کابل بیایید چه توشه  
نوی یا خود خواهید آورد؟  
- بازهم میخندد و ادامه میدهد:  
- میخواهم تا سفر دیگر به کورتان، صلح  
و آرامش نصیب افغانها گردد و آن وقت  
رقص لوگری را آموخته و برایتان اجرا خواهم-  
کرد.  
خانم گلناره! سیاستدار از شما که صحبت ما را  
پذیرفتید و تشکر

## شکوفه های خوشین ...

طیبه نواز است.  
- میپرسم از زنده گی خانواده کی تان راضی  
استید؟  
چنان مینماید که باید این - وال از پر-  
سیده نموده با چهره مغوم به سویم  
خیره شده میگوید:  
- خوب است امانه چندان به خاطر  
این که شوهرم خانم و فرزندان دیگر هم  
دارد و گاهی نزد ما میباید و زمانی هم با  
آن ها.  
\* آیا از دواج به خواست خودتان بود؟  
- با تا سف بلی.  
خوبست د چهار درمورد هنرستان بهرسم.  
آهی کشیده میگوید: بفرمایید.  
\* آیا میخواهید هنر رقص شما حاصل پیام  
و بهره یی باشد؟  
لهخند معنی داری نموده ادامه میدهد:  
- در پارچه های که میرقصم اکثرت آن ها  
حاصل پیام استند که من هم طرفدار همین



د را وایل سالهای شصت و  
نمایش فلم در عصر روز بهتر  
و سه لای بود تا جوانان از مکتب  
فرار کنند و به تماشای آن بنشینند.  
گذشته از آن در آرامش سالون  
های سینما و با طرحهای یابور  
نگردنی در فلمهای آن تا وقتی که  
" پایان " به روی پرده ظاهر  
میکردید آدم گنج میشد . ما  
با دیدن آن احساس تهدید  
و با حقارت نکردیم و زهر آتیا  
حلقه قتل نداشت . فقط مینا -  
کاری بود که یک احساس  
میهم و تکرار کننده می را بعد  
از هر فلم به جا گذاشت و چنان  
نیمه او فراتر از رولش میگذشت  
و به بخشی زن را در جامعه هندی  
آشنا می ساخت .

بر خلاف مینا کاری هندی  
پیشه های دیگر و چون نرگس  
نوتن و سایر بانو بیشتر در کنترل  
وسایل قرار داشتند و از عرصه و تار  
مرد میزدند و لحظه ها  
در مقابل آنها قهرمانهای  
شان لحظه های عاشقانه است  
که به پارتی برف در تابستان  
عادت دارد .  
البته مینا کاری بود که برای  
همیشه در روزنه پاتر ایستد ی  
چشمی معلوم میشد . هیچ  
ناهی چشمش آروزش نشد .  
صدایش همیشه شکسته بود .  
او خواهشات هر زن با استعداد  
هندی و ستانی را بر روی پرده نشان  
میداد . بسیاری از ما به همین  
گونه احساس میکردیم و ولی جر-  
ئت نمیکردیم تا خود ما به میسر

به همین دلیل بی تجربه گسی  
او در تصویر گیری هوا و هوس ترد  
و انتقاد پذیر می او همه و همه آدم  
را دست و پاچه میسازد .  
از دواج او با آدم من که حیثیت  
پدر را برایش داشت در اول چنان  
می نمود که گویا منطقست و  
بعضا رشد او را اطمینان میبخشید  
ما آمد و با دیدیم که از دواج با  
دایر کتری و چون کمال  
امروزی ، او با فلم وداع کرد و  
به تربیت کودکانش پرداخت و همه  
آنها و چون نرگس ، نوتن  
و سایر بانو محبت مادری کند  
و پرده سینما را به گدیهایی  
تازه واگذازد و مگر او چنین  
نکرد . در عوض راه میگاری و  
عشق بازی را در پیش گرفت . ما  
با پرهشانی در چوکهای خود  
پیچ و تاب خوردیم و او را متواتر  
در فلمهایش به تماشا نشستیم .  
البته که بعد ها همه بی مادت  
با هم دادیم و در مورد جنونش با  
هم فکاهی گفتیم . او رفت و  
درست به خاطر دارم که چگونه  
مرد .  
بعد ها گلزاره که یک انسان  
حساس و مسته داستان زنده گی-  
اش را نوشت و در یک مجله به  
گونه بی سر مال به چاپ رسید و  
مگر این مینا کاری هر گونه بی که  
بود ، مانند آن نیست که از آن  
شناسایی داریم . یک هنر پیشه-  
بی کلان رویی ایجاد گری  
و صداقت تمجید آورش در روز-  
برو شدن پانزده کی زنانه ،  
از پرده بیرون شد و در میان

آنها بی که شرمناک بودند و روح  
شان از دست رفته ، جا گرفت . به  
هر حال مینا کاری یک زن غیر  
عادی بود . او از زمانش خیلی  
پیشی میکرد و در حالیکه دیگر-  
ان هنوز در تشنگی سگرت می-  
کشیدند ، در عقب درهای-  
بسته مشروب می نوشیدند و در روابط  
پنهانی با دیگران برقرار میکرد-  
دند . آیدانهای امروزی فلها  
موجودیت فرحها ، دملها ،  
کیمها ، سونها و نشها  
مطهرین است که به مثابه زنان  
مادران و کارگران روز مزد و چون  
مینا کاری به زنان میسازد  
باشند ؟ از آنجا که ماد بودن  
او را نپذیرفت ، آیا زنان او را  
مقاعد خواهد ساخت که زن بو-  
دن و ماد بودن مترادف نیستند  
شاید نتوانند او را قناعت دهند .  
پدره شوهر ، سرا دران و  
عاشقان مینا کاری هیچ کدایه  
اتوجهی نکردند . همچنان  
میدارد در رفتهایی خود به  
دردهای اجتماعی خیلی نزدیک  
شده بود . البته هر بیننده فلم  
میداند که از دود ده به این  
سوم در فلم وزنده گی روز سره  
در مورد زن ، به مثابه محور اصلی  
هستی انسان حاشیه روی فزا-  
پند می شده است . فلمهایی  
چون شان و دوستانه ، -  
مستور لال ، امر اکبر -  
انتونی و زنجیر و عملی همه از  
جمله فلمهای اند که برانزده گی  
مرد در آن واضحاً آشکار شده  
و در مورد زنان فقط یک انحراف



## هدیه های سینما ...

بهمنار (۱۰)

تند است .  
اکنون برای آنکه زنی را دو-  
ست بداریم و ارزشهای انسانی و  
چون گریس و اعتماد و وفاداری  
را به او بخشیم به دوستی  
مرد ها که گریس از مرد ها سرگرم  
میشوم . آنچه را به روی پرده میبای-  
م این است که عروسکها طوفانی  
را بر پا میکنند . منداکشی و فرح  
و تابو همه و همه پاسخ تمام به -  
زنان است . وسایل اطلاعات جمعی  
آنها را وسعاً پاداش میدهند .  
اینها هر روزهای اند که زیبا  
رویان عرصه گر را تمییز کردند .

آنها به بوننده ها چنان طرز  
تفکری را پیشکش میکنند که حتی  
یک دختر عادی ی باید موضوع  
سکس باشد . چهره پر خنده -  
منداکشی در مجلات هیچ گاه  
کسی را نمیکشد تا احساس  
اهانت ، خطر و قهر رو سببی  
شانزده ساله را به دل راه دهد .  
سوال اینجا است که کی او را پسلا  
میکشند ؟ توجه کنید که فلها  
چقدر مؤثانه است و از همین جا-  
ست که یک زن حقیقی لذت  
میبرد .  
برای زنی که میخواهد زن

دیگری را نجات دهد چنومس  
وضع خیلی درد آور است . قر-  
بانان حوادث ویا پیر هیمی  
پولیس میتوانند به گروههای  
حقوق مدنی مراجعه کنند .  
مگر در نهایی فلمهای رکیک  
زنان نیز به اندازه کافی توا-  
نمند نیستند تا به داد ضرور-  
تندان بشتابند . در اینجا به  
رنگا مینگریم . اوستاره در -  
خشانست که از سن پانزده ساله  
گی در نهایی سینما گام گذاشته  
است . او میگوید :  
" من در سن پانزده ساله -  
گی به سینما رو آوردم . لسان  
انگلیسی و هندی را بهوشتر بلد-  
یت نداشتم . ساختمان وجود  
من چنان بود که پرود یوسرا  
علاقه مندی نمیشد دادن آن  
داشتند . به صورت عموم میتوانم  
بگویم که مرد ها شکار حیوان اند .  
برای یک مرد عشق هیچ ارزش  
ندارد و مگر برای یک زن عشق  
سفرزنده گیت . به نام عشق  
تا زمانی چیزی وجود نخواهد  
داشت که زنان از اسارت نیرینه  
البته ما فلها بی داشتیم که  
به طر غداری از زن به روی پر-  
ده آمدند . اند . فلمهای ماندی ،  
چارکا و نشانت انام میسریم .  
به آنها توجه کنید ، بالاخره در  
بعضی حالتها آن کم توجهی  
نصده است ؟  
دلچسپ است که ظلم و پیداد  
بر زنان مانند فلمهای بالا تقریباً  
کدام مینا و ساس منطق ندارد .  
این فلمها به راحتی در میان مرد-

دم جا گرفته که زمینه تحلیل  
سطحی از اهانت زنان را مساعد  
میسازد . از همین سبب است  
که از فلم انکور گرفته تا اکسروش  
واگنیدا راه حل را از بیسدادی  
که جامعه و یا هم خانواده بر زن  
روا میدارد و یافته نمیتواند .  
تصاویر شخصی اتخاذ میگرد  
و عمل تهاکمن و انتقام جویانه  
را فرد مرتکب میشود .  
نمونه ها صف انگیز دختر  
جوان که خشم و غضب از چهره  
اش میبارد همچنان به برپادی  
استعداد های خداداد هنر  
پیشه های چون ، شبانه اعظمی  
سینما پستیل ، دیتی ناول  
و دیپاساهی می انجامد . همه  
بی این هنر پیشه ها محصول  
طبقات میانه شهری اند که  
با ذوق تمام تلاش دارند تا بدو  
فرهنگ کی زنده گی کنند و مگر  
پانکه آگاه اند با زهم هدف را از  
دست میدهند . به عوض آنکه  
آرام بگیرند ، تلاش میکنند تا در  
برابر خود ایستاده گی کنند .  
آنها گپ میزنند و مگر گوش نمی-  
کنند و زیر بار از تشکیل یک  
دیالوگ در جهت تکمیل دیگرش  
میرویند . یک هنر پیشه یا -  
استمداد و چون ، شبانه  
چنان معلوم میشود که موضوع  
را با بی در د رک کند و مگر عوض  
او خشمگین میشود . دقتاً  
ما چیزی را میبیم که بر چهره  
زن ساده دهاتی میبیند و  
عبارت از سیمای یک خانم  
شهوت برانگیز است . لپهای

نرم که باورده باز شده به یک با-  
ره گی بسته میشود . و سا -  
دیزم جای به خنده در آوردن را  
میکبرد .  
هنر پیشه هایی چون  
اکهسی و فرح که به مردم تعلق  
دارند و مقابل هنر پیشه های  
که در بالا از آن متذکر شدیم ،  
دست و پاچه میشوند که آنها را  
زشت و همجانی نشان میدهند  
اما بعد از لحظه  
تمام میشود و احساس راحتی می-  
کنند .  
سینمایی را که بایست  
به آن نگاه کنیم یکی هم همان  
است که فلمهای پیر و بیگانه  
ولتا از آن سر بر آورده است .  
فلمهای مذکور اصولی را تشریح  
نمیکند و یا تعلیم اخلاقی نمی-  
دهد و بلکه تمام حدود زن اعم  
از جسم ، معصومیت و سنگینی  
خوش ، مهربانی و سرکش  
او را چوکات بندی میکند . زنان  
همیشه از مردان فرق دارند .  
لذت جسمانی حقیقی ، رابطه  
او با مرد ، با اطفالش و با وجودش  
همه و همه دنیای او را میسازد که  
باید در تصویر گیری شود و مگر در  
عوض ما فلها بی میسازیم که  
یکواختی مهلک داشته غشسته-  
گی را ایجاد میکند . برش چنین  
به وجود می آید که چرا در اکثر-  
ان نویسنده های سکرت تلاش  
نمیکند تا چیزهای دیگری را در  
مورد زنان جستجو کنند که بی-  
هتا باشد ؟ البته باید که در  
زمینه از پاکاری دوری جویم .

## استدرا درازی

زنده گی اجتماعی نشان میدهد-  
هد که اگر چنان حوادث شسی  
جهات انتباه دهند و نکسی  
نمیداشت پس پژوهشگران روی  
زمین اینهمه سرو صدا را به خود  
به راه نینداختند .  
شکست تر از همه اینکه تمام  
تلاش های نفس دهنده گان نه  
با جسم بی رقی دهنده به منبع  
نمرو چشم نیروی حیاتی ته دل  
گردیده است .  
ایجاد عا با پژوهش های یک  
توسط دکتر زیست شناسی بو .

## فشار عصبی

بقیه از صفحه (۲۱)

به همین ترتیب ساختار  
های متفاوت اجتماعی انسان  
هر پیش آمده که مؤه جد  
فشار باشد دارای سه مرحله  
میباشد :

- ۱- مرحله مقدم (یا صفره)  
اول اعلام خطر (هیزمان با-  
آغاز فشار .
- ۲- مرحله مقاومت یا صفره  
تجهیز و آماده گی در برابر فشار .
- ۳- مرحله دو گانه است که  
در آن یا فرد پروا نمیبرد  
میشود و منجر به تعادل عا-  
طفی و روانی میگردد یا شخص  
مقبور و مغلوب واقع شده و در  
حقیقت بدن نظمی به سامان  
عصبی را میسازد و آرام آرام غش  
کی میزاید . غرض از با مواضع  
عصبی آن بروز میکند .  
همه تحولاتی که از آن یاد-

شد تابع سیستم عصبی و فدا ت  
داخلی است که در هر صفره  
باعت بروز عکس العمل های خاص  
میگردد .  
در مرحله ۱ اعلام خطر و آغاز  
مقاومت با فشار ، ماده بی به نام  
پنهان که بالا برنده فشار خو  
است در کره ها ترشح میشود  
و با فاصله غده هیپوفیز به  
ترشح ماده بی دیگری به نام  
کورتیکو ترو پین اقدام مینماید که  
در اثر آن از غده فوق الکلبی  
مواد گلیکو کورتیکوئید و سترائوکور-  
تیکوئید ترشح میشود و که اولی  
در متابولیسم مواد قندی و دومی

بالای رگ های بدن تاثیر خاص  
دارد و حتی موجب تصلب شر-  
بیه نیز گردیده و بهری زود رس  
از نشانه های آن است .  
تا آنجا که ثابت شده است  
عوامل فشار به طور کلی عواطف  
را به بیشتر تحت تاثر قرار میدهد  
و بهری شموری در مراحل اولیه  
کنز وارد میدان مقابله و مبارزه  
میکردد . از همینجا است که در-  
حقیقت عکس العمل های دفاعی  
ما در برابر پش آمده های ناگه  
نی گذشته از تحولات فزاینده گی  
که ذکر شدند ، تابع استعداد های  
روانی شخص و کیفیات دفاعی

اجتماعی و معتقدات عمومی  
( خانواده ، اجتماع و مذ هب )  
میباشد .  
اعمال روانی که در برابر فشار  
از خود بروز میدهد به بیشتر حاوی  
دو جنبه میباشد : یا حملوی  
( تفرشی ) و یا عقب نشینی ( تد-  
افعی ) البته واضح است که اگر  
موجب موفقیت بر مایع فرها-  
شد ، شخص با قدرت روانی و-  
حمله خویش بر عوامل مخالف  
غلبه خواهد یافت .  
اگر توان انسان قادر به پا-  
یداری در برابر مانع باشد تا مهمل  
به فرار و عقب نشینی آشکار میشود



د (۵۷) مخ پاتی

# داد مغور ورته ...

غمري خبري شو. زمري هغه کوله چی دی تر ستونی ونیسی؛ خو په ماته شوي ژامه باندي یی هېڅ ونه شوکړای. کاناکاراجو خپل ټول قوت سره را ټول کړ، پریمکه یی زور وکړ او زمري یی په لسته وواکه او په یمکه یی وغورځاوه. کاناکاراجو هم پریمکه ودرېد او د زمري د یمکې پښی یی چی پرده یی حمله کوله کلکی ونیولی اوبه نسکی یی وواهه؛ خو زمري بیادي تېل وواهه او شاپه څخه په یمکه ولېد. کاناکاراجو په خپل کمڼ لاس د زمري ماته خوله ونیوله او هغه یی تاو کړه اوبه خپل پښی لاسی زمري په سترگو وواهه ترڅو روند شی. دوه یادی واره یی د زمري په لاسه ورغله ده ونوټل چی ویه یی ترې راکش کړی؛ خو د زمري په پښو په وړ او له لاسه یی ونیوټېده. دوی دواړه داسی سره رښېدل لکه چی دوه پهلوانان سره خپل زورونه ازمایي. کاناکاراجو د زمري له رښېدو او دخولی له بوي څخه په تنگ ش. په دې وخت کی یی نا بېرته یو تمیزه لاس ته ورغله هغه یی راواخیسته او په خپل ټول زور سره زمري غورواړه په سترې وواهه. زمري دېوې شیبی لپاره گڼکښ شو او په دې وخت و موند ترڅو د دوی ونی خواته منځه واخلي او پروته وځړي؛ خو دا کار ونشو. زمري په یوه ځمخ سره راو تنو او کیته یی راکش کړ. د کاناکاراجو د وړانه غوښه راجلا شوه او غوښتړی داري وهلی؛ خو زوره ورکانه.

کاراجو لاهم زمري سره جنگ کاوه. دواړه بوله بل سره نښتی وو او دېوې گندي په لور رښتېدل. کاناکاراجو یو پوتی کلکه ونیو او یمان یی ټینګه کړ؛ خو زمري کیته گندي نه ولېد. کاناکاراجو په کړای سره خپله لاره ونیوله یمان یی ټول زغس وو او د دېوې ونی ترې بېخېدلې. غمري شوي غوښی یی غمړند یی وې او کیته سترګه یی زوله شوې وه. کاناکاراجو په همدې حال په لاره روان وو، پزېر دېده او تړدې وچی پریمکه ولو پزېر یمان یی ټینګه کړ؛ خو سره له دې یی هم هر شی خبره لېدل. د دېوې خواته راغس تړدې وچی ورڅخه تېر شی؛ خو ودرېد. یمان یی پري کوپ کړ او په ځیر ځیر سره یی مخ ته وکتل. ده پښه نشو لېدلای نوله دې کیله یی یمان وژنږدې کړ. په دې وخت کی یی یمان په پزېرېدو شو اوبه ټول زور سره یی چمخه کړه: (( زما زویه، اوبه زما چمخې بابو زویه! )) او خپل سر یی په دواړو لاسو کلک ونیو په چمخو چمخو یی ټول او پریمکه ولېد. دوی ته په تیاره ماښام کی پلټونکی د لاسی مړ شوي پلار او زوی دواړه وموندل. راو لو چی کاناکاراجو ولېد، ده هم په چمخو او ټرا پیل وکړ. (( صاحب، څنگه درغه ووايم چی چمخې بابو و ودرولم او دې پخپله در روان شو. ))

# د (۲۹) مخ پاتی

د کیمه مومښ قیمتې اثار درلودل. په دغه مومښ کی د قران کریم او نورو سری اثارو خطی نسخې، جواهرات اوداسی نور ازیته شان موجود وو. دملګرملګ و نماینده وایس چی په دغه برخه کی لکه عراقی مقاماتو سره زغیدلی دي ترڅو و تارخی اثار پوره کیمه ورکړي، خو کیمې مقاماتو د عراقیانو له خولې داسی خبرونه ترلاسه کړي دي چی گواکی تارخی اثار ټول په جګړه کی لښته تللی دي. په هرحال په معنوي برخه کی د کیمه پوړی اوزن ته هم سخت تاوان ورسېدلی دي. اوس اوس کیمه یان خپله پښېده گس چی د پوړی اوزن صحت لکه سره فعال کړي او ځکه دغه پښېده ته د لومړیو حق ورکړي دي. زده کوونکو د زده کړی پوره وکال له لاسه ورکړي او د دې کورنی دغه خبرې ته په تښتېش کی دې ترڅو نورو څخه له لاسه ونه وزي. دغه راز د کیمه پوړی اوزن اودملی ربح انستیتوت هم په خپل وارسو تاوانونه زغلی دی. د دغو ملی مرکزونو لپاره رونه لوټ شوي اړخه ښاخه د شلو کلونو ملی نتایج له منځه تللی دي. یوه څه خبره داده چی د کیمه ملی اسامی وروسته له جګړی څخه د لومړی عمل لپاره د جولا په لښه نمټه غونډه وکړه. په غونډه کی شیخ جابر الاحمد الصباح د کیمه پوړی اوزن سرانه د جګړی په وختی وساتله او حکومت د دغه وړوسهارل شو ترڅو دا ۱۹۹۲ کال داکتوبر په مياشته کی پارلمانی انتخابیات ترسره کړي. په وروستی تحلیل کی باید وویل شی چی د کیمه د بیاجوړی پوړی اوزن په دې پوړی اړه لري چی په منطقه اوجمان کی څومره هیوادونه مرسته ورسره کوي، پورسره پورې دا خبره له عراق سره د دیوې په مساله باندي هم اړه لري ترڅو سرحدی له هغه سره کرانتي شی، ته د دیدونه یی پای ته ورسېزي او ځکه هغه څه چی کیمه یان په جنگ کی له لاسه ورکړي دي، پوره لاسه راوي.

پښه ازیفحه (۳۷)

# صنایع دستی ما

ما هرروز به دست نداشتم تکتا - لوی مدرن نیز در این مورد قابل دقت استند. و در مورد قابلین باید یادآور شویم که اتحادیه صادرکننده گاه قالیچه و نظر اتحادیه پیشه وران خود مواد مورد ضرورت خود را از داخل و بیشتر از خارج که جنسیت قالیچه تاجد زیاد بسته گی به همان مواد دارد وارد میکنند. در گذشته ها تورنیم نقش برجسته در عرصه تولیدات صنایع دستی داشت زیرا از یک سو مقدار قابل ملاحظه یی از این تولیدات را خرمنداری می نمودند و از جانبی نیز در ترویج صنایع دستی به

سطح جهانی سهم عمده یی داشتند. اما باید رنج که امروز به برهم خوردن وضع تورنیم در کشور صدمه بزرگی بر تولیدات صنایع دستی ما وارد آمده است. یکی از راه های انکشاف و حفظ واحیا صنایع دستی، حمایت دولت از دستا هاست. با آن که تاجد و دی این امر در نظر گرفته شده است و تسهیلاتی در مورد برای صنایع دستی وجود دارد اما بایست این نکته بیشتر مورد توجه مقامات قرار گرفته امکانات بیشتری پیشبینی گردد و تا تولیدات صنایع دستی انکشاف اقتصاد ملی سهم قابل توجه یی ایفا نماید



# تنبیه

پاتی له (۵۹) مخ نه

شاگرد د سرویس په کته کوفه -

کی زمانه ترڅنگ په لیریز حیات

سره تیر شو زمانه کالی ش تورا وغور

کړل . سترگی می د غوسې ورته

چرخې کړی وورته وی ویل :

- د خدای په غضب شی زما

کالی دی غور کړل د صابون

د بهی خخه خبری که نه

د مستری شاگرد بېله دی چی

مخ را وگرځوی ویل :

- بهر یوادی و بڼه .

... د سرویس نه کوز شوم د کور

خوا ته تلم ه پوتی د بایسکل

په کجوه غ پوت لمرکی ترلی

او خپله په چرت کی پایدل واهم

زه شی په لرکی د شاوخوا نه د سړک

نه ویالی ته گدا رکړم ه پوتنه

او پایخی می په ختولیت په

دوی د غوسې نه می ستړی

په ساره پخوه خه بېله دی

چی د بایسکل نه را کوز شی په

لاس کی کوز شوی لورکی سم کړی و

وی ویل :

- پیکر می نه و . و بڼه

د ویالی نه را ووتم او د کور په

تپه روان شوم چی په دی وخت

کی د یو کاغذ یاد (گور) می

تر غوز شو غوز می سوزونکی د زده کړی

اوتودی وینی می په مخ را توی

شوی و پوهیدم چی د کاغذ یاد

شیشی تا خپل کار وکړ . نوسودا

می پرمخکی کيسود له کلکد پهلوا

ن په شان می لستونی پلور وهل

او د کاغذ والا خواته ور غلم و کاغذ

یاد والا د پامه پرک او ازکی

د و بڼه په ویلو پیل وکړ .

ما په زهزه لهجه ورته

ویل :

- داد کاغذ یاد خای دی ؟

هغه ویل :

یاد نشته و بڼه

په دی وخت کی پوهه

پوهه لا روی دهلکی په ژبا را

وگرځید چی زمانه غوز وینی کی

ولیدی نو په چوک چوک سر میی

د واه د جیب نه د تشناب کاغذ

را و ستر زمانه غوز وینی می پاکسی

کړی او په توتی په پری ووی

لخای کیښود له امانه کی ویل :

- خیر دی کوچنی دی و بڼه

زه همداسی ورته گواښیدم او خه

ویندم ؟ خودی سپی د مډاپره

خبره کوله .

- و بڼه و بڼه

د غوز په سوزونکی د درد سره

می بهالا سونه پورته شول خوبا

شک پوشی سپی مانع ش خو

اوی ویل :

- و بڼه ... که په پری پمغوسه

می ووهه :

زمانه چی د پیر اعصاب خه راب

اونولا سونه می سره وینیل ووه

جانانه شا پوره می په مخ وواهه

شک پوش سپی گنگس اوله

تولی ووت .

ما سودا له مخکی ز پورته

کړه او بېله دی چی ورته وکړم

وی ویل :

- و بڼه او خپله خوش او

خوشاله په خند اخندا کورته

ولایم .



بقیه از صفحه (۱۷)

## شاد کام در ...

وی به شاد گرفته می تواند .

شاد کام یکی از مصروفترین

هنرمندان کث و راست که

افزون بر مشغولیت های هنر

ی منظم و سیستماتیک امور

مختلفه ورزشی را نیز به

پیش میبرد - وی که هم اکنون

د رم دیرت عموس ورزشی -

هنتون ایغای وظیفه می نماید

پنا بر علاقمندی به ورزش و الیال

اور هنرهای تپهای مختلفه

پشتی و قش را در جمانه می پود

هنتون کابل سهری می نماید .

او با وجود این همه مصروفیت

ها (به اضافه تر تپ و گپنده کی

پروگرام را دیوی از هر چی من سنی)

تقریبا هرماء يك اهنگ به

ستد یوهای را دیو افغانستا

ثبت می نماید ویا برای دیگران

اهنگ می سازد .

په گفته خود ش - نزد

من همواره معیار مشخصی د رمز

دا رزیایی و پدیرش اهنگ اوجود

دارد : داشتن شعر یا

تصنیف ارزنده و متعالی

احساس و ابتکار موجودیت

ارتباط و مناسبات منطقی میان

شعر و اهنگ و وجود يك پیام

نهفته دقت د تلفظ و ادای کلمات

و سرانجام مشق و تمرین به قدر

کافی .

سپا وون با ارگزار ی به -

پایان به هنرمندی این هنر

مند والا رزمند که عبداله

نوابی همیشه شاد کام باشند .

نیز سهای آهنگا پش را دارد و ملا

یم معتدل و نافذ از گفته ها و

تپسته های او بر می آید که او

را امتداد عشق و آرزو به رشته

های دیگر هنری سرانجام به

موسیقی کفا نیده است . شاید

موسیقی د رمز قاف آرزو های

او نقش بسته بود که تمام راهها

به هاه منتهی میشد است .

په عقیده شاد کام موسیقی نباید

صرف وسيله سرگرمی و تفنن

باشد و در حاشیه زنده گسی

قرار گیرد برخلاف موسیقی

ما باید پیام او را پوده جنبه

صوفیانه و عارفانه داشته باشد

و اصالت آن حفظ گردد . او در

هنگام ترسم مرز میان موسیقی

دارای طبیعت و کیفیت خانقاهی

و موسیقی حاضر و نه اصلا

دم دستی که به گفته وی جوانان

ما خود را در آن گم کرده اند

در متن موسیقی نوع اول پسرای

خود ش جایگاه و موضع پرگزیده

است .

یکی از کار کرد های قابل قد

ر شاد کام تهیه و تنظیم و اجرای

اهنگهای فلمی است که

از پیوه کی های او آوری منب

میگردد سراجا زاین کارها بر می گردد

په فلم تلویزیونی "اشک و لبخند"

که موزیک متحان توسط آیه

د نرمند تهیه و تنظیم می شد

پودا اجرای آهنگها برای فلما

ی "قرار" "مرد هاره قول

اس" "پرنده های مهاجر"

و نقطه نبرنگی از خدمات ارزنده



کتابخانه ملی و اسنادی ایران





مورد توجه قرار می‌گیرید و همیشه خود را خوشبخت احساس کنید.  
۷- انتظار یک (مالک کمپنی بادی شول) هر چیزی را که قلب تان ممنوع قرارداد انجام ند- همد. و هر چیزی را که قلب تان بشما هدایت می‌دهد آنرا حتماً بپذیرید.

۸- جیکی کولنز (نویسنده) خوشگوشی بیدار گوش همراهِ با خنده را فراموش نکنید. خنده بالای خود را فراموش نکنید. به خود اجازه دهید تا اشتباه کنید. هیچکس از آن عاری نیست. اما تلاش کنید تا زود تر آنرا رفع نمایند.

۹- ژولیت برچمل (نویسنده) ژورنالیست. تمام تلاش و قد-

میشود که شش کنید زود تر آنرا رفع نمایند. خود را نیاز به زود تر به وقت باز هم دست به کار شوید. کوشش کنید در زنده گی خورده گیر نمانید این کار اکثر به ضرر شما تمام میشود. اگر متوجه گردید که کارهای شما به مراد دل تان پیش نمیرود لباس کلاهی بپوشید و این شما کمک خواهد کرد.

۱۰- ایزابل روسلانی (ستاره سینما و مدل عکاسی) طبیعت به ما صرف جسم را بخشیده است. هر قدر بیشتر از آن مواظبت کنیم بهتر است. به خوراک خود توجه بیشتر نموده ورزش را فراموش نکنید. زیبایی جلد تان را مواظبت کنید در این صورت بیشتر

ایتم و امیرالینم که میگویم همی "ایتم" چی معنا میده؟ نه گفتم: یک چیزی در نهایت اوج خود برسد و آوره با "ایتم" ترکیب میکنند. گفت: "خی ده ای- و تنها ای که و دینم ره مینویس". فامیدی و اتین نوشته کنی و هارا ستی راجع به ای هم نوشته کو که یک مدی که سبک دوش میشه چطو واسطه میکنه و خود د و باره مقرر میکنند. خوب و ناچار برای قبول دادم که حتماً مینویسم.

ولی روز دیگر که در یک فاتحه شرکت کردیم بودم و ناگهان یکی از کسانی که من نمیشناختم و پس با وی مراد رتبه‌بندی میداد بود و گفت چاره‌ها طرز تو؟ سلام. شناختی؟ و یکی از علاقه مندان همراهِ من که های خنده دارت هستم. و لاچاره مقبول نوشته میکنم. من در حالی که به فاتحه

## دیده‌بینی کیهانی

داره تعلیم میکنند و از سرم رنگ شدن و حیران ماندم چسبی گفتم که دیدم باز شروع کرد: سهل کوه یک صوره پرت میگویم که یک روز همسرم بری غشوی دهانی خود که نوازده آمده بود میچای دم کرد. خشمش فرمایش داد که چای ره شب در نزد یکس بگذارد به خاطر می که شبانه گلشنه خارش میگیره همسرم هم چایه ده ترمیزاند. احوال ترمیزه شده نزد یکس همراهِ گیلاس ماند هازی که تا یکی بود و غشوی ترمیزه چای جوش نکرده و ده پشتره زده دید که بخ آس و گفتم: ده قارخدا شوی تو از حالسی

رت تانرا وقف کار دوست دا - شتی تان نمایید. از هر روزی های موقتی و جزئی غشور نشینید تلاش خود را تا زمانیکه به پای خود نهیستاد و اید ادا می‌دهید. بعداً د داشته باشید که جوانی را دیار بیدار و رده نمی‌توانیم. عجله نکنید تا زود تر از دواج کنید. تا سن (۲۵) حتماً منتظر بمانید.

ایف پولارد (مدیر مسئول روزنامه سندی ممدور).  
۱۰- تحصیل یک امر ضروری در زنده گی میباشد. تحصیل نه تنها جلوه‌گر غربت شما را می‌کند بلکه به شما استقلال و اقصی می‌بخشد تحصیل شمارا آمریزش تان میسازد.



کسی به شروع کرده ای و میخایی مری چای بخ داده نفسی بکشی. محمد به امره از جای پرکد میا. لغعل ده دانش برد، همو بود که دان و زبانش عاوله پارا شد و چرخ زد: وای ده قرار خدا شوی زنکه تو میخاستی مری ده جای جوش پخته کسی و نفسی بکشی.

۱۰۰۰ ای صوره نوشته کنی ها که تانستی به میگو آیمینت. راحتی کدام چیز تو نوشته نکرده ای؟ در حالی که آه از جگر بر میآورد گفتم: نی! گفت: خن چسبی در نظر داری که ده ای نزد یکی ها نوشته کنی؟

گفتم: در نظر دارم که یک طنز نوشتنم به نام "ده بنفسی رسیده"

## حرکت

را قابل ذکر میدانم که در تکیه ندوی پوسه لگد های قوی چون: لگد های چکشی و نفوذی شلاق و ضد حمله وجود دارد که در تکیه ندوی هپانگ وجود ندارد و خودم ورزش تکیه ندوی پوسه را تمیز گرفته ام که معنی آن حرکت سریع میباشد. چگونه میتوان این ورزش را فرا گرفت؟

فرا گرفتن هر ورزش خواهان ریاضت مداوم و پشتکار و صبر و حوصله میباشد و به کمال رسیدن در تکیه ندوی کان سبط نبوده بل از پیشکار خواهان تمیز هر چه بیشتر و بهتر میباشد. از ابتدا این رشته را متعقیب نموده اید یا بعداً به آن رو آوردید؟

قبلاً در تکیه ندوی هپانگ تا کمربند نضاری تحت نظر استاد مرحوم عبدالغفار "قاری" کار نموده ام متعاقباً به تکیه ندوی پوسه علاقمند شدم و اکنون در این رشته کمربند سیاه دارم یک دارم که این کمربند را نظریه ضایعید قد را سهون نتواند وی کشور هندوستان به دست آورد. همون تکیه ندوی کشور کوریا چونکه هانگ حضور داشته و این کمربند را از طریق کشور هند به دست آوردم.

ایا در کشور خود مان می‌روید. لیت توزیع کمربند را مقام المپیک به عهده ندارد؟

احمد جاهد ورزشکار خوب و با استعداد نظریه عقلی که به این ورزش دارد کلی را در ولایت هرات ایجاد نموده و همه روزه جوانان هراتی را در این ورزش تعلیم و تربیت میدهند و چاهد به فتنه د میباید تا به خاطر جمع و بسج نمودن ورزشکاران تکیه ندوی را سهون ایجاد شود تا از این طریق چلو یک سلسله بینظیری ها در شهر گرفته شود.



# تخم و مرغ

به سیستم بین المللی در این پروژه رعایت شده حتی کسانی که میخواهند داخل پلاکها را مشاهده کنند باید ابتدا حساب و بکرنند و بعداً چک به پاکرد و چون بهوشند در غیر صورت اجازه دخول به پلاکها ندارند زیرا امکان دارد توسط پاور یا لباس میکروب به داخل پلاکها انتقال داده شود. لهذا مقررات و نسیب های پرورش دهی مرغها مطابق به نورم مستند رد می شود -

قطعه مرغ را در ارد مجموعه سی و سه هزار و شصت قطعه مرغ میشود که تا اکنون حدود پانزده الی شانزده هزار قطعه مرغ به دسترس مردم گذاشته شده است و پروژه آن ادامه دارد اولین پارتی یا نخستین دوره تولید پروژه بآدام باغ است که فی قطعه مرغ مبلغ ۱۵۰۰ افغانی به فروش میرسد البته مرغها بعد از چهار ماهه کسی از پروژه بکراس به بآدام باغ

دو پروژه از یکسال به اینطرف شروع به فعالیت نموده که - موثریت آنها کمتر محسوس میباشد اما آینده خوبی را باید به انتظار نشست - ضمیمه مشاهده از این دو - فارم دولتی راهی بعضی از فارمهای بزرگ و کوچک شخصی شد که بعداً از اشخاص با ایجاد فارمهای پرورش مرغ و تهیه تخم در نقاط مختلف شهر کابل فعالیت دارند - شهوه کار در



مرغها در دو فارم مشترک به سیستم قریب شده بین المللی تغذیه میشوند -

انتقال میشود. با جرات میتوان پیشگویی نمود که در قریب تنهیل قیمت مرغ کاهش قابل ملاحظه به عمل خواهد آمد. بنام میتوان امیدوار بود که با بهره برداری سالم پروژه های مذکوره فی بوضه تخم به قیمت خیلی ها نازل کاهش یابد. با مشاهدات از فارمهای دولتی میتوان اطمینان داشت اگر به همین شیوه فارمها فعال نگه داشته شود و کمک شونده صراحت میتوان گفت که بزودترین فرصت نیاز به تولید مرغها خواهد شد چرا که نگهداری مرغها مطابق به شرایط مناسب حفظ میشود. الصوحی نگه داری میشوند از یکطرف مرغ سالم و از طرفی هم تخم را تازه به دست می آوریم. باید علاوه نمود که این

این فارمهای شخصی نظریه فارمهای دولتی متفاوت است به این معنی که شکل پرورش مرغ در این فارم ها نسبتاً ابتدایی است و نیز بعضی مقررات اساسی پرورش دهی مرغ در این فارمها کمتر رعایت شده است. ابتدایه فارم مرغداری اعظمی واقع دارد - الامان رقت و از نزدیک با مسؤول آن فارم صحبت نمودم - از سخنان مسؤول فارم دریافتیم که آنها يك پایه ماشین چوپه کفی و يك پایه ماشین تخم شکو در فارم دارند. همچنان این فارم قبلاً مربوط به فارمهای دولتی بود که از عدم فعالیت لزو ماه آنرا - بالای اعظمی به فروش رسانید. این فارم دارای دو بلاك پرورش مرغ بوده که روزانه به تولید و تکثیر تخم مرغ میپردازد

به سیستم بین المللی در این پروژه رعایت شده حتی کسانی که میخواهند داخل پلاکها را مشاهده کنند باید ابتدا حساب و بکرنند و بعداً چک به پاکرد و چون بهوشند در غیر صورت اجازه دخول به پلاکها ندارند زیرا امکان دارد توسط پاور یا لباس میکروب به داخل پلاکها انتقال داده شود. لهذا مقررات و نسیب های پرورش دهی مرغها مطابق به نورم مستند رد می شود -

این فارم که از سال ۱۳۶۸ مجدداً به فعالیت آغاز نموده است تخم مرغ و چوپه مرغ را به گفته خودشان همه روزه به دسترس مردم قرار میدهند مسؤول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را بیهوده می کنند و ما مطابق به دست مرغ و چوپه هارا به دسترس شان قرار میدهم. در فارم اعظمی قیمت مرغ و تخم يك اندازه بلند است قیمت فی قطعه چوپه مرغ يكتم ماهه مبلغ ۳۳۰۰ افغانی و فی بوضه تخم مبلغ ۶۲ افغانی میباشد. در حالیکه در فارمهای دولتی فی قطعه چوپه مرغ يكتم ماهه ۱۵۰۰ افغانی است. مرغها را از نزدیک دیدم وزن آنها خیلی کم است اما قیمت شان به تناسب فارمهای دولتی بلند است و جالب تر از همه اینکه مسؤول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را بیهوده میکنند در حالیکه نظریه شرایط اقتصادی ۳۳۰۰ افغانی فی قطعه چوپه يكتم ماهه معاشريك مامور دولت است. و با هم قیمت تخم که در بازار ها و یا بازارهای سواه به عین قیمت به فروش میرسد پس موثریت فارم چیست؟ - فارمها باید قیمت بازار را بشکستند نه اینکه فروشنده هارا به گرا - نفروشی تشویق و ترغیب نمایند و نه به پروژه بکراسی در نظر دارد تا ۴۰۰۰ بیضه تخم را از کت فارم کشور هند - وستان جهت تسلیکری جدید به دست آورد که در ماه های عقبرب و قوس فعالیت ماشین های چوپه کفی آغاز میشود. در برابر تصمیم این فارمها فارم اعظمی نیز در آینده تصمیم دارد تا تعداد مرغها به حد اعظمی ۲۰۰۰۰ قطعه مرغ افزود کرد. البته امید به حال کمتر به آینده بیشتر است. در صورت آغاز پرورش تخم از جانب فارمهای دولتی به اطمینان میتوان گفت که طلسم چندین ساله ناپدید شدن و یا قیمت - تخم مرغ در بازارهای شهر به شکست مواجه خواهد شد.



در حالی که علم نجوم از جمله علوم مثبت بوده و از جمیع علوم ریاضی است. نجوم علم است اما تنجم علم نیست. پایه های علم نجوم کاملاً و دقیقاً بر مبنای علوم ریاضی نهاده شده است. در زبان اروپایی از تنجم به اسم استروئومی و از تنجم به اسم استرو لوزی یاد مینمایند. مساله تاء شهر ستارگان و ایاب انواع آنها مربوط به تنجم است نه به علم نجوم.

گذشته از موضوع ستاره شناسی و رب النوع عطار و در روز چهارشنبه کارهای حزن انگیزی هم واقع شده است از جمله شهادت امام حسین که برابر است با دهم محرم الحرام سال (۶۱) هجری قمری و علاوه بر آن در روایت کتب ادعیه آمده است که خلقت دنیا نیز در روز چهارشنبه آغاز یافته است. در شهر کابل نیز روز چهارشنبه را روز زیارت دانسته اند. در این روز در زیارتگاه های شهر و قیوم تبرک معج و معج از زنان و دختران برای قبول حاجت خود به درگاه حق دستا به دعا بلند مینمایند و نذر میکنند صدقه و خیرات میدهند.

امروز هم روز چهارشنبه است و محرم یعنی زیارت تبرک شاه دو شمشیر تا بهین زایرین ما چگونه و با چی عزیمت کنیم به زیارت آمده اند. حضرت لوت بن قحس بن

# خدایا! دعایم...

حضرت عباس یعنی نواسه کاکای حضرت رسول خدا در حدود سال (۸۲۰) در جنگی شهید شده و در این محل مدفون گردیده است.

در کنار در بیرونی زیارت گدایان به شماری جمع شده اند که عده آن ها حتی به اصرار و پیروی از زائرین پول تقاضا میکنند و صحن زیارت پر از کودکان و زنان است و بعضی از دختران جوان و زنان بیرو جوان برای کبوتران زیارت دانه می اندازند. هرزنی دروازه و دیوار و سنگ قبر رامیوسد و حتی بعضی از آن ها خود را روی قبر می اندازند و به توغ آن دستمال براده مینهند.

از زن جوانی می پرسیم که: به چی نسبتی به زیارت آمده است؟ میگوید: شش سال از عروسم میگذره ولی تا هنوز صاحب بچه نشده ام. آیدم تا خدا به رویدارای دوست عزیز خود بچه بی نصیبم کند.

می پرسیم چند چهارشنبه است که می آید؟ به خدا چهار و چهارشنبه اس. آه که خدا مراد ما داد. خیرات کلان بکنم. در این جریان پیروز سر سفیدی

فریاد میزند: "یا زیارت شاه و شمشیره به دادم برس و بچه به نجات بده" "سوز و شورا به پنجره قبر مهالد و توغ رامیوسد." "مگه به بندیت نیستم خدا یا به بندیت نیستم بچه کک جوانم را از بلا نجات بده." از فریاد و گریه زن پیر معلوم میشود که پسرش زخم برداشته و وضع صحن اشنه ایت بحرانی و خطرناک است. دختر جوانی به آواز بلند قرآن مجید تلاوت میکند و زنی در گوشه زیارت نماز میکند.

رفتن به زیارت و دعایای مقبره شهدا و اولیا انسان را به عالم روحانیت نزدیک تر ساخته و انسان نیاز مند فریادی را که فکر میکند باید به پیشگاه خدا انجام دهد در این جا بهتر و با خاطرات آرام تر از سینه بیرون میکند.

موانع با آداب و گاهی هم با عنعنات مختلف در کشور های اسلامی به زیارت ها میروند و عده ای با خود نذر میبرند و عده ای دستمال مراد میبندند و بعضی ها قفل میزنند بعضی ها "بند" میگیرند و بعضی از خواهران گاهی به پیشگاه مقبره خم میشوند و گاهی هم از صاحب مقبره طلب حاجات میکنند اما در

دین مقدس اسلام احکام روشن وجود دارد و مسلمین بایست هنگام رفتن به زیارت آن را از نظر دور ندارند.

حال محروم به زیارت عا شقان و عارفان این زیارت ها که میگویند ضامن کابل اند نزد مؤمنان خیلی متبرک میباشد و از دحام همیشه وجود دارد و زائرین زیادی رفته و آمد میکنند در زیارت توس انصار نیز چنین است و جوانان و زائرین بیشتر روزهای جمعه به دعا می آیند.

جوانان دخترها و بچه ها دست به دعا اند و کی میداند آنها چه میخواهند؟

عده ای خود را و عده ای خواهر و برادر را و مادران فرزندانشان را دعا میکنند و شاید هم هر سینه داغی دارد و هر دل دردی چرا که جنگ در هر خانه آتشی افروخته و از هر کس عزیزی را گرفته است. یا این که عزیزی در سفر دارد و یا بیماری در بسترو از خداوند میخواهد که به روحانیت عا شقان و عارفان و شهدا ایضا. لحن دعایش مستجاب گشودن برای یک مستفیدی که دست به دعا بلند میکند و فریادی در سینه دارد و گاهی این دنیا برایش چقدر کوچک میشود و تنها باید به درگاه خداوند دعا ببرد و بگوید: خدایا: دعایم را مستجاب کن.

## ژورنالیت...

ما مبلغ هنگفتی از این بابت برای پرداخته میشود...

چون به یکی از زبانهای عربی خارجی بلدیت دارم و میتوانم با کمک کتاب لغت نامه آن زبان به زبان دری و محاوره ای مطلب و موضوعی را که در آن زبان نوشته شده است به درک نسیم و فلذا در این روز یک موضوع داغ سیاسی را که به آن

زبان در یکی از مجله ها نشر شده بود ترجمه نمودم و بعد از آن کسی انکشاف دادن و آنرا به یکی از جراید هفته وار نشر و ارسال داشتم البته از د کتر ترجمه بودن و مطلب متذکره خود را در ری نمودم و آنرا به نام خود جهت نشر ارسال داشتم و آخرش خود نمودم که حی الزحبه ترجمه بسیار کم است...

پنجشنبه: همچنان ناگفته به باقی نمانده است که در شعر و شاعری نیز استعداد و دسترس دارم البته

بهترین اشعار من به گونه "استقبال" از شعر شاعران متقدم است یعنی نظریه احترام و علاقتی که به اشعار شاعران پیشین دارم و اشعار آنان را استقبال منطقی و معجز و واقعه اشعار آنان و شعر بسیار و ولی بانا. سف که اشعار استقبال است من گفترا اقبال چا پیدایشی. نماند که من دانه چرا ۲۰۰۰ به هر صورت ذوق شعری من که عموماً روزهای پنجشنبه گل من نباید در این پنجشنبه نیز استعداد و احساسات شعری

من به غلبان آمد و از و رای صفحات دو مجموعه شعری شاعران بنام و دو پارچه شعر ناب به طرز دیگری ساختم و به مجله من برای نشر ارسال داشتم. خوب و خواننده گرامس! این بود مختصری از یادداشت های من. حال بد و ن شک و آنانیکه به استعداد و پشتکار و ابتکار من در هر سه کار خلافت و ژورنالستیک باورند داشت یقین کامل حاصل شود و دانست که من واقعه ژورنالست پرکار و متبرک و مستعد میباشم.



بقیه از صفحه (۴۸)

## توبگو...

بقیه از صفحه (۴۸)

راه خدمت به هنر تئاتر و توشل  
مصانه گام نهاد است.  
او را از زمانه های بخاطر  
دارم که تازه پایه عرصه تئاتر  
نهاده بودم از نخستین گام ها  
به پهنساز و زیبایین دنیا تئاتر  
و سعادت و شرافت و بزرگی  
قلب های دست اندرکاران آن  
پی بردم. حبیبه عسکر جز از این  
دنیا بود که با قلب باز و لبان  
پر تبسم به پیشوازم شتافت و از  
او ان فعالیت تئاتری ام السی  
اکنون چون خواهر و دوست  
مهربان مرا یار و همراه بوده  
است.

حبیبه عسکر با اولین نما  
ی شناسه که در آن نقش داشت  
راهنش را به قلب های علاء  
قندان هنر تئاتر و توشل  
باز کرد از آغاز فعالیت های  
هنری اش الی اکنون او با  
همان پشتکار و علاقمندی و  
جدیت خاص خودش به تهرین  
بیالای نقش هایش می پردازد.

او هنرمند است باخته کسی  
و عصبانیت بیگانه ها و همه  
استعداد او توانندی اش را  
بخاطر اجرا و آرایه بهتر و مالی  
نقش ها بکار می برد.

به نظر من او در همه نقش  
هایش هنرمندانه درخشیده  
است. با وصف اینکه مالیاتی  
زیادی می گذرد و لی من  
نقش های حبیبه عسکر را در نما  
ی شناسه های خوش و زنان عصبی  
مستش و ازدواج و طهاره -  
پاد و استثنای محاسنه ما در  
۰۰۰۰ بخاطر دارم و او را  
بیش از هر زمان دیگر زیبا تر  
و موفق تر در نما ی شناسه محاسنه  
مادر یافته ام. چه حبیبه  
عسکر با وصف فعالیت های  
هنری و خلاصه خویش همیشه  
و جاودانه برای اطفالش زیبا -  
ترین و مهربان ترین مادر بوده  
است.

او را در فامیل کوچک تئاتری  
ما بمثابة هنرمند مستعد  
خوش ذوق خوش سلیقه و خوش  
صحت و شکیبوش می شناسند  
و او را همیشه با آن لبخند زیبا  
و همیشه کی اش بخاطر دارم.

بقیه از صفحه (۶۲)

## سترویس، پاس...

تم مذکور از جمله تم های  
بسیار برجسته و نامدار بود.  
قابل یادآوری میدانم اینک  
من هفت مرتبه به کشور اتحاد شور  
روی جهت اجرای یک سلسله مس  
یقات دوستانه و سرورزی دا  
شته ام که نتایج مسابقات فوق  
العاده ارزایی گردیده است.  
هیچنان در جریان مسابقات تو  
رنت هایه حیث قویترین تهرسر  
انتخاب شدم که یک کپ افتخاری  
را به حیث بهترین پلیور از جانب  
مقامات ورزشی پوهنتون کابل  
به دست آوردم.  
عبدالحمید صافی ورزشکار  
مستعد و ستاره تیم ملی و الوصال  
در آخرین لحظات صحبت خویش  
به این نکات با ارزش که ساجه  
ورزشی طرف علاقه اش را متاثر

## من به بن...

من باشنیدن همین زیزه های  
شهرین ترس از رسوایی را فرا -  
موش کردم خودم را در اختیار  
او گذاشتم و او مرا چون عرو -  
سکی در دستهایش چرخاند  
چون بازچه می به بازی ام گر -  
فت حساب روزها از دستم رفته  
بود. فقط بخاطر دارم که  
کپ نامزدی ما بود. عنقریب  
نامزد میشدم اگر چه ساله  
عسکری او مطرح بود. همین که  
سر بازی برود با آن که از من  
دور میشد احساس غرور میکردم  
ولی یک روز خبر شدم که او  
رفته است آن وقت تصور کردم  
که سقف آسمان با همه بزرگی  
و سنگینی اش روی قلم نشست  
آرزو بهام بریاد شدند. سرم  
دور خورده آسمان دور خورده  
مردم دور سرم چرخیدند و -  
دنیا با همه بزرگی اش چرخید  
زیرا من از او حمل گرفته بودم  
و او پاکستان رفته بود.

خاله ام که از دوستی و نزد -  
یکی ما آگاهی داشت برایم  
نداری میداد میگفت: اوهر  
کجا می که باشد پسر می آید  
من او را می آورم. او جز تو  
با کسی دیگری ازدواج نمی  
کند. بعد زنی کرد و سرا  
نزد زنی برد که ظلم را سقط  
کند. من مدت چهار روز در  
خانه خاله ام بسر بردم وقتی  
توانستم راه بروم به خانه خود  
آمدم.

هر شب او را در خواب مید -  
یدم که با دریش دامادی به لو -  
م می ایستد باز دور بازو ام  
انداخته حلقه نامزدی به  
انگشتم میگفت: یک روز خواب  
خود را برای خاله ام قصه کردم  
با بی تفاوتی تمام گفت:

دختر جان به فکر اونباش -  
کسی چه میداند که او بر میگردد  
بانه. باگه و زاری گتم آخر  
تو از همه قضا یا خبرداری او  
باید با من عروسی کند هر  
جایی که باشد من حاضر استم

که از همه خانواده ام چشم  
پیروم و نزدش بروم. طوری  
سوم دیدم که توشدم. با  
لحن که از او انتظار نداشتم  
برایم گفت: دختری که نه ضمه  
دارد و نه ابوهرگز به درد  
زنده گی کسی نمخورد. تو  
نمیتوانی عروسی من باشی، کسی  
چه میداند که تو به چه کسی  
خودت را فروختی. فرهاد زدم  
آخر شما از موضوع خبردارید  
شما کمک کردید که طفلکم را  
سقط کنم. برای خدا این  
قدر ثمت بزرگ بمن نرسمد  
اما خاله ام باتمسخر گفت:

من آن کار را به خاطر  
حفظ آبروی خواهرم انجام  
دادم و نه از اول هم میدا -  
نستم که پسر من آن عمل را  
مرتکب نشده است. من پسر  
را خیلی خوب میشناسم او نمی  
تواند آن قدر است باشد تو  
بدیج ثبوتی علیه پسر من ندا -  
ری.

خاله ام راست میگفت من هیچ  
ثبوتی علیه پسر او نداشتم.  
ثبوت را خاله ام با زنگی از  
بین برده بود. حالا کرم زهر  
ی با این سنگینی شکسته  
است. از زنده گی بیزار و -  
دل سرد گردیده ام هیچ چیز  
هیچ کس نمیتواند از غم هایم  
بکاهد. میگویند خاطره یک  
عشق را میتوان با عشق دیگر  
از یاد برد ولی من نمیتوانم  
این بدبختی را با کدام بدبختی  
دیگر از یاد ببرم.

روزی نیست که خواستگاری برا -  
م نباید ولی جواب من همیشه  
منفی است. با آن که یک  
دختر تحصیل کرده و مقبول و از  
خانواده سرشناسم، اما  
زنده گی مرا آن گونه نابود  
ساخته که نمیتوانم خود را احساس  
کنم. شبها میگریم، روز  
ها میگریم و چون آفتاب غروب  
رنگه میمانم. هیچ کس نمیتواند  
ند که در دل من چه آتشی  
است. براستی وقتی عشق  
مرد، پس از مرگش رنگ میگیرد  
و احساس میشود و من هم  
مانند شمع می برم زاری آرزوهایم  
میسوزد و قطره قطره آب میشود.



بقیه از صفحه (۱)

فوق العاده خود را در مجاب کردن مردم به کار میبرد و می خواهد جامعه باور نماید که باید از ترس و تسلیم نفس ترازا و رهبر دیگری در شوروی وجود ندارد. یک ژورنالست انگلیسی در پاریس صاحب مطبوعات میخائیل گرباچف پس از بازگشت به قدرت گفت: "بدبختی گرباچف در حال حاضر اینست که مردم ارزش او را نمی دانند [؟] اما برخلاف یک نماینده کنگره نماینده گان شوروی عقیده دارند که:

رئیس جمهور مارکسست؟ یک دموکرات یا یک پروکراتی که ماسک دموکراسی را بر روی خود کشیده است. حال منافع خود روی به نحوی هر دو حرف و حتی دشمن دیروزی یعنی میخائیل گرباچف و یارین یلتسن را در وضعی قرار داده که با هم همکاری کنند. منافع سیاسی اغلباً مهتر از علایق شخصی است اکنون در برابر رهبران شوروی به شمول هر دو رهبر عده سوالات زیادی وجود دارد که هم آیند و آنها هم آیند کشورشان به آن بسته است. اولین سوال اینست که اتحاد جمهوری ها چه شکلی خواهد داشت؟ به نظری رسد که یگانه راه در قدم اول اتحاد تعدادی از جمهوری هاست که دارای استقلال کامل بود و از یک مرکز کوچک و هماهنگ کننده که موجودیت شوروی را تضمین خواهند نمود، اطاعت خواهند کرد. سرنوشت آیند شوروی چه در شکل یک کنفدراسیون یا در شکل یک جامعه اقتصادی که هنوز مورد اختلاف است باید در کنگره نماینده گان مردم که هم اکنون جریان دارد حل و فصل شود. اما یا حل این مساله در دوما سوال قدر راست میکند:

حل بحران اقتصادی عمیق معده در بحران اقتصادی عمیق به سر می برد، تولیدات شدیداً کاهش یافته، بازار داخلی مختل شده، قیمت های شکل سرسام آور افزایش میابد و سپلین تولیدی مالی ضربه دیده و جریان گذار به بازار آزاد که

موجی از اعلام استقلال ها و تصمیم گیری های مستقلانه جمهوری ها سر نوشت کشور شوروی را زیر سوال برد. درست به همین علت هاید که رئیس جمهور یلتسن در جریان هفته گذشته تلاش نمود تا با تماس های مستقیم با اوکراین قزاقستان و کرانه بالتیک از ستمزه جویی ضد روسی بکاهد و به جای ضعف ساختن گرباچف در عقب او قرار گیرد.

جریان کودتا و سرنوشت پراگ در ذهن هر شهروند شوروی سوال مقایسه دو شخصیت عده شوروی یعنی میخائیل گرباچف و یارین یلتسن را مطرح نمود. بسیاری ها در گفتگو های شان این امر را برجسته می ساختند که قاطعیت و اراده و وفاداری یلتسن به دموکراسی بهترین عامل نجات شوروی از خونیای نظامی بود و جوانان در سهره یلتسن رهبر بلا منازع روسیه را می بینند که به نظر آنها به ایدئال های آزادخواهانه و خدادار است.

اما مشکل عده یلتسن اینست که او ترجیح داده رهبر روس باقی بماند و از همین روست سایر جمهوری ها از حمایت بیشتر برخوردار نبوده و حتی بعضاً تزار جدید خوانده می شود. طبعیت خشن "موزیک وار" یلتسن مصالحه میان او و مخالفینش را دشوار و حتی ناممکن میسازد. کمونیست ها یلتسن را ذاتاً "ضد دموکرات" میخوانند و گاه گاه او را به ستالین تشبیه می کنند اما طرفدارانش این نظر را باور ندارند و تلقی می نمایند یکی از جوانان ماسکو ضمن گفتگو می یاد آورد: "روسه بعد از پتر کبر فرزند می مانند یلتسن را، ندیده است."

اما در برابر به نظر بسیاری ها یگانه شخصیت تعادل دهنده که نه تنها روسها بلکه دیگران نیز میتوانند به او اعتماد کنند گرباچف است. در روزهای دشوار بعد از پیروزی پروکراتی که گرباچف که استاد بزرگ تاکتیک نامیده می شود، سعی نمود تا احساسات پیروان و موکرات را با برخورد عادلانه سیاسی پالایش دهد. گرباچف هنوز قدرت بسیار

شد به رهبر سمبولیکی مانند ملکه پرتانها]

یک ژورنالست روزنامه پرودا بمن خاطر نشان کرد که: "گرباچف گروگانی است در دست دموکرات ها و آنها هستند که اکنون تصمیم می گیرند."

کیونست ها همزمان تلاش های آقای یلتسن و طرفدارانش را برای انحلال حزب و نشرات آن مخالف قانون اساسی تلقی می نمودند و اگر نه هم صریح و صریح داشتند تا "طبیعت غیردموکرات یلتسن" را برجسته نمایند. امید بعضی ها به پارسا شوروی که اجلاس آن به تاریخ ۴ سنبله (۲۶) اگست در ماسکو گشایش یافت، بسیار هم به جای نرسید.

اجلاس پارلمان شوروی که شورای عالی نامیده میشود از تشتت فکری و وجوه اختلافات عمیق میان نماینده گان حکایه می نمود.

در این اجلاس گرباچف نتوانست ترکیب پیشنهادی شورای امنیت شوروی را مورد تصویب قرار دهد و به علاوه پارلمان فعالیت های حزب کمونیست را در سراسر شوروی به تعلیق درآورد و به شکستادن و مساله سازباندن میجدد "ک. ج. ب." به مثابه خواست های عده دموکراتها رای مثبت داد. اما همزمان در اجلاس پارلمان موضعگیری تند سایر جمهوری ها علیه شورونیزم روسی بازتاب یافت و نماینده گان سایر جمهوری ها به تشدید جریان تجزیه طلبی مساعدت نمودند. تنها در هفته گذشته بود که سه جمهوری بالتیک استقلال کامل شان را با حمایت غرب به دست آوردند و به دنبال اوکراین و جمهوری های آن رابایجان و ازبکستان نیز به جمع استقلال طلبان پیوستند. در هفته گذشته عملاً عمارت اتحاد شوروی خاتمه یافت.

در جریان جلسات پارلمان شوروی این سوال پدید آمد: آیا شوروی وجود دارد و یا نه؟ آیا شوروی کدام مرکز قدرت عمل میکند یا نه؟

کلو دخل پرو بلم تلقی میشود و با موانع روبروست. مخالفین دموکرات ها فکر میکنند که علی الرغم پیروزی پروکراتی که آنان که امروز قدرت را در دست دارند، با ناتوانی در حل مسایل اقتصادی درین بسته قرار خواهند گرفته و دامنه افکار عامه را از دست خواهند داد.

آلته سرنوشت اتحاد شوروی سرنوشت قدری را تعیین می کند. یک نماینده کنگره نماینده گان مردم در همین هفته از تریبون پارلمان شوروی صریحاً گفت که:

"اولین وعده ترین مساله برای ما باید اقتصاد باشد." به راستی هم گرباچف رهبر محبوب مردم، رهبر نه نامش احترام هر فرد شوروی را پنج سال پیش برمی انگیزت پایش در جبهه اقتصاد در گل ماند و همه آن شهرت عظیم را از دست داد. بحران قدرت همزمان سوال حیثیت شوروی و تعهدات بین المللی نقش آن را در مناسبات جهانی پیش می کشد. آیا شوروی ها قادر خواهند شد در زاین راه هر چه زودتر گام بردارند؟ از یان حیات اتحاد شوروی تا ایجاد دولت متحد جدید چه هر شکلی که باشد هنوز فاصله زیادی وجود دارد. تا آن زمان بحران و تناقضات سیاسی اقتصادی و اجتماعی جمهوری های شوروی را بیش از پیش خواهد فشرد و دیپلماسی جهان را در خلاء قرار خواهد داد.



بقیه از صفحه ( ۳۱ )

درآمد همسر او را تنهاییافت ابراهیم  
پرسید : اسماعیل کجاست ؟

زن گفت : او در پی تحصیل روزی بیرون  
رفته است . آنگاه از سختی معیشت و  
تلخی زندگی پیر ابراهیم گله کرد ، این  
گله مندی و ناراحتی از زندگی ابراهیم  
را خوش نیامد و آن زن را شایسته  
همسری فرزند خود نیافت ، و بیدرنس  
از آنجا بازگشت . و هنگام بازگشتن بود  
سیله آن زن سلام و تحیت خود را بفرزند  
ابلاغ کرد و باو پیغام داد که آستانه  
خانه اش را تغییر دهد و مسود ابراهیم  
ازین کتایه آن بود که اسماعیل همسرش  
را تبدیل کند و بازنی متناسب با مقامش  
همسری گزیند .

طولی نکشید که اسماعیل باز آمد و  
از مشاهده اوضاع و احوال دریافت که  
کسی در غیاب او بمنزلش درآمده . پس  
از همسر خود پرسید : آیا امروز کسی از  
اینجا گذشته است ؟ گفت آری ، پسر  
مردی با این علامت و صفات باینجا آمد و  
سراغ ترا گرفت و از حال و گزارش زندگانی  
تو جستجو کرد . پس من وضع زندگی و  
شدت دست تنگی خود را با او بازگفتم .

اسماعیل گفت : آیا پیغامی برای من

فرستاد ؟ گفت : چرا ، او بتو سلام  
فرستاد و پیغام داد که آستانه خانه ات  
را عوض کنی .

اسماعیل گفت :

او پد رمنست ؟ و مرا فرمان داده است  
تا تر اطلاق کنم ، آنگاه بفرمان پدر او را  
طلاق گفت .

پس از پندی باردیگر ابراهیم سراغ

فرزند خویش آمد ، تا از دیدار او شوق  
را فرونشاند .

ولی این بار نیز اسماعیل را نیافت و  
همسر تازه اش را دیدن کرد و پرسید  
اسماعیل کجاست ؟ زن گفت برای کسب

روزی از خانه بیرون رفته است . پس چون  
آهنگ بازگشتن نمود از وضع زنده گی و  
گزارش احوال ایشان سوال کرد . زن -

بشتر و حمد خدا ایتعالی زبان گشود و گفت :  
مادر آغوش خیروربت و آسایش و سعادت

بسر میریم . ابراهیم از شنیدن این سخن  
بسیار خوشحال شد و از قناعت و خشنودی

و سپاسگزاری و ایمان آتزن آسوده خاطر  
گشت و گفت : ازین بشوهرت سلام برسان

و بگو : آستانه خانه ات را محفوظ بدار  
شما بگهان اسماعیل بعبادت خویش بخانه

باز آمد و با همسر خود بسخن پرداخت ،  
زن او را خبر داد که امروز پیرمردی خوش

## بت های ابراهیم که ابراهیم شکست

سیمایا سبب زفاف خانه مادر آمد و از  
او سال زندگانی تغییر کرد . پس از  
تنبیختن و خوشی زندگانی برای تو سیف  
کردم . پس چون مادر است باز آمدن سلام  
و تحیت بتو فرستاد و پیغام داد که  
آستانه خانه ات را محفوظ بدار .

اسماعیل گفت : او پد رمنست ؟ و در  
این پیغام مرا توصیه کرده از توجدا  
سوم و نه گداختن بتو بشوم . پس اسماعیل  
فرمان پدر را پاس داشت و با همسر خود  
بزیست و از او فرزندان بیآورد .

بنای کعبه

ابراهیم همچنان دور از فرزند خود  
بسر میبرد و گاه بسراغ او میآمد تا دینگی

از سفرها ، نه تنهایی قصد دیدار فرزند بلکه  
برای انجام کاری خطیر بآن سرزمین وارد

شد . زیرا اود را این نوبت از طرف خدا  
مأمور شده بود که خانه کعبه را بنا کند

و اساس خدا پرستی را بنیاد نهد . از اینرو  
راه حجاز پید گرفت و شتابان بسراغ فرزند

خویش آمد و اعراف چشمه ها و سرمنزل  
قبائل را با دقت کامل جستجو کرد و فرزند

خود را بیافت که در کنار آب زمزم زبرد رختی  
بر شاخ و برگ بتراشیدن تیری مشغول

لست .

اسماعیل چون پدر را از دور دید از جای  
برخواست و دست و دامن بیفشاند و با چهره

خندان و تپانده درخشان با استقبال شتاء  
فت و خود را در آغوش گرم و پرمهر افکند .

پدر پیر میسر توان دست بطردن هم  
را آوردند و بوسه ای شور رد و بدل

کردند و از سر استیای ورنه فراق با  
هم سخن گفتند ، آنگاه در زیر سایه آن

درست در آله ای از محبت و خیمه ای  
از مهرانی و شفت رو بروی یکدیگر بنشستند

و در بختون حال صادی و نشاطی که وصف  
آر از عهده خامه و بیان بیرونست ،

ابراهم داستان ماء مورت عظیم خود را  
بافرزند در میان نهاد و در حالینه با ننگست

خرید تپه ای مجاور را نشان میداد ، گفت :  
ای فرزند ، خدا مرا فرمان داده است

تا در اینجا خانه ای بنیاد نهیم و اسماعیل  
بیدرنس اطاعت و آماده گی خود را عرضه

داشت .

ابراهم و اسماعیل با نیروی امیدواری  
و آتاء بتوفیق الهی ، بیل و تبر برداشتند

و بنای آن تن بلند رهسپار شدند و با  
عزمی تزلزل ناپذیر تن عظیم را از جرای

برکشند ، تا خانه خدا را بجای آن -  
بنیاد نهند و در آنجا با پروردگار خانه

از سر راز و نیاز عرصه میداشتند : " پرورد  
گارا ، این عمل را از ما بپذیر . زسرا که

تو سنوا و دانائی . پروردگار ما را توفیق  
داده در پیشگاه تو مسلم باسیم و از ربه ما

امتی مسلم بود آورد و مناسک عبادت  
را با اینها و توبه ما را بپذیر ، زیرا که تو شی

توبه پذیر مهربان " .

طولی نکشید که آثار پی پدید شد و  
بوضع بنا نمودار گشت . اسماعیل سنگ

میاورد و آلات و ابزار کار را فراهم میساخت  
و ابراهیم بترا ساختن خانه مشغول میبود

و جای تیرد نیست که در قیام باین امر  
خضیر و سیفه دشوار نیروی باطنی

ایشان را مدد میداد .

دیوارها بالا آمد و از اندازه قامت  
ابراهم در گذشت و دیردست او بسالای

دیوار نمیرسید و در اثر ضعف پیری طاقت  
بالا بردن سنگهای گران را نداشت . از

ین رو اسماعیل را بانگ داد تا سنگی بزرگ  
پیدا کند و زیر پای او بنهد تا مگر بر کار

خود مسلط شود و بر تمام بنا قویتر یابد .  
اسماعیل در پی سنگ جستجو افتاد

تا " حجر الاسود " را پیدا کرد و آن را  
نزد پدر آورد ، پس ابراهیم روی آن سنگ

ایستاد و بترا بنائی ادامه داد و اسماعیل  
همچنان او را کمک میداد و هر قسمت از بنا

که پایان می یافت بقسمت دیگر میبرد و اختند  
تا بسمی آن پدر و فرزند ، بنای آن خانه

به مطلق قلوب و مهربان فرشتگان و شمع  
جمع و حدانست پایان یافت .



# خوراکه فروشی برادران

انواع خوراکه باب تان را تهیه و به قیمت های مناسب برای مشتریان  
عرضه میدارد.  
همچنان خوراکه فروشی برادران اقسام عطریات و لوازم آرایش  
خانم ها را به فروش می رساند.



آدرس:

سمت خانه جوار کردریان سابق

## رستوران محبت

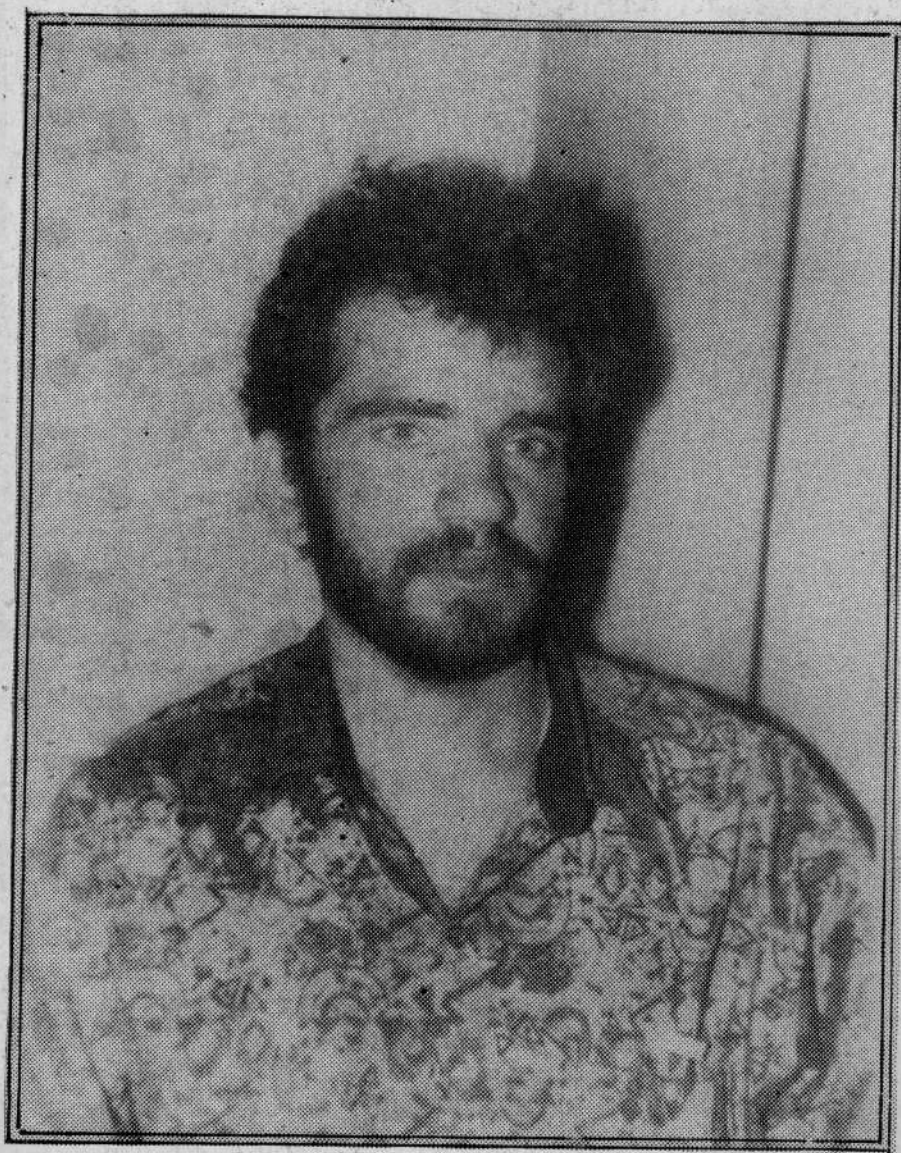


ما در خوراکه فروشی برادران علاوه بر خوراکه باب تان و انواع خوراکه باب تان را به فروش می رسانیم و به قیمت های مناسب برای مشتریان عرضه می داریم.  
همچنان خوراکه فروشی برادران اقسام عطریات و لوازم آرایش خانم ها را به فروش می رساند.  
آدرس: سمت خانه جوار کردریان سابق  
تلفن: ۲۵۷۶۶



# افغانها در فستیوال

## صدای آسیا



یما سلیمان، گیتار بیست  
جوان و پرکار که با سرانگشتا -  
نش تاریخهای باریک و هزارنغمه  
گیتار را به صدا می آورد و شنو -  
نده، کنجکا و خوشذوق را با  
نواخشن موسیقی دلنشین  
گیتار به شنیدن فرا میخواند  
چندی پیش با گروهی از هنر -  
مندان جوان کشور جهت  
اشتراک در فستیوال "صدای  
آسیا" عظیم المان مرکز جمهو -  
ری قزاقستان اتحاد شوروی  
گردید، بودند و اخیراً با  
موفقیت های چشمگیری به کشور  
بازگشتند.

خودش در این مورد معلومات  
میدهد که در این فستیوال  
از سی و دو کشور آسیایی و اروپا -  
پای هنرمندان و موزیسین  
های مجرب اشتراک ورزید، بو -  
دند، که مدت پانزده روز هنر -  
مندان کشور و سایر کشورها مو -  
سیقی کشورشان را در معرض  
دید تماشاچیان قرار دادند.  
یما سلیمان میگوید: چنانچه  
در فستیوال برای من و سایر  
اشتراک کننده های افغانی  
جالب افتاد سرودن پارچه  
های فلکلوریک کشور و آهنگهای  
هنرمندی همتایان مرحوم  
احمد ظاهر با موزیک جاز تو -  
سط هنرمندان جمهوری تا -  
جکستان اتحاد شوروی بود که  
از طرف تماشاچیان و اشتراک  
کننده ها با استقبال گرمی  
مواجه شدند.



مجله شیر احمد  
میری :

متاسی نبکلی شعر مونبر  
تہ راور سمدل ، پہ نژدی راتلو  
نکی حتماً خپہ پری ، متاسو  
نہ یوہ قصیدہ مثنیہ  
\* همکار عزیز محب اللہ "بہار"

: مثل زمستان ، در تابستان  
 م از آن استفاده می‌کند به مورد  
 شود ؛ مثلا : بیهوده کاغذ پراش  
 : چرا سبازدون از جوانان ولا-  
 ت عکس شای رنگه به چاپ  
 می‌رساند ؟  
 : به خاطری که از کس و اسباب  
 دست و پا می‌کند تراست .



انجمن نور احمد علا قیادت سہا وون

تصویر زنده گیم را در شهشه  
آب شفاف تماشا میخواستیم در  
چشمان عشق مرا نسبت به تو  
بیونم .  
زمانی که محبت پیران ترا  
در چشم و چشم را در آب دیدم  
آب گل آلود شد .  
آه ، و مزاحمت روز گساره  
به عوض این که چشمانم را کسور  
سازد آب را گل آلود ساخت .  
نوشته : زحمتی

در  
وصال  
هم  
اشک  
میر ختم

شمع را گفتم برای چش اشک  
به یاد کشد مدام  
گفتم: من هم گشده بی دارم  
ولی از آنکهای روان تو هودا است  
که تو با خاطری بی درو سال هم اشک  
گفت: نه، من در همین سبب اودر-  
هستم، از همین ناپدید شد-  
میر ختم، گرد آبهای اشکم ناپدید از دست  
من اورا برای همیشه از دست  
دادم. حالا تاج جهان پا برجا-  
ست و آنکه بایم به یادش روان  
خواهد بود.

ارسانی: مرثیه، زمرینه و عاقله



# سایور و کورکات



هینو با تنبلی داع گفته

هینو لور پسر هوش پرک و شاگرد تنبل صنف بود و قفس معلمه اش با خشونت بسوی فرهاد میکشید و آواز خجالتی و شرمندگی سرش را زیر میا فکند و در یکی از چنبر روز هاییکه اوسرش را پایین گرفته

بود و مگس بالای گوشش نشست و درین اثنا باز هم صدای معلمه اش را شنید که میپرسید :  
- بگو هینو که مدار زمین از چی تشکیل شده و از سگه و آ ب ویا هوا ...

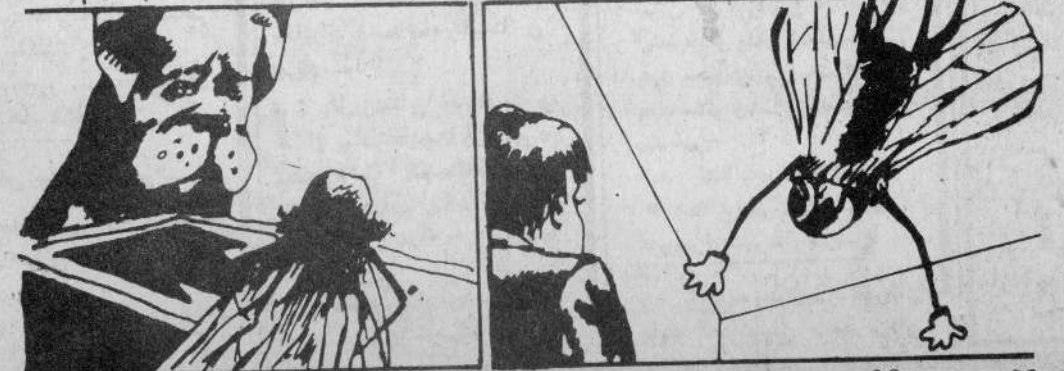
۲- معلمه ازین که شاگردی به تنبلی هینو در مقابلش قرار داشت نهایت ناراحت بود و در صنف خاموشی تمام حکم فرمایا بود فقط صدای بنگه - بنگه مگس بود که در اتاق شنیده میشد .



معلمه پرسید : حشره تو چی نام داری ؟  
- رامیس .  
- و درین ساعت جغرافیه از کجا پیدا شدی ؟  
- همینجا در همین اتاق بودم بالای سقف نشسته و متوجه درس بودم .

۳- پس از ختم ساعت درسی هینو مگس را در یک قطی گوگرد انداخت و در خانه سگک هینو به خاطر موجودیت مگس به عوغو شروع کرد اما هینو سگک را رانده و برای مگس پوره انداخت .

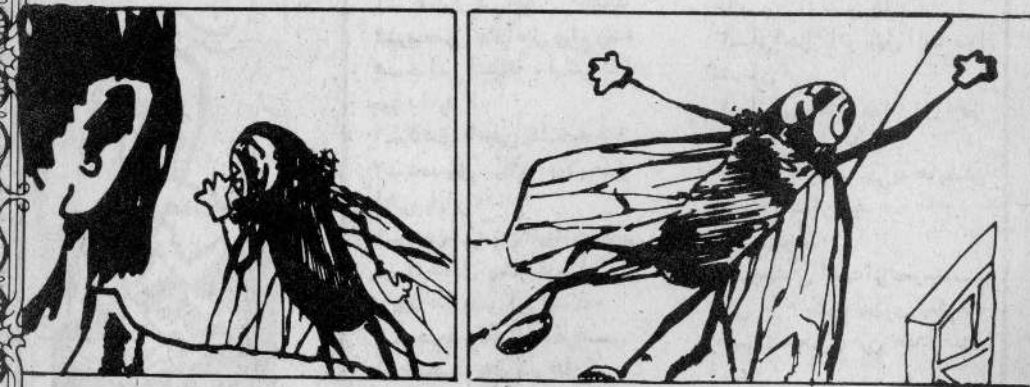
هینو از مگس پرسید : تو چرا در یک صنف کلان مرا انتخاب کرده و بر سر گردنم نشستی و از یتم کردی .  
- از بنگه شش ماه بود در زیر یک سقف بودم و نمیتوانستم بیرون پرواز کنم و خواستم به یک نفر بفهمانم که من هم می توانم حد اقل به کسی از یت و آزار برسانم . همچنان من در یافتم که تنبل ترین شاگرد صنف توانستی و باید به آدمهای مساعی از یت نرسانیده بدین لحاظ ترا انتخاب کردم .



۴- روز بعد هینو در حالیکه آله گوش را به گوش زد میبود به مکتب رفت و او در میان آله گوش و مگس را جاداده بود در ساعت اول درسی باز هم صدای بنگه بنگه مگس بلند شد . چون او تشریح درس را خوب نمیتوانست بشنود در آن ساعت

نیز معلم عصبانی شد و پس از آنکه هینو در مضمون ریاضی توانست مشکلترین سوال را حل کند معلم مخصوصاً از وی خوش شد .  
- مگس که "راماز" نام دارد -  
شت و در گوش هینو جواب حتی

مشکل ترین سوالات را میگفت . معلم که از تعجب نزد یک بود شاخ بکشد به همه شاگردانش گفت که هینو واقعا دیگرایق ترین بچه صنف است .  
در خانه "راماز" با شادی تمام از روی یک چیز بر میخاست



و برد یگری می نشست و آوازی می خواند و میگفت من چی کار هایی دوست که نمیتوانم انجام بدهم اما هینو برخلاف هرچی میکوشید نمیتوانست خوش باشد و او احساس بهمار مانده کی و ذله کی مینمود .

۶- هینو با خودش میگفت : این بهترین است که دانش علمیه خود آدم مکمل تر باشد تا اینکه دیگران از زرنگی در برابر شخص کار بگیرند و کار خیر نیست .  
- خانه مگس اینموا نسو پریده و نه نحوی به هینو بفهماند که بد و بی او نمیتواند به صنف

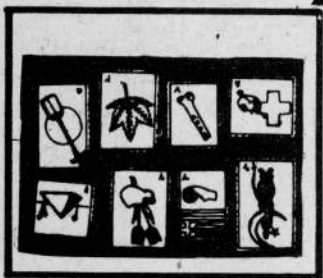
برود اما هینو دیگر تصمیمش را گرفته بود و مصمم شده بود پس لایقی باشد و او نمیخواست با تنبلی بارفتی دیگران را برخورد بگذارد .  
مگس را از پنجره به بیرون رها کرد ...







این دو تصویر در چند مورد  
از هم اختلاف دارند آن هارا  
در یابید ؟



نقش هریک از این نت های  
پوستی نام کشوری را بخاطر  
می آورند . نام این کشور ها  
چوست ؟



صاحب هر شی چیست ؟  
اشیای که در جلو پای این  
افراد دیده میشود نظریه  
حرکات شان دریابید که چی  
متعلق به کدام آنهاست ؟

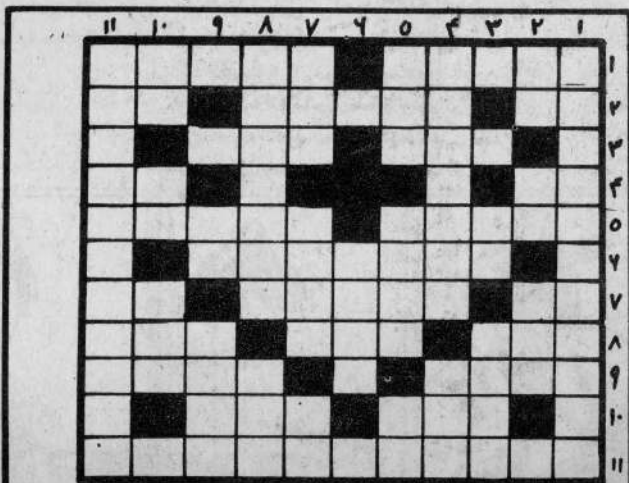
تنظیم و گردآوری از لطیفه "سیدی"

# حل کنید و جایزه بگیرید

افقی :

- ۱ - سفرهای مشهور جونا تان  
سوفت (از خشکبار)
- ۲ - صاف و پوست کنده وسایل  
از مبره های شطرنج
- ۳ - شهری در آلمان خلوت
- ۴ - محصول به حاصل و راج ریشه
- ۵ - خادام اتشکده قیمتی نا  
چیز دارند
- ۶ - کاشف قانونی بنام خودش
- ۷ - تصدیق بیگانه هولايتوموز  
نازنی پایان
- ۸ - ترس خوردنی الهزابت تهلور  
یمی از عوامل پیشرفت ستارگان  
سینما داشتن آن است
- ۹ - هم در کله پاچه فروشی  
یافت میشود و هم در قنادی -  
شادمانی
- ۱۰ - پرنده غذا ردکن یکتوم  
پیراشکی
- ۱۱ - از گلهای معروف بهاری

- عمودی :
- ۱ - از آثار مشهور چارلز دیکنز
  - ۲ - نمبی از یک پرنده ا زواحد  
های وزن از سین ها
  - ۳ - از اجزاء اتومبیل از ساحل  
نشینان
  - ۴ - از ورزشهای میدانی فقیر  
وغنی همه دارند
  - ۵ - بند دوبرابر خرابه های پیش  
نزدیک تهرآن بود
  - ۶ - یارمونس
  - ۷ - وحشی است از نظرسنما  
چی ها • یکتوم بیماری کومکچک
  - ۸ - از شعرا قرن هفتم قلمی  
است
  - ۹ - از میوه ها از لوازم آرایش
  - ۱۰ - مخفف اگر خوب • چنه  
گو • اگر دیرگوشی چه غم
  - ۱۱ - اثری از نظامی گنجوی



# سرگلهای

# شما



# پرنده

# ها



# جدول اطلاعات عمومی

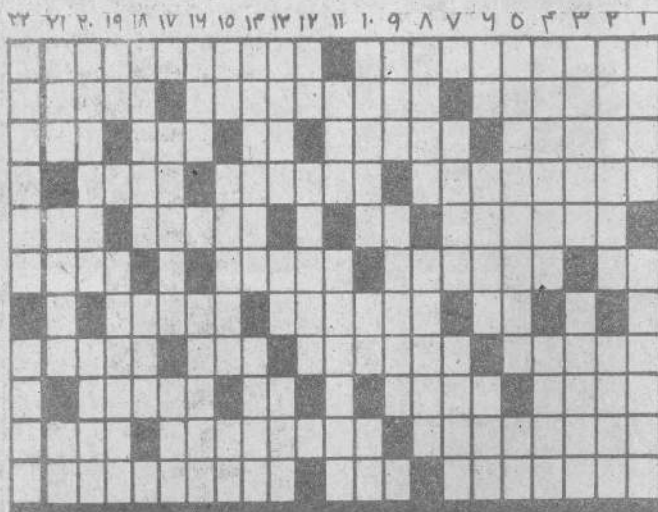
طرح جدول از: بهگانه

- ۱- نیست شدن و ز دود شدن  
کلید گنج تفکر.
- ۹- کرم آن معروف است - از  
اصحاب حضرت محمد که فارسی  
تخلص میکرد.
- ۱۰- عمامه ولنگی - کجاست  
مظهر باریکی.
- ۱۱- درخت در یکی از السنه  
داخل شدن در امری و یا کار  
نمی.
- ۱۲- از حروف انگلیسی - نسام  
بعضی طوایف ساکن سائیریا و  
روسه اروپا.
- ۱۳- با لهافه "ل" نام یکی  
از کوچه های مزار شریف است  
لحن بی سر - استخوان قیمتی.
- ۱۴- در ماه رمضان برپای کنند  
امیدها و آرزوها.
- ۱۵- تکرار یک حرف همنهین  
منبر - اهریمن در وجود انسان.
- ۱۶- تیز نیست - بقیه نامکمل.
- ۱۷- رسم و روش - یکی از عنا  
بر چهارگانه.
- ۱۸- مراحل قرب الهی را پیموده  
تأیدین در وجه رسیدن - واحد.
- ۱۹- لعن و نفرین - از غذا  
هائیکه بانان و روغن و شکر در -  
ست میکنند.
- ۲۰- طلای سپید - سبزی  
خوشبو از آنطرف.
- ۲۱- پشم شتر و خرگوش - ام.  
ما یه حیات.
- ۲۲- عرب به آن حرا میگویند  
تخت رستم در نزدیکی این شهر  
قرار دارد.

- بزنید - استاد بازی.
- ۳- واگذاری به کسی و اعتماد  
کردن به او - لباس.
- ۴- حاضر نیستند یا تغیر حرف  
"ب" موشنوی به پشتو.
- ۵- اولی واحد طول است و دو -  
می واجب "دو کلمه" از آنطرف  
نا پیدا است.
- ۶- باز گردانیدن - مسلط  
بودن و دست یافتن - مزد و پا -  
ناش.
- ۷- منسوب به معدن است  
نرم کردن چیزی.

- پسر پدر پدر - ناگزیر و بیچاره  
از آنطرف.
- ۱۰- خدای زردشتیان -  
خذف "الف" وسط - عزرائیل  
آب دهن.
- ۱۱- از شهرهای معروف امر -  
یکاکه بانام حیوانی شروع میشود  
شکم زمین - برنده امریکایی  
جایزه نوبل سال ۱۹۶۲  
عمودی.
- ۱- به امید آن امروز را می کنند  
نوشتن از دور.
- ۲- میگویند به... خدا چنگه

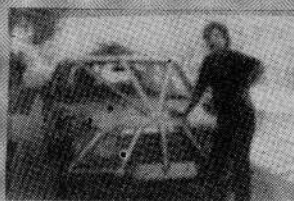
- افقی :
- ۱- جمله "شاید که عشق من  
کهواری تولد عیسی دیگری -  
شد" از دست - کاشفی که  
گفت اینجا هند نیست.  
۲- در هر سه ورزش قائم میکنند  
عشاق معروف ادبیات فارسی  
مادر شکر.
  - ۳- اعمال پنهانی که از روی -  
عناد انجام دهند - کاشفی  
دان - رضی الله عنه -  
خون های عرب - اشک چشم.
  - ۴- اولی آرزوست و دومی را  
در سائیریا می توان دید "دو -  
کلمه" - همت گاشتن و کو -  
شش کردن در امری - پاشید.  
۵- از گاز های معادن نفت و  
ذغال سنگ - راز است و امر  
نهفته - بداختری و شومی  
شاهی که زراعت و دگر فنون  
را به مردم آموخته.
  - ۶- روح بی آن نتوان بود - از  
میوه های مناطق خیلی گرم  
سرگردان و حیران شده و در -  
خت آیت بی بر.
  - ۷- از اجزای کمان - شکستن  
اش را مرد روانی دارد - در  
قدیم به پروس معروف بود.
  - ۸- سپاهی قهرمان آن معر -  
وف است - در خورو شایسته  
امتناع و خودداری از کاری که  
خطا به معشوق.
  - ۹- اگر "ر" میداشت گزارش  
میشد - و نویسنده بود در هاشید



## حل کننده گان

- شکریه از محصل انستیتوت  
پیداگویی
- محمد مصطفی "مروفسی"
- معلم مکتب نسوان گذرگاه
- غلام حید رحسانی محصل  
انستیتوت طب کابل
- عید البشیر از حصه اول خیرخانه
- سونمل محمد طاهر "غزیزی"
- انجینر محمد ظاهر معصومی
- گلای افریدی از مکتور پان اول
- ملای افریدی از مکتور پان اول
- انجینر نوراح مدکارمند امریت
- عمومی مواد نفتی جهرستان

## کفروشی سنبل



در هر دو سال گلبهار  
تان به منو عمر بیت آمده  
مرتلا کنید  
کمر دست عدو من خنجر و خنجر نوت  
همه مطابق زوق خوشی  
آدرس: چهار اسطرخ بازار خان







رهنمای مساللات

روح الله فقیری

رهنمای در خرید  
و فروش خانه  
زمین آپارتمان و موتور

آدرس: شهر نو چارراهی حاجی یعقوب  
تلفون ۳۲۵۲۹

متصل مسجد  
جامع شیرپور



## آریانا مارکیت تازه به فعالیت آغاز نموده

آریانا مارکیت که تازه به فعالیت تجارتي آغاز نموده، اجناس از قبیل لوازم منزل و

لوازم آرایش، لباس، مردانه، زنانه، طفلانه، ظروف بکلی

تمویز یون و غیره اجناس را طور عمده و پرچون برای مشتریان

محترم عرضه میدارد.

آدرس: ایستگاه افغانان تعمیر سابقه افغان اعلات







# بای شما

# فان

# دیدهایم

## اسد

باد سپید فقط درختان  
ضعیف را تکان میدهد • مـوـ  
فعمیت رستم شما خیلی خوب •  
خواهد شد دشمنان بد کار  
را خداوند توفیق نمیدهد که  
بتوانند ظلم روا دارند •

## سنبله

بوقعیت تانرا بایک توا زن  
حفظ کنید در میان دو دعوا سعی  
کنید قاضی عادل باشید اگر  
نمیتوانید کس را راحت نگذارید  
خداص از رنجاندن اوهریسز  
کنید •

## میزان

اگر اراده داشته باشید و تصمیم  
بگیرید میتوانید بر بسیاری  
از مشکلات پیروز شوید • مشکلات  
اقتصادی تانرا با پشتکار و زحمت  
اند میتوانید حل کنید • به  
نامه های دوستان جواب دهید •  
هید •

## عقرب

با قاطعیت و دافع کنید اما  
سخت گیری زیاد زنده گسی  
را سخت می سازد • سخاوت  
داشته باشید دنیا و نعمت  
های خداوند خیلی زیاد است  
به همه بپردازید •

## حوت

زحمت زیاد تانرا است اما  
این همه تلا و جمع کردن مال  
و زور نمیتواند شما را خوش  
رانرا هم سازد همانقدر که رفیع  
روزرت کرد بهتر است •

## دلو

آینه را ختم کرده اید  
بدست من آورید • سرنوشت  
شما وابسته به آنست که تا کدام  
مردم توانایی پیدا بوض و تحلیل  
را دارید • اگر بتوانید زنده گی  
را درست خود بگردید نه خود  
را بدست زنده گی بسپارید •

## جدی

مشروط بودن در زنده گی  
دوستانه تحمل شما را بردو •  
ستان مشکل می سازد • اگر  
قادر هستید میتوانید به یک  
سفر کوتاه بدست بریزید صحت تان  
خیلی خوب خواهد ماند •

## حمل

همان واقع میشود که خدا  
میخواهد • اگر همه چیز به کام  
انسانها می بود حالا ظلم خانه  
بشریت را ویران کرده بسود •  
در عشق چنان خوب دارید •  
نوش کنید برای آینده تان  
هم فکر کنید •

## تور

زنده گی را امیدهای بزرگ  
زیبا میسازد • انسان توانا  
میتواند خیال ها و رویا های عالی  
برای زنده گی کردن داشته  
باشد و آنرا تحقق نیز بدهد • به  
زودی عشقی سر راه تان قرار  
میگیرد •

## جوزا

موقعی که دوست دارید  
خوش باشید و از رخ دور باشید  
کو شتر کنید آنرا بدست بیاورید  
انسان غافل باید شماست  
داشته باشید • برای اطرافیان  
تان نا مهربان نشوید •

## سرطان

نسبت به اطرافیان تان کم  
مهر و م توجه نباشید به زودی  
خوشبخت به سوی شما روی می  
آورد • یک دوست واقعی یک  
شروت بزرگ است آنرا داشته با  
شید • اما آنرا با یک مصرف کننده

## قوس

اگر احسان می کنید کسی  
نسبت به دوست تان بی اعتماد  
شده اید کینه او را در دل نگهید  
بلکه با او سردل تانرا بگشاید  
و کله هایتان را مطر سازید •  
کریه دیدار شما خواهد آمد •





# پامیر رستوران

باغذاهای لذیذ آماده پذیرا از شما

آیا میدانید مرکز و بهترین موقعیت شهر مادر کجاست؟ حتماً با ما میگویید  
پل باغ عمومی، آیا میدانید رستوران پامیر در کجا موقعیت  
دارد؟ در بهترین موقعیت کابل در پل باغ عمومی.



همشهریان عزیز محافل عروسی و شیرینی خوری  
محافل خوشی و دعوت‌های تان را در پامیر  
رستوران برگزار نمایید و به زینت محفل

تان بیافزایید      وقت را قبل از رفتن کنید

آریان ویدئو

آریان ویدئو از شما ستود در خدمت شماست.

آریان ویدئو محافل خوشی شما را با شرایط سهل فلبرداری مینماید.

تلفون (۲۳۵۹۷)



ملل  
DS  
350  
225  
۷۴۱۷۶

استوارت فروشگاه بزرگ افغان  
هرچاپشت از شما پذیرایی می کند  
از ساعت ۱۱ تا ۲ ظهر



فروشگاه بزرگ افغان

قیمت یکصد افغانی  
چاپ مطبوعه دولتی

در منازل مختلف فروشگاه بزرگ افغان از شما دوستان را می پذیرد و اموال خود را برای خرید ضروریات و نیازات خود را انتخاب کنید.



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**